تاریخ هرات

در

عهد تیموریان



تألیف

دکتر عبدالحکیم طبیبی

تاریخ مختصر هرات

در

عصر تیموریان

تألیف

دکتر عبدالحکیم طبیبی

با مقدمه

دکتر محمد سرور مولایی



یادآوری

آراء و نظریات مطرح شده در این کتـاب صرفاً نظر نویسنده آن بـوده چاپ و انتشار آن از سوی ناشر به منزله تائید مطالب کتاب نیست.

انتشارات هیرمند



تاریخ هرات در عصر تیموریان

دکتر عبدالحکیم طبیبی

مقدمه: دکتر محمد سرورمولایی

فهارس و تعلیقات: فرید مرادی

چاپ اول زمستان ۱۳۶۸

تیراژ ۲۰۰۰

چاپ حیدری

فیلم و زینگ لیتوگرافی قاسملو

انتشارات هیرمند، تهران

صندوق پستی ۴۱۹ ــ ۱۳۱۴۵

فهرست

دربارهٔ نویسنده



دکتر عبدالحکیم طبیبی مؤلف این کتاب در ماه (میزان) سال ۱۳۰۴ شمسی در شهر کابل مرکز افغانستان متولد و تحصیلات خود را در دبیرستان حبیبیه به پایان برد و آنگاه به دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل رفت. از دانشگاه جرج واشنگتن در سال ۱۹۵۲ و از امریکن یونیورستی در ۱۹۵٤ به دریافت درجات فوق‌لیسانس و دکتری نائل شد.

در سال ۱۳۳٤ در شعبه سوم وزارت امورخارجه مدیر و رییس اداره خدمات سیاسی شد و از سال ۱۳۲۵ به بعد به سمت دبیراوّل مستشار و وزیرمختار در نمایندگی دائمی افغانستان در سازمان ملل انجام‌وظیفه نمود.

در سالهای ۱۳٤٤ ـــ ۱۳٤۵ وزیر دادگستری و از سالهای ۱۳٤٦ تا ۱۳۵۲ سفیرکبیر افغانستان در یوگوسلاوی، ژاپن و هند و سفیر اکرودیته در بلغارستان، فیلیپین نپال و سفرکبیر افغانستان در سازمان ملل بود. وی هنگامی که روسها افغانستان را مورد تجاوز قرار دادند از این سمت استعفا کرد.

دکتر طبیبی سی‌وپنج سال در مجامع بین‌المللی و کنفرانس‌های حقوقی بین‌المللی به نمایندگی از افغانستان شرکت کرده است.

نتیجه این فعالیتهای او کتابی است به‌عنوان «حقوق دریاها» و «حق ترانزیت» که در سال ۱۹۵۹ به زبان انگلیسی در سویس و سپس در سال ۱۹٦۰ در مجله حقوق پراگ و در ۱۹۷۱ به‌صورت کتاب از سوی کمیتهٔ مشورتی حقوقی هند و در سال ۱۹۷۲ در مجلهٔ بین‌المللی حقوق وین منتشر شده است.

سایر تألیفات او از این قرار است:

۱ـــ سیاست بین‌المللی از نشریات مؤسسه خدمات سیاسی وزارت خارجه.

۲ـــ سازمان ملل از نشریات مؤسسهٔ بین‌المللی خدمات سیاسی وزارت خارجه.

۳ــ دموکراسی از نشریات وزارت داد گستری.

٤ــ حقوق ترانزیت از نشریات وزارت داد گستری.

۵ــ حقوق دریایی چاپ وزارت مطبوعات سابق.

٦ــ حقوق ترانزیت ممالک بی دریا (انگلیسی) وزارت معارف.

۷ــ سید جمال الدین افغانی و سید تصوف از نشریات وزارت اطلاعات.

۸ــ تاریخ افغانستان

۹ــ تاریخ هرات که درسالهای اخیر درامریکا، پاکستان وایران منتشرشده است.

۱۰ــ خاطرات پریشان.

دکتر طبیبی به عنوان عضو برجسته، در تدوین قانون اساسی افغانستان و «لویه جرگه» و تصویب قانون اساسی شرکت داشت. وی به دریافت نشانهای متعهد و افتخار نائل شده است. از سی وپنج سال پیش به این طرف در مجلات داخل و خارج مقالات سیاسی، حقوقی، ادبی، تاریخی و اقتصادی نوشته است.

وی هم اکنون مدیر و ناشر مجلهٔ تاریخی «عروة الوثقی» در سویس است. در عین حال نماینده کنفرانس اسلامی در سازمان ملل و عضو «شورای جهانی اسلامی» نیز می‌باشد.

دکتر طبیبی در محافل بین‌المللی از جهاد مردم مسلمان افغانستان و حقوق کشور خویش دفاع کرده و تجاوز و ظلم روس ها را افشاء ساخته است. او طرفدار اتحاد واقعی و راستین مسلمانان و حفظ بیطرفی کشور خویش است و در این راه سالهای دراز مبارزه و تلاش کرده است.

مقدمه چاپ دوم

هرات پایتخت باشکوه و جلال تیموری ها و کلید هند و قلب آسیا و مرکز ثقافت[1] و هنر می باشد که همیشه پیشرفت ثقافتی ــ فرهنگی ــ اداری و اهمیت تاریخی آن از جانب افغانها، ایرانی ها و غربی ها شناخته شده و مرکز فرهنگ بزرگ خراسانی و افغانی بوده وقتی نگارنده این اثر در نظر داشت آنرا برای مجاهدین تهیه کند تا در سنگرهای داغ ولایات غربی آنرا با خود داشته باشند و مطالعه کنند، تعداد نشر آن محدود بود ولی در اثر مراجعه و تشویق خواننده های ذوقمنددوهزار نسخه آن که به زحمت و کوشش اعضای شورای ثقافتی جهاد افغانستان در پیشاور تحت اهتمام دانشمند عبدالاحد عشرتی چاپ شد، در ظرف چند ماه به نسبت اختصار و روشنی تاریخی در طی صفحات محدود و با استعمال مأخذهای دقیق مؤلفین و دانشمندان هرات شناس نسخه های آن به پایان رسید و دوستان پیوسته نسخه های آنرا تقاضا میکردند، از آنرو طبع دوبارهٔ آن به کوشش انتشارات هیرمند دوباره زیر نشر گرفته شد تا نسخه های تازه به دسترس دوستان قرار گیرد.

این تحفه کوچکی است که به پیشگاه مجاهدین هرات که اولین قیام بزرگ را در برابر قوای متجاوز بعد از قیام مردم نورستان بر پا کردند تقدیم می دارم و به ارواح شهدای گلگون کفن آن دیار مانند سبد گلی تقدیم دارم.

دوکتور عبدالحکیم طبیبی
تهران ۶۸/۷/۱۳

---

۱ ــ ثقافت = فرهنگ ـــــ ثقافتی = فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحیم

آشنایی دقیق با پیشینهٔ تمدن، فرهنگ و تاریخ به سبب اهمیّتی که در ساختار آینده دارد ضرورتی انکارناپذیر است و این امر جز با همّت محققان آگاه و با مطالعه و بررسی اسناد و مدارک میسّر نمی شود. اینگونه مطالعات و بررسی ها در سرزمین های ما در زمانهایی که ارزش های فرهنگی، دینی، اجتماعی و تاریخی در معرض خطر جدی قرار ندارند، معمولاً روندی کند دارد که بررسی عوامل آن مجالی دیگر می خواهد؛ امّا آنگاه که این ارزش ها معروض تهدید می شوند حساسیّت های فوق العاده ای در احاد افراد یک ملّت برای پاسداری ازین ارزش ها پدید می آید و واکنش مردم دربارهٔ خردترین این ارزش ها به گونه ایست که گویی با از میان رفتن آن جزء، کلّ نیز از میان می رود. بنابراین کمترین لغزش و کوتاهی در نگاه داری ازین ارزش ها نابخشودنی می نماید.

چنان به نظر می آید که در اینگونه مواقع مجموعهٔ این ارزش ها از نو جان می گیرند و هر یک جایگاه حقیقی خویش را در دیده و دل مردم همچنانکه در سراسر ادوار برعهده داشته اند باز می یابند. روی آوردن مردم به بنیان های دین، فرهنگ و تاریخ و سنن در اینگونه موارد به گونه ای است که پنداری تا آن زمان هیچیک ازین ارزش ها شناخته نشده اند؛

ولی حقیقت جز این است. مردم در اعماق جان خویش با این ارزش ها پیوندهای ناگسستنی دارند و آنها را ارج می نهند و در واقع با آنها زندگی می‌کنند. و اگر چنین نمی بود این همه لرزش دل و دست بر سر آنها و تلاش و کوشش در پاسداری از آنها در مواقع خطر به وجود نمی آمد.

اینگونه واکنش ها را می توان به دو حالت متفاوت انسان ها به هنگام تندرستی و بیماری مانند کرد. اگر به هنگام تندرستی ــ چنانکه در زمان ابتلا به بیماری ــ به مراقبت همه‌جانبه از چشم و گوش و قلب و دست و سر و پا و سایر اندام ها نمی پردازیم، دلیل آن نیست که این اندام ها را اعتباری نیست بلکه به آن دلیل است که خطری آنها را تهدید نمی‌کند و دل و اندیشهٔ ما به سبب کار منظم این اندام ها از آنها فراغت دارد؛ ولی همینکه خطری مانند بیماری های کشنده آنها را به نابودی تهدید می‌کند، صبر و قرار و آرام را از دست می دهیم و همه کاری را فرو می نهیم و به نگهداری و مراقبت شبانه روزی از آنها می پردازیم و تا به حال سلامت برنگشته است ما نیز به زندگی پیشین برنمی‌گردیم.

هجوم دشمن تنها از آن روی که حیات مادی ما را نشانه گرفته بود با مقاومت عمومی روبه‌رو نشد بلکه این ایستادگی ازآن سبب بود که مجموعه ارزش های دینی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی ما را که به منزلهٔ روح در کالبد ماست به فنا و نابودی روبه‌رو کرده بود و بدینگونه ضرورت حفظ و نگهداری هر دو را بیش از پیش نشان داد.

همچنانکه مردم آزاده ما از میدانهای نبرد سرخ‌روی بیرون آمدند دانشمندان و محققّان دلسوز و دردآگاه ما نیز به تقاضای روزافزون مردم خویش در احیاء و حفظ مواریث دینی و فرهنگی و تاریخی پاسخهای درخور دادند و هر یک با توجه به توان و امکان موجود به تحقیق و مطالعه در تاریخ و فرهنگ و

ارزش‌های والای دینی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی پرداختند حاصل کار بویژه در مطالعات و بررسی های تحلیلی از تاریخ و فرهنگ در تمامی ابعاد آن از نظر شناخت درست این ارزش‌ها درین ده‌ساله بحمدالله به مراتب بیشتر از کارهائی است که پیش از آن انجام شده و در دسترس مردم قرار گرفته بود. اگر تا دیروز تنها اثر تحقیقی ارجمند کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» تألیف و تحقیق دانشمند و مورّخ معاصر افغانستان شادروان میرغلام محمّدغبار بود ــ که آنهم در پرده سانسور از دید مردم نهان داشته می شدــ امروز به همّت محقّقان و دانشمندان با ایمان و اعتقاد و آگاه ده‌ها مجلد کتاب در بارهٔ مسائل عمدهٔ تاریخ بخصوص تاریخ معاصر افغانستان با نیّت و قصد آگاه کردن مردم از غرائض و مقاصد استعمار غربی و شرقی و شناساندن چهره‌های تابناک قهرمانان دینی و ملّی و تاریخی و فرهنگی پدید آمده است و این تازه آغاز راه است.

برادر ارجمند آقای دکتر عبدالحکیم طبیبی نیز در کتاب حاضر «تاریخ هرات در عهد تیموریان» چنین هدفی را دست برآورده است و با بررسی و تحقیق درباره بخشی از تاریخ تمدن و فرهنگ که به دورهٔ درخشان حکومت جانشینان تیمور در هرات اختصاص یافته است، از دورهٔ معاصر فراتر رفته است و پایه‌های استوار دوره‌های پیشتر را برای بنای آینده مطالعه و بررسی کرده است و کتاب را به تمام مجاهدان وطن بویژه مردم قهرمان هرات که در پاسداری ازین ارزش‌ها داد مردانگی داده‌اند تقدیم کرده است. خدایش اجر و توفیق دهاد!

دکتر طبیبی سخن خویش را درین کتاب با بیان واقعیتی از تاریخ این سرزمین آغاز می‌کند که به آسانی می تواند با کارنامهٔ دوران معاصر بویژه ده سال اخیر از جهات مختلف

پیوند یابد: هجوم تیمور از آن سوی آمو و سوختن‌ها و کشتن‌های او، و سرانجام سر تعظیم و تسلیم فرو آوردن فرزندانش در پیشگاه عظمت فرهنگ و تمدن این نواحی و آنگاه شکوفائی مجدد تمدن و فرهنگ پس از فرونشستن توفان و مستحیل شدن آنان در امواج آرام امّا عمیق این دریا و بازیافتن هرات جایگاه اصلی خویش را در حفظ و اشاعه و اکمال مظاهر مختلف این فرهنگ، در آن مقطع از تاریخ، در این ناحیهٔ جهان، و بدینگونه قرار دادن آئینه‌ای به پهنای تاریخ فراروی ما، تا هم پیشینهٔ خویش را در آن ببینیم و هم آیندهٔ خویش را در پرتو چنین بینشی بسازیم و در حفظ آنچه که به ما سپرده شده است از بذل هیچگونه تلاش و کوششی دریغ نورزیم.

چون بنای کتاب بر اختصار نهاده شده است در هر یک از فصول چهارگانهٔ آن به بررسی فشرده اهم مسائل و رخدادها و افراد و اشخاص و احوال بسنده شده است. فصل‌های اول و دوّم در حکم مقدمه ایست برای فصول سوم و چهارم و درین دو فصل نیز بر دوره‌های شاهرخ میرزا و سلطانحسین بایقراء تکیه شده است که در شمار درخشانترین دوره‌ها در تاریخ تیموریان هرات است. در فصل چهارم مدار سخن بر معرفی و بررسی شخصیت و آثار امیرعلیشیرنوایی و مولانا نورالدین عبدالرّحمن جامی و استاد کمال الدین بهزاد می‌گردد که اولی مرد سیاست و ادب و دومی ستارهٔ قدر اول عرفان و شعر و ادب و سومی تابناکترین چهرهٔ هنر در این دوره است این سخن بدان معنی نیست که در این کتاب از دیگر مشاهیر علم و دین و هنر و سیاست سخنی گفته نشده است. در هر مورد به فهرست عمده‌ای از اسامی این گونه افراد برمی خوریم. بررسی کیفیت زندگی اجتماعی و فرهنگی ناچار سخن را به کشورداری تیموریان و سلوک آنان با اهل دین و دانش و هنر و عرفان و

ادب و مردم می‌کشاند و آموزش و اقتصاد و عمران و آبادانی، ما را به رونق مدارس و خانقاه‌ها و مساجد و کتابخانه‌ها و تجارت و کاروانسراها و بناهای تاریخی دیگر آشنا می‌سازد و به فعالیت عظیم فرهنگی در زمینهٔ احیاء کتب و جلدسازی و تذهیب و خطاطی و پدید آمدن نفائس نسخ خطی منقح و آراسته به مینیاتورهای جاویدان در کتابخانه سلطنتی هرات و نام خطاطان و جلدسازان و تذهیب کاران و نقاشان نیز پی می‌بریم و خود این اشارات گواه صادق گسترهٔ کار است.

نگاهی به فهرست منابع و مراجع که درین کتاب مورداستفاده قرار گرفته است می‌تواند از یک سوی دقّت مؤلّف محترم را در بررسی منابع و مآخذ این دوره از تاریخ هرات بنماید و از سوی دیگر پهنهٔ کار و اهمیّت این دوره را از دیدگاه اهل تحقیق بشناساند و همچنین جایگاه این اثر را در میان آثار دیگر به خوبی مشخص کند.

این اثر که حاصل تلاش‌های مؤلف درین سالهای دشوار است حکم مدخلی را در بارهٔ تاریخ این دوره دارد و نه تنها مطالعهٔ آن برای دورهٔ تیموریان هرات اهمیّت دارد بلکه بدون آشنایی با اینان با سلسله بعدی یعنی گورکانیان هند نیز نمی‌توان بدرستی آشنا شد و همینطور تحول و تکامل هنرهای معماری و تذهیب و خط و نقاشی را در دوره‌های بعد پی گرفت.

همچنانکه در مقدمهٔ کتاب دیگر دکتر طبیبی «خاطرات پریشان» گفته شد، حضور دکتر طبیبی و دیگر ارباب دانش و قلم افغانی در سمینار اخیر مسائل افغانستان که به ابتکار و همت وزارت امور خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران در تهران بر پا گردید، علاوه بر خیرهای بسیار که در پی داشت یکی هم امکان تجدید چاپ این دو اثر در تهران است که به کوشش مدیر محترم انتشارات هیرمند صورت می‌گیرد. چاپ نخست

کتاب در پیشاور به همّت و سرمایهٔ شورای فرهنگی جهاد افغانستان انجام شده بود. سخن را با آرزوی توفیق آقای دکتر طبیبی و تشکر از همکاریهای آقای حمید باقرزاده مدیر محترم انتشارات هیرمند و آرزوی گسترش فعالیت سازنده فرهنگی برادران افغانی در جمهوری اسلامی ایران به پایان می‌برم.

تهران شب ششم دیماه (جدی) یکهزار و سیصد و شصت و هشت

دکتر محمد سرور مولایی



سرآغاز

افغانستان کشوریست دارای تاریخ درخشان و باستانی که وقایع زندگانی مردمان دلیر آن در پهنای جبال هندوکش و در میان دو رودخانهٔ خروشان و مواج اکسوس و اندوس، همیشه بر سر زبان نسلهای این سرزمین بوده است.

تاریخ تمدن و حوادثی که از مراکز این کشور باستانی و کهنسال مانند شهرهای بزرگ بلخ، غزنین، هرات، کابل، قندهار و سیستان بروز کرده، جا دارد تا قرنها و نسلها از جانب مردمان این سرزمین به دلچسبی خوانده و شنیده شود.

من در نظر داشتم که در مورد سوابق تاریخی و تمدنهایی که از این مراکز مهم، روشنی بخش تاریخ گردیده است، در طی آثار جداگانه و مستقل ولی در عین حال مختصر و جامع برای استفادهٔ نسل جوان آغاز نوشتن کنم و این سلسله را از بلخ مرکز چندین هزارسالهٔ مدنیت آریائی و اوستایی شروع نمایم، ولی چون دیدم که امسال پانصدمین سال وفات بزرگترین شاعر و عارف نامی هرات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی سلطان روحانی هرات در عصر آخرین سلطان علم پرور تیموری حسین بایقراء می‌باشد، تیمناً این سلسله را از هرات شروع و آن را مختصری از تاریخ هرات نام گذاشتم.

البته ترقیات صدسالهٔ اولاد تیمور و احفاد او که از برکت مدنیت خراسان و محیط علم پرور و دانش دوست هرات که زمامداران تیموری را تماماً بخود جذب نمود، و ایشان را به آن واداشت تا خرابیهای نظامی و سپاهیگری تیمور را ترمیم و در مدت یک قرن سلطنتشان عظمت و شکوه علمی، اداری، اجتماعی، ادبی، هنری و صوفیانه را به وجود آوردند و مردانی را چون مولانا جامی، امیرعلی شیرنوائی و استاد کمال الدین بهزاد به جهان هدیه دادند که نظیر آن را در تاریخ نمی‌توان سراغ گرفت.

نباید فراموش کرد که وقتی ما از رنسانس و شکوفایی تیموریان در افغانستان امروز یا خراسان گذشته حرف می‌زنیم، نباید قسمت تیموریان کابل را فراموش کنیم و آن شکوفایی را که بر پایهٔ میراث پیشرفت رنسانس هرات، اولاد دیگر تیمور، چون ظهیرالدین بابر و احفاد او در کابل آغاز کردند، و در فعالیتهای کابل و هند از دورهٔ سلطان حسین بایقرا الهام گرفته و این مدنیت را پس از کابل به هند انتقال دادند، چشم بپوشیم.

ازاین رو، این دوره را در دو قسمت باید مطالعه کنیم. یکی دورهٔ شکوفایی هرات در عصر تیموریان که اینک در طی این فصول به خوانندگان گرامی و ارجمند تقدیم می‌شود. و دیگری، دورهٔ بابر و احفاد او در کابل و هند که اگر توفیق دست داد، تحت عنوان و رسالهٔ جداگانه ای ترتیب خواهد یافت تا دوران تمدن خراسان در عصر تیموریان تکمیل گردد. دورهٔ رنسانس و شکوفایی هرات بدون شک دورهٔ روشن یکصدسالهٔ تیموریان در خراسان می‌باشد، و تأثرات آن عمیق و جهانی است.

دکتر عبدالحکیم طبیبی

فصل اول
نظری بر تیموریان هرات

در مورد تاریخ تیموریان خراسان کتب و آثار متعددی چه در دورهٔ حیات شاهان تیموری و چه در سالهای بعد و معاصر در دست است که ضرورتی برای نوشتن تاریخ مفصل و مکرر بجا نمی‌گذارد...[1] و حتی در

۱ــ **ظفرنامهٔ** شرف الدین یزدی، تاریخ تاج سلمانی که در عهد شاهرخ وقایع دورهٔ امیرتیمور شاهرخ و الغ بیک را شرح می‌دهد.

تاریخ **مجمل فصیحی** ــ احمد جلال خوافی که از دوران اسلام تا وقایع سال ۸۵۳ را ثبت کرده است.

مطلع السعدین از کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، تاریخ، شامل دوران شاهرخ و سایر شاهان تیموری.

روضة الصفا از سیدمحمد میرخواند، و**حبیب السیر** غیاث خواندمیر، که سبک **ظفرنامه** را تعقیب کرده‌اند، از آثار مهم آن دوره می‌باشد.

روضة الجنات فی اوصاف مدینة هرات که بهترین اثر دورهٔ تیموری در مورد هرات و سایر بلاد خراسان است توسط **معین الدین اسفزاری** در ۸۹۹ هـ تألیف شده است. در این اثر، علاوه بر کتبی که در فوق ذکر شد، از کتب دیگری چون **بدایع الوقایع** زین الدین واصفی، **خلعت هنروران**، دوست محمد، **تاریخ رشیدی** میرزاحیدر، **تذکرهٔ خوش نویسان و نقاشان** قاضی احمد، **تحف خطاطان** سعدالدین، **خط و خطاطان** حبیب اصفهانی، **احوال و آثار خوش نویسان** مهدی بیانی، **تاریخ ادبیات ایران** استاد ذبیح الله صفاء، **هنر عهد تیموریان** استاد عبدالحی حبیبی، **کمال الدین بهزاد** تألیف قمرآریان، وآثارمدققین خارجی چون استادبراون ـ دانالدویلبر و براندنبرک استفاده شده است و راجع به تاریخ عهد تیموری همهٔ این آثار ←

مورد جنبه های خاص ادبی، اجتماعی وسیاسی این دوره تحقیقات زیادی بعمل آمده که بحد کافی به ما معلومات می‌دهد.[۱] ولی هدف اصلی از نوشتن این کتاب آنست که به صورتی جامع و مختصر، خصوصیات و شکوفایی این دورهٔ رنسانس و ترقی آسیا، معرفی شود، و به یک نظر بتوان عظمت و ترقی خراسان و قلب آن یعنی شهر تاریخی هرات را که روزی مرکز روشنائی علم، دانش و مدنیت بود، درک کرد و دریافت که نفوذ و نقش مردم ما در تاریخ و فرهنگ این قسمت از جهان تا چه اندازه بوده است.

سلاطین تیموری هرات در سراسر این دوره که تقریباً یک قرن، یعنی از سال ۸۰۷ تا ۹۱۲ ه طول کشید، تمدن و رنسانس باشکوهی را پی ریختند و سلاطین، وزرا، شاعران، هنرمندان و پهلوانانی را به میدان کشیدند که نظیر آنها را در سایر دوره‌های تاریخ آسیا و سرزمین ما کمتر می‌توان سراغ گرفت. خصوصاً دورهٔ عروج تیموریان در زمانی بود که اولاد تیمور همه خراسانی، افغانی، هراتی و کابلی شده بودند و با فرهنگ و تمدن ما آمیخته بودند. مانند شاهرخ، بایسنقر، ابوالقاسم بابر، سلطان ابوسعید و سلطان حسین میرزا و ظهیرالدین محمد بابر و اولاد او در هند که همهٔ آنها، دوره و عصر طلائی هنر، ادب، شعر، تصوف و دانش را ایجاد کردند و مشوق آن شدند.

شکی نیست که دورهٔ ۳٦ سالهٔ زندگانی تیمور که سلطان خون آشامی چون چنگیز بود، جز به جنگ، قشون کشی و کشورستانی

← معلومات کافی و وافی عرضه می‌کنند و از سایر کتب و آثاری که استفاده شده، در لیست مآخذ و پاورقیها یاد شده است.

۱ــ **هنر عهد تیموریان**، عبدالحی حبیبی، **تاریخ ادبیات ایران** ذبیح الله صفا، در زمرهٔ سایر آثار قابل مطالعه می‌باشد.

نگذشت. او همه جا را خراب و تباه می‌کرد تا به قیمت این تباهی، سمرقند را آباد سازد. از هر گوشهٔ ممالک فتح شده، استادان، معماران، علماء، اهل فن و حرفه را جمع و برای استفادهٔ خود به سمرقند می فرستاد.

ولی دورهٔ اولاد و بازماندگان او چون شاهرخ، الغ بیگ، بایسنقر، ابوسعید، سلطان حسین میرزا و ظهیرالدین بابر که مرکز اصلی فعالیت مدنی و علمی شان خراسان، هرات و کابل بود، بر تاریکی دورهٔ تیمور، پرده‌ای دیگر می افکند، زیرا اولاد تیمور بودند که خرابیها و تباهیهای دورهٔ جدشان را ترمیم کردند و عصر پرشکوه علم و معرفت را پی ریزی نمودند و برطبق گفتهٔ مؤلف **حبیب السیر** از جمله ۲۱۰ تن شعرای دورهٔ تیموری فقط ۲۳ تن متعلق به دورهٔ زندگانی تیمور و باقی همه متعلق به دورهٔ بازماندگان او بودند.

قابل تذکر است: با اینکه تیمور در ظلم و خون‌ریزی، کمتر از چنگیز نبود، ولی به ظاهر کوشش می‌کرد که خود را آراسته به صفت علم‌دوستی و درویشی و مسلمانی سازد و خود را حامی دین و فقراء و علماء معرفی نماید. و شکی نیست که این رویه را اولاد تیمور نیز به پیروی از او تعقیب می‌کردند. مانند شاهرخ، ابوسعید و سلطان‌حسین و ظهیرالدین بابر و اولادش. ولی با این تفاوت که اینها ظاهرسازی نمی‌کردند و براستی طرفدار علم، درویشی و دانش بودند و از تباهی و ظلم بر رعیت خود و نیز از فتح سرزمین جدید و گسترش قلمرو خویش حتی المقدور پرهیز می‌کردند.

تیمور برای آنکه به فتوحات خود وجههٔ مذهبی دهد قبل از هر حمله و لشکرکشی از پیشوایان مذهبی، روحانیون و مشایخ دعا و اجازه می‌گرفت و به هر قلمرو و شهر فتح شده‌ای که می‌رسید به نزد فقراء و درویشان آن می‌رفت. چنانکه قبل از آن که به خراسان حمله کند، به خدمت عارف و درویش افغانی بابا سنگو[1] مشرف شد. عارف مذکور گوشت سینه را به

سوی تیمور پرتاب کرد و تیمور آن را به این امر تعبیر کرد که چون خراسان سینهٔ زمین است، بابا سنگو آن را بمن اعطا کرد و فاتح می‌شوم. همچنین صحبت و معارضهٔ امیرتیمور، با شیخ زین‌الدین ابوبکر تایبادی متوفی به سال ۷۹۱ معروف است. این رویه را اعقاب تیمور نیز تعقیب می‌کردند. زیرا شاهرخ، ابوسعید و سلطان حسین‌میرزا، همه دست ارادت به خلفا و مشایخ نقشبندیه (رح) داده بودند و همیشه از ایشان راهنمائی جسته و لنگرخانه‌ها و خانقاهها برای ایشان بنا و مهیا کرده بودند. مقام مولانا نورالدین جامی که امیرعلی شیرنوائی و سلطان حسین را به پیروی طریقهٔ خواجگان فراخوانده بود، همیشه در مقام یک خلیفهٔ نقشبندی نزد سلطان و امیرعلی شیر گرامی و محترم بود. جامی که خود دست ارادت به سعدالدین کاشغری و خواجه احرار[1] داده بود، مثنوی تحفة‌الاحرار را بنام خواجه سروده بود و به خلفای نقشبندی ارادت داشت و بزرگان و ارکان تیموری را به پیروی این طریقه تشویق می‌کرد.

یکی از متخصصین غربی، دکتر **مارتن**، در کتابی که بنام «نقاشی و نقاشان عصر تیموری» نوشته، متذکر شده است که: «سلاطین تیموری متناسب با ثروت هنگفتی که تیمور در طول جنگهای بسیار برای ایشان گرد آورده بود، زندگانی نوینی آغاز نمودند... و مانند امرای پالادان .... در زمان کوتاهی سلطنت مجلل و باشکوهی فراهم ساختند.

درست است که سلاطین تیموری هرات بهترین حامیان و مشوقین هنر و هنرمندان بوده و آن همه تباهی که از جانب تیمور رخ داده بود توسط

۱ــ باباسنگو، اهل **اندخوی** افغانستان و درویش با نام و نشان عصر خود بود.

۱ــ جامی، مثنوی تحفة‌الاحرار را به نام خواجه عبیدالله احرار رحمة‌الله علیه متوفی به سال ۸۹۵ هـ سروده بود. سلطان ابوسعید نیز ارادتمند خواجه احرار بود و مالیات «تمغا» را که از رسوم دورهٔ چنگیز بود، به خواهش خواجه احرار عفو نمود.

بازماندگان او تلافی گردید، ولی اگر آنان نبودند اینان به ظهور نمی‌رسیدند... از دستگاهی که تیمور و اعقاب او بر پا کردند، صنایع مستظرفه و هنرهای زیبا در خراسان به حد اعلای کمال رسید. این شهزادگان را وحشی و صحرائی نباید دانست، بلکه جماعتی بودند شهرنشین، لطیف‌طبع و دانش پژوه، که صنایع ظریفه را نه از راه تظاهر و تفاخر، بلکه صرفاً به خاطر نفس صنعت و هنر دوست داشته و در فواصل بین جنگها، درصدد تنظیم و تکمیل کتابخانه ها بر می‌آمدند، اشعار شعرا را مدون می‌کردند و خود نیز شعر می‌سرودند که بعضاً شعرشان بر اشعار شعرای دربار رجحان داشت. اشعار ترکی سلطان حسین میرزا شهرت دارد و حتی در سرودن شعر فارسی و عربی با جامی رقابت می‌کرد. شیوۀ زندگی لطیف و بافرهنگ این طایفه، از بسیاری جهات زندگی شاهزادگان اروپا را بخاطر ما می‌آورد که در همان عصر و زمان در آن اقلیم می‌زیسته اند و تا اواخر قرن ۱۸ میلادی در خاک فرانسه وجود داشتند و جنبۀ ادب پروری آنها به مراتب بالا تر بود. شاهرخ، بایسنقر، الغ بیک و سلطان حسین میرزا در کتابدوستی، نه تنها از دوکهای بورگاندی رنه دانژو Rened' Anjou که باآنها هم عصربودند سبقت داشتند، بلکه به مراتب بر کتابدوستان فرانسه و ایتالیای قرن ۱٦ و ۱۷ م برتری داشتند. چه اینان نه تنها کتاب جمع می‌کردند بلکه آن را بوجود می‌آوردند که بیشتر جنبۀ اشرافیت داشت، هم محکم و هم ظریف بود.

زیباترین نسخ خطی اروپایی جز در مواردی بسیار محدود نمی‌تواند با این کتابهای شرق از حیث ظرافت رقابت نماید[1]. یک محقق افغانی چنین می‌نگارد: با وجود آنکه تیمور خشن و قهار بود ولی تربیت او در

۱ـــ جامی، علی اصغر حکمت، ص ۱۷.

محیط دانش، هنر و تصوف، از خشونت چنگیزی او می‌کاست و درصدد آن برآمد که سمرقند را مجمع دانشمندان و هنرمندان گرداند. وی مولانا شهاب‌الدین عبدالله شامی را در سال ۸۰۲ق=۱۳۹۹ میلادی در حلب، و مولانا شهاب‌الدین عبدالله لسان را در سال ۸۰۴ق= ۱۴۰۱م، و شیخ قطب‌الدین محمود زنگی را در سال ۸۰۶ق= ۱۴۰۳م بحضور خود پذیرفت و به سید برکه و خاندان سید امیر کلال و رجال روحانی عصر خویش عقیدتی داشت و خواجه عبدالحی مصور را از عراق به سمرقند آورد و در سال ۸۰۷ق= ۱۴۰۴م، چون ایلچی خود مولانا عبدالله کشی را از سمرقند به مصر می‌فرستاد، مکتوبی بخط خوش مولانا شیخ محمد خطاط ماهر سمرقند، به طول هفت گز و عرض سه گز به زر نوشت و بنام پادشاه مصر ارسال داشت. به قرار گفتهٔ خواند میر در **حبیب‌السیر**، به تشویق شهزاده بایسنقر، ارباب علم، کمال و هنر از اطراف و اکناف ایران و توران به هرات آمدند و **مطلع السعدین**، مانند حبیب‌السیر دربارهٔ این مردان هنرمند عهد تیموری توضیحات مفصل می‌دهد و واضح است که همهٔ رجال تیموری و ارکان دولت آن به شعر و ادب، تذهیب، تجلید و مینیاتور شوق و ذوق داشتند. چنانکه تحفهٔ بزرگان تیموری به دربار شاهان عراق، مصر، عثمانی و چین کتابها و نسخ خطی زیبا بود و این کتاب‌های زیبا و مینیاتورهای عصر تیموری، تا امروز زیب و زینت موزه‌های بزرگ غرب و شرق می‌باشد[1].

چون در عصر شاهرخ روابط سیاسی، فرهنگی و بازرگانی بین هرات و خان‌بالغ (پکن) که بدست خاندان **منگ** چین بود، تأثیر هنر چینی در مینیاتور هرات، و از هرات در هنر چین، نمایان است. با این

۱ــ هنر عهد تیموریان، تهران.

که این تأثیر از زمانه و عصر مانی سابقه داشت:

شنیدم که مانی به صورتگری زری سوی چین شد به پیغمبری
زبس جادوییهای فرهنگ او بدو بگرویدند وارژنگ او

از سفر مانی به چین و مغولستان اخیراً از صحرای گوبی و ترکستان خطا اوراقی که نمونهٔ کار مانی و شاگردان او، مجالس تدریس موسیقی است، پارچه هایی بدست آمده است.[۲]

در «بیان الادیان» آمده است که نسخهٔ مصور ارژنگ مانی در خزانهٔ غزنین بود و این کتاب تا مدت پنج قرن بعد از قبول اسلام در غزنه نگهداری شده بود. و اثر هنر تزئین در بت سازی مکتب هنری گریکوبود-یک گندهارا و مکتب هنر کوشانی افغانستان و آسیای میانه تاکنون از کاوشهای بامیان، بغلان، قندز، غوربند، بگرام، کابل، غزنه، هده و غیره در بلاد افغانستان بدست آمده و در ادب فارسی و اشعار سنایی و فردوسی، از بت قندهار همیشه یاد شده است[۱] چنانکه حکیم سنایی گوید:

صانعی باید حکیم وقادر وقایم بذات تا پدید آید زصنع وی بتان قندهار

ویا فردوسی که گفته:

نباشد چون آن بت به کابل نگار نه در چین ستان ونه درقندهار

در عهد سامانیان، غزنویان، غوریان و سلجوقیان نیز هنر نقاشی، مینیاتور و تزیین عمارات و مناره ها، قصرها و تالارها به حد اعلی درجهٔ خود رسید و حتی با وجود خرابیهای چنگیز در افغانستان و ایران، باز هم شاهان مظفر و جلایر و کرت، حامی هنر و صنعت بودند ولی عروج اصلی هنر و صنعت حقیقتاً در دورهٔ سلطنت شاهرخ تیموری آغاز و در دورهٔ سلطان

۲ــ نگارستان هنر، صفحه ۲۲۵.

۱ــ هنر عهد تیموریان، عبدالحی حبیبی.

حسین میرزا به نقطهٔ عروج و کمال خود رسید و مکتب جدیدی در نقاشی و مینیاتور که رشک همهٔ دوره‌ها و قرون دیگر بود، در هرات به وجود آمد.

قابل تذکر است که دورهٔ کوشانیهای افغانستان نیز دورهٔ عروج مینیاتور و نقاشی بود که نظیر نداشت، همهٔ مجسمه‌های بودا و صنعت معروف **گندهارا** و نقاشیهایی که در مغاره‌ها و مراکز بودائی مثلاً در بامیان که تا هنوز باقی ست، نمایندهٔ نازک خیالیهای دقیق نقّاشی و مینیاتور و هنر آن دوره است.

دورهٔ غزنویها نیز قابل تذکر است که داستان خشتخانهٔ هرات سلطان مسعود که در زمان حکمرانی بر هرات در خفا و پنهان از پدر خود سلطان محمود بنا کرده بود، توسط مورخ بزرگ دربار غزنه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی به این سبک ثبت شده است: «این خانه را از سقف تا به پای زمین صورت کردند، صورتهای الفیه از انواع گرد آمدن مردان با زنان، همه برهنه چنانچه جملهٔ آن کتاب را صورت و حکایت و سخن نقش کردند و بیرون این صورت‌ها نگاشتند فراخور این صورت‌ها، امیر بوقت قیلوله آنجا رفتی و خواب آن جا کردی و جوانان را شرط است که چنین و مانند این بکنند»[۱]. این حکایت دال بر رواج مینیاتور و نقاشی در دورهٔ غزنویها در هرات می‌باشد که پیشآهنگ هنر دورهٔ تیموریان است. ولی آن چه در سبک هرات در عهد شاهرخ و سلطان حسین شهرت دارد، تصویر خلقت و زیبایی‌هایی است که در تابلوهای زندهٔ انسانی و طبیعی ازجانب نقاشان بزرگ، مانند **میرک** نقاش و استاد **کمال‌الدین بهزاد** شاگرد او، در طی تابلوهای آن زمان و برای مجسم ساختن اشعار و داستانها به تشویق **امیر علی‌شیر**، وزیر هنرمند سلطان حسین و مولانا نورالدین

۱ــ گزیدهٔ تاریخ بیهقی، دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۹۷۷، ص ۳۴ــ۳۳.

عبدالرحمن جامی شاعر و عارف آن زمان صورت می‌گرفت. تابلوهای بهزاد زیبایی طبیعت را از آسمان لاجوردین و پرستاره گرفته تا باغستانهای پر گل، جویبارها و آبشارهای سیمین و پرندگان بوقلمون تا مجالس عارفانه و عاشقانه، میدانهای رزمی و شکار به شکل و طرز نوین مجسم می‌ساخت که قبل از دورهٔ او بی سابقه بود. از این رو، چنانکه نقش «رافائل» در ایجاد عصر رنسانس مؤثر بود، قدرت کار میرک نقاش و استاد کمال الدین بهزاد در ایجاد رنسانس دورهٔ هرات قابل تذکر است. زیرا بهزاد نه تنها آثار بزرگ و جاویدانی را برای موزه‌های جهان به یادگار گذاشت، بلکه شاگردان مکتب هرات، تبریز، اصفهان، دهلی و آگره را تربیت کرد که مکتب وی را تا قرنها زنده و جاویدان ساختند. در دورهٔ تیموریان نه تنها مکتب مینیاتور و مکتب جدید تصوف، در مینیاتور و نقاشی به‌وجود آمد، بلکه شعر و ادب و شعرای نامی گذشته نیز از نو زنده شدند، مثلاً نه تنها فردوسی و شاهنامه او از راه خط و کتابت زیبا و تجلید نفیس و مینیاتورهای دلگشا، برای ابد زنده شد، بلکه آثار سایر شعرای بزرگ پارسی و دری چون نظامی، سعدی، امیرخسرو و حافظ از نو تصحیح و استنساخ گردید وبا مینیاتورهای نفیس بهزاد و همکاران او مزین گردید که تا امروز زیب و زیور موزه‌ها و کتابخانه های جهان است.

از قدیم‌ترین کتب خطی منسوب به مکتب هرات، کتاب کلیله و دمنهٔ متعلق به «کاخ گلستان» تهران، و نسخهٔ گلستان سعدی (۸۳۹ق ۱۳۲۶م) که برای بایسنقر میرزا نوشته شده و دارای هشت تصویر بدیع و زیباست نمایندهٔ برجستهٔ مکتب هرات می‌باشد[۱].

تابلوی ملاقات همای و همایون[۲] در باغ کاخ شاهی چین و دیوان

۱ـــ صنایع ایران، ص ۱۰۵.

۲ـــ موزهٔ هنرهای پاریس از مکتب هرات.

اشعار سلطان حسین میرزا (۸۹۰ق) و نسخهٔ شاهنامهٔ بایسنقری و خمسهٔ نظامی [۳] و نسخ زیبای اشعار امیرعلی شیرنوائی [۴] و نسخه های مخزن الاسرار کار محمود مذهب [۵] از آثار گزیدهٔ عهد تیموریان است.

بایسنقر میرزا، سید احمد نقاش و خواجه‌علی مصور و استاد قوام‌الدین مجلد را از تبریز به هرات آورد که به اسلوب جنگ سلطان احمد بغدادی، به همان دستور و قطع و سطر و مواضع تصویر بعینها کتاب ترتیب دهند، و آن را فریدالدین جعفر نوشت و جلد آن را استاد قوام‌الدین که منبت کاری در جلد اختراع اوست ساخت، و تزئین و تصویر و مواضع آن را امیر خلیل متعهد گردید [۱].

به این ترتیب، شاهان تیموری، استادان هنر را از هر جا به دور خود جمع می‌کردند، از ایشان تقدیر می‌کردند و به عزت و احترامشان می‌پرداختند و نتایج کارشان شاهکارهای هنر آن زمان است که باقی مانده و مایهٔ فخر تاریخ کشور است. علمای علم اقتصاد احتیاجات بشری را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

اول احتیاجات مادی و حیاتی.

دوم احتیاجات معنوی.

همهٔ علما در این نکته متفق‌الرأیند که تا وقتی که احتیاجات اقتصادی و مادی بشر تکمیل نشود، انسانها به فکر احتیاجات معنوی که عبارت است از شعر، نقاشی، موزیک و غیره نخواهند افتاد و حتی از تاریخ دورهٔ سنگ نیز ثابت می‌شود که انسانهای ابتدایی که دارای وسایل شکار و

۳ــ موزهٔ بریتانیا کار قاسم‌علی.

٤ــ کتابخانهٔ بودلیان.

۵ــ موزهٔ ملی پاریس.

۱ــ هنر عهد تیموریان، استاد حبیبی، ص ۵.

زندگی بودند و احتیاجات اولیهٔ خود را نظر به موقعیت بهتری که داشتند می‌توانستند رفع کنند، غارهای پرنقش و نگار داشته و به موسیقی و آلات موزیک آشنا بودند و پیشرفت دورهٔ تیموریان هرات نیز نمونهٔ آن است که در آن عصر احتیاجات اولیه و مادی آنها رفع شده بود و از آن جهت در شعر، ادب، موسیقی و پهلوانی و صنعت پیشرفته‌ترین دورهٔ تاریخ بودند. شاهرخ خرابیهای پدر را ترمیم کرد و به آبادانی شهرها، شاهراهها، مدارس، خانقاهها، باغها و عمارات باشکوه توجه و اهتمام کامل داشت و فرزندان او چون بایسنقر نیز مانند پدر ادب دوست و علم پرور بودند.

چنگیز شهر مرو را خراب کرده بود ولی شاهرخ آن را دوباره آباد کرد[۲] ویزد را از نو آباد ساخت. چنانچه نوشته اند: القصه آن حضرت فرمود که در مجموع بلاد خراسان ترک و تازیک ودورونزدیک روی بدین مهم آورند ونخست آب، که قوام معیشت انسان بدان منوط بل اصل خلقت اشیاء بر آن مربوطست، جاری ساختند. و فرمان همایون نفاذ یافت که آب مرو که از نهر مرغابست و بند آن را آب برده و جوی انباشته، جوی را باز بند و بند را باز بندند، و بدین امر خطیر از امراء کبیر علاء الدین علی کوکلتاش و امیرموسی و از دیوانیان امیرعلی شقانی مقرر شدند، و کاری که فرضاً پادشاهی باخیل و سپاه به یک سال نتوانند کرد به اندک مدتی و اسهل فرصتی به اتمام رسید و زمین های چون دل عاشقان خراب و به سان کار هنرمندان بی آب چون رخسار خوبان و عذار لاله رویان طراوت و صفا و رونق و بها یافت و اطراف و جوانب که مساکن ارانب و اماکن ثعالب بود منبت درختان ریان و مبیت مرغان خوش الحان گشت و سال اول پانصد زوج عوامل به زراعت مشغول شد، خلایق به تمدن و توطن آن مایل شدند.

۲ــ مطلع السعدین، ج ۲، ص ۹٤.

طول جوی از سربند تا دروازه عملدار دوازده فرسنگ و عرض در اوایل بیست گز تا پانزده گز و عمق از پنج گز کمتر نیست و در شهر مساجد و بازارها و حمامات وخانات و خوانق و مدارس و دیگر بقاع خیر ساختند... [۱]

خرابیهای سایر شهرهای مفتوحهٔ تیمور نیز در عهد شاهرخ و سلطان حسین اصلاح شد، اقتصاد و تجارت به حد اعلی ترقی کرد، هرمز، بندر شاهرخی، مملو از مال التجارهٔ وارداتی و صادراتی بود[۲]. چنانکه ذکر شد سفرای شاهرخی به خان بالغ (پکن امروزه) به دربار خاقان چین منگ فرستاده شدند و فواید تجارت با خراسان را به وی پیشنهاد کردند، مدارس، خانقاهها و مراکز علمی، کتابخانه ها و مساجد و رباطها در عصر تیموریان بسیار ترقی نموده بود، همهٔ مقرریها و انتخابات در امور دولتی براساس لیاقت و سوابق کار و خدمت صورت می‌گرفت و نسبت به همهٔ علماء، شعرا، ارباب حرف و کار، به تساوی و مطابق لیاقت و مقامشان احترام به عمل می‌آمد. زیرا شاهان تیموری می‌دانستند که هر رکن جامعه برای سعادت و ترقی جامعه مفید و کارآمدنی می‌باشد. کمال الدین بهزاد در مجامع عالی دولتی به همان اندازه قدر و منزلت داشت که استاد نورالدین عبدالرحمن جامی عزت و احترام می‌گردید و مقام پهلوان محمد و پهلوان ابوسعید در مقام ورزشکاران حرفه ای به نزد سلطان حسین گرامی و فرخنده بود. همچنین موسیقی دانانی چون خواجه رضوان شاه و حسین عودی، خواجه قل محمد و شیخ نایی، مقامی والا داشتند.

از همه مهمتر، آن چه باعث پیشرفت و ترقی تیموریان شده بود رابطهٔ نزدیک دوستی و رفاقت بین آمر و مأمور بود، چنانچه مکاتیب مبادله

۱ــ تاریخ جدید یزد، ۱۳۰۷، ص ۱۰۳.

۲ــ مطلع السعدین.

شده بین سلطان حسین و میرعلی شیر وزیر او، و یا سایر درباریان و مأموران، به اثبات می‌رساند که یک عالم عشق و محبت، راستی و صمیمیت در بین بود.

شهزادگان و سلاطین تیموری قسمت گزاف مصارف را وقف علم و ادب و رواج هنر و دانش معماری و نقاشی می‌کردند. چنانکه گفته شده، در زمان بایسنقر که شاهنامهٔ بایسنقری او شهرهٔ جهان است، باعث حمایت و حفظ این گوهر نام ادب فارسی که از جانب ابوالقاسم فردوسی به نام محمود زابلی نوشته شده است گردید، و اگر این شهزادهٔ علم دوست نمی‌بود، شاید شاهنامهٔ ابومنصوری نیز ازمیان می‌رفت. گویا شاهان تیموری وظیفهٔ مهمی که به شهزادگان خود میدادند حفظ علم، ادب و هنر بود. همچنانکه بایسنقر در عهد شاهرخ به این کار مشغول بود، شهزاده فریدون میرزا فرزند سلطان حسین نیز مشغول سره کردن اشعار حافظ شیرازی بود. چون دورهٔ تیموریان هرات دورهٔ فضل و علم پروری بود، همهٔ ارکان دولت به این فکر بودند که در شعر و ادب خود را به جایی برسانند که همه به مقام علمی و ادبیشان احترام کنند و سلطان و شهزادگان به ایشان حرمت داشته باشند. این رقابت علمی و ادبی که اساس پیشرفت و ترقی جوامع می‌باشد، یک محیط پرارزش علمی را در عهد تیموریان به وجود آورده بود. چنانکه حتی موسیقی دانان و پهلوانان از علم شعر و عروض بیگانه نبودند و از کسی باز نمی‌ماندند. مثلاً پهلوان ابوسعید و پهلوان محمد که پهلوانان نامی عصر خود بودند، در ادب، شعر، موسیقی و تصوف مقامی والا داشتند و رباعی معروف امیرعلی شیر که به خدمت پهلوان محمد به نعمت آباد نوشته از مقام پهلوان محمد حکایت می‌کند. رباعی چنین است:

درکعبه ودیرمابه ارشادتوییم　　درصومعه ومیکده بایادتوییم
ذاکرسحروشام به اورادتوییم　　یعنی که خراب نعمت آبادتوییم

پهلوان محمد نیز در جواب، این رباعی را نوشت و به استرآباد برای امیر فرستاد:

ای میر تو پیر و ما به ارشاد تو ییم دایم به دعا گویی و با یاد تو ییم

این شهر به تو خوش است و ما با تو خوشیم

مردیم و خراب استرآباد تو ییم

گویند پهلوان محمد در ازای این شعر زیبای خود نیز، از سلطان حسین، هزار اشرفی انعام گرفت.

گفتمش در عالم عشق تو کارم با غمست

گفت زیر لب که غم کم نیست کار عالمست

گفتم که بین درباریان تیموری اعتماد، عشق و صمیمیت تمام حکمفرما بود، بویژه در زمان سلطان حسین. سلطان حسین با وجودیکه تمام اختیارات را به امیرعلی شیر داده بود، ولی از وی هیچگاه بیم نداشت چنانکه سلطان در حق او چنین نوشته است:

«... در باغ زاغان که محل فرح و سرور است و منزل طرب و حضور به فواید فردوس مرتبت فایز آمدیم و زبان شوق برین ترانه مترنم گشت:

چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت

به یک نفس همه دردمرا دوا کردی

بعد از وصول آن مسؤول پیوسته از آن جانب اقتباس انوار خیر و صلاح نموده به هیچ باب از رأی صائب و فکر ثاقبش که در حقیقت مرشد طریق فوز و نجات است عدول نورزیدیم، با وجود این که خاطر شریفش همواره از انتقال امور ملک و مال متعرض و متجنب بود به تکلیف و التماس تمام زمام حل و عقد و قبض و بسط امور سلطنت را بدو گذاشت. مهر بزرگ که خیر و شر مهام ملک داری بدان مربوط است با مهر دیوان امارت بزرگ به قبضه اختیار او سپردیم و روزبروز علو منزلت و سمو مرتبت او به یمن خیر

و احسان که لازم ذات انور است ازدیاد پذیرفته از خطاب لازم السماعه ما به رتبه انت منی بمنزلة هارون من موسی (حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطاب به حضرت علی رضی الله عنه) مخاطب گشت[1]. سلطان مقتدر هرات با این الفاظ وزیر خود را می‌ستاید، ولی امیرعلی شیر نیز تمام تکالیف وزارت را به نام دوستی و رفاقت سلطان به دوش گرفته بود در حالیکه خود درویش و فقیر مشرب بود و به همین مناسبت در سال ۸۸۰ به حضور سلطان حسین چنین معروض داشت: (... اکنون که روزگار جوانی سپری شد و زمان پیری رسید و از دولت آن حضرت هر آرزویی که بر دل داشتم بدان کامگار آمدم، به غیر دو آرزو چیزی دیگر در دل ندارم و امیدوارم که آن دو آرزو نیز بر وفق مرام حاصل آید!

یکی این که اجازه فرمایند که به زیارت خانهٔ خدا مشرف شده و بقای خداوندگار را از خداوند جهانیان مسئلت نمایم.

دوم آن که چون همواره مشمول عواطف خسروانه بوده و هستم، می‌خواهم در مقابل این همه مراحم ملوکانه بقیهٔ عمر خود را در مدح ذات همایون و صفات میمون سلطانی به آخر رسانم که نام نامی آن حضرت قرن‌های متمادی در صفحهٔ روزگار پایدار و برقرار بماند و با این همه ابتلاآت و کثرت مشغله که برای فقیر روی آورده چنانچه از دمیدن صبح تا غروب آفتاب بلکه شب‌ها نیز آنی فارغ نیستم و تمامیت اوقات صرف رسیدگی به امور عامه است که متأسفانه از نیل بر آن مقصد عالی بازمانده‌ام مستدعی آن که این بنده را از این پریشانی خاطر و گرفتاری رهائی بخشید، تا به فراغ بال از پی مقصد بروم.»

۱ـ انشای حضرت میرعلی شیر برای وداعیه حج، از منتخب شرفنامهٔ خواجه شهاب‌الدین عبدالله مروارید، به تصحیح و مقدمهٔ مایل هروی، کابل، ۱۳۵۷، نسخه خطی.

این گونه احترام و محبت بین شاه و وزیر و بین وزیر و زیردستان جاری بود که تاریخ و اسناد آن دوره نشان می‌دهد همه به همه محبت و احترام داشتند و همین محبت و احترام بود که در دل همه احترام و محبت ایجاد می‌کرد و فضای سلطنت تیموری را روشنایی و آرامش بخشیده بود و در این چنین محیط دوستی و اعتماد بود که شکوفایی علم و تمدن، شعر و ادب، تصوف و عرفان، نقاشی و صنعت صورت گرفته و تمدن درخشان صدساله را در خراسان و کانون پرشور و قدرتمند آن هرات به‌وجود آورد که مطالعهٔ این دورهٔ رنسانس و شکوفایی به روان آدمی طراوت و لذت جاودانگی می‌بخشد.

فصل دوم
تیموریان که بودند؟

دورهٔ شاهان تیموری که با جهانگشایی خود امیرتیمور از سمرقند نضج گرفت، از اواخر قرن هشتم تا پایان قرن نهم هجری طول می‌کشد که آخرین سلطان علم پرور این خاندان در هرات سلطان حسین بایقراء بود و بعد از مرگ او ازبکان ماوراء النهر تحت رهبری شیبانی خان و بعداً سلاطین صفوی بعد از شکست و مرگ شیبانی خان جانشین سلاطین تیموری هرات گردیدند. ناگفته نماند که اگر در دورهٔ صفویان نیز پرورش علم و دانش و هنرمندان و نقاشان شیوهٔ حکمرانان زمان بود، در حقیقت دوام دورهٔ علم دوستی شاهان تیموری هرات بود که به آن سلسله انتقال یافت. اگر مکتب تبریز و اصفهان در نقاشی و مینیاتور شهرت یافت، برای آن بود که استاد کمال الدین بهزاد استاد چیره دست هرات، تمام کارگاه و شاگردان خود را به مرکز قدرت صفویان از هرات به یزد انتقال داد و به تربیت شاگردان و استادان فن پرداخت و با اختیارات کاملی که از شاهان صفوی کسب نمود قلمرو پیشرفت نقاشی و مینیاتور را توسعه تمام بخشود. شاهان صفوی نیز به دورهٔ شاهان تیموری و علم دوستی و معارف پروری آن‌ها به نظر حرمت و احترام می‌نگریستند در حالی که چون جانشین دورهٔ تیموری بودند باید خرده گیر می‌بودند، چنانکه شهزاده سام میرزا همیشه از بزرگی سلطان حسین میرزا یاد می‌کرد و از مقام وزیر دانشمند او امیرعلی شیر

ستایش می‌نمود. از آن رو به قول استاد ذبیح‌الله صفا: «دورهٔ قرن نهم یک دورهٔ فرهنگی خاص است که از سالهای اخیر قرن هشتم آغاز شد و با اواخر زندگی شاه اسمعیل اول پایان پذیرفت و طبعاً در ابتدای خود دنبالهٔ عهد پیشین را داشت و در پایان خود مقدمه‌ای برای وضع خاص فرهنگی در دوران بعد گردید و دورهٔ صفوی با تحولات فرهنگی مشهور خود نتیجه قاطع و روشن است.[۱]»

البته در دورهٔ شاه حسین صفوی اضمحلال آن شروع و با آمدن شاهان هوتکی از افغانستان این دوره خاتمه می‌یابد و دورهٔ نادر افشار نیز دورهٔ نظامی و فتوحات بود که روشنی کامل دورهٔ صفوی‌ها را نتوانست دوباره زنده کند، ولو که وحدت ایران از دیدگاه نظامی ایجاد شده بود و سرزمینهای وسیع تحت ادارهٔ نادر افشار درآمد.

چون بحث ما در این رساله در مورد شاهان تیموری هرات است، اینک نظر مختصری به خاندان تیموری‌ها می‌اندازیم که با امیرتیمور صاحبقران آغاز و با دورهٔ سلطان حسین عظمت آن در خراسان خاتمه می‌یابد، و از حیات امیرتیمور آغاز می‌کنیم:

امیرتیمور

امیرتیمور در کاش ماوراءالنهر در ۲۸ شعبان ۷۳٦ھ مطابق ۱۱ آوریل ۱۳۳٦م تولد یافت و تیمور به ترکی معنی آهن می‌دهد. بعضی از تاریخ نویسان تیمور را به خانوادهٔ چنگیز نسبت می‌دهند. ولی به قول عربشاه پدر او، تراغای (Taraghay)، و جدّ او، ابغای (Abghay) نام داشتند که شغل هر دو چوپانی بود. حقیقت آن است که تیمور در سن

۱ــ تاریخ ادبیات ایران، استاد ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۹۷۷، ص ٤ــ ۵.

۲۴ سالگی درسال ۷۶۱ه = ۱۳۶۰ م شهرت یافت و لقب صاحب‌قران را حاصل کرد و ده سال بعد از آن، یعنی به سال ۷۷۱ ه = ۱۳۷۰ م، حریف خود سلطان حسین را از میان برداشت و چون آرزوی همیشگی او فتح خراسان بود و تصاحب آن سرزمین سرسبز و آباد را تمنا می‌کرد، بعد از آماده کردن قشون در سن ۴۵ سالگی و در بهار ۱۳۸۱.م، بسوی خراسان توجه نمود، و چون عادت داشت به اهل حال و فقرا حرمت گذارد، در **اندخوی** (شهریست در شمال افغانستان) برای کسب اجازه به نزد درویش وقت باباسنگو رفت[۱]. اگر چه بابا سنگو او را نپذیرفت و از فاصلهٔ دور به غضب تکه گوشتی را به سرش حواله کرد، ولی تیمور آن را تعبیر نیک نموده گفت: چون خراسان ملک غنی و ثروتمند و سینهٔ زمین است باباسنگو این پارچه گوشت سینه را به من بخشود که فاتح می‌شوم. از آن جا به سرخس حرکت کرد و آن‌جا را متصرف شد و به دستبوسی عارف معروف زین‌الدین ابوبکر مشرف شد. بعد، **فوشنج** را تصرف و خراب کرد و عازم هرات شد و بعد از تسلیم شدن غیاث‌الدین پیرعلی، فرمانروای کرت، عنان عزیمت به طوس، اسفراین و کلات نهاد و آنها را تسخیر کرد و برای گذراندن سرما، با اولجه و غنایم به سمرقند رفت.

در بهار سال ۱۳۸۲ م باز متوجه خراسان شد و در کلات با پسر خود میران‌شاه که از سرخس آمده بود و غیاث‌الدین کرت یکجا شد و بعد از اطاعت فرمانروای فارس[۲]، و مازندران باز به سمرقند برای گذراندن سرما مراجعت نمود.

۱ــ ظفرنامه، شرف‌الدین یزدی.

۲ــ فرمانروای فارس شاه‌شجاع از خاندان مظفری، و امیرولی فرمانروای مازندران بودند که هر دو اطاعت کردند.

در خزان سال ۱۳۸۳ بعد از سرکوبی مغولها به جانب مازندران و سیستان لشکرکشی نموده و سبزوار را تصرف و از اجساد دوهزار اسیر مناره‌ای بر پا نمود. فراه و زره با پنج هزار مبارز سرسخت، با تیمور وارد پیکار شدند ولی بالأخره مغلوب شدند و تیمور از کله های این مبارزان دلیر، کله‌مناری بر پا کرد. تیمور در زمستان، سیستان را متصرف شد و ثروت آن را به یغما برد[۳]. با وجود مبارزهٔ مردانهٔ مردم قندهار، آن شهر را به تصرف خود درآورد و برای گذراندن سرما بار دیگر عازم سمرقند شد.

در ۷۸۶ھ = ۱۳۸٤م مازندران و آذربایجان را تسخیر و این بار زمستان را در همانجا گذراند و در بهار ۱۳۸۵ م نواحی خزر و شمال ایران را تا حدود سلطانیه متصرف و زمستان را در سمرقند سپری کرد.

در ۷۸۸ھ = ۱۳۸٦م شروع به لشکرکشی سه‌ساله نمود، نخست ملک عزالدین فرمانروای لر را شکست داده بعداً خرم‌آباد و تبریز را تصرف و اردوی سلطان احمد جلایر را مغلوب ساخت و بعد از سپری نمودن تابستان در تبریز، در خزان آن سال به سوی نخجوان و گرجستان توجه نموده و بعد از تصرف تفلیس زمستان را در قره‌باغ سپری نمود.

در بهار ۱۳۸۷ م = ۷۸۹ھ شهرهای آسیای صغیر: بایزید، ارض‌روم، ارزنجان، مش، اخلاط و وان را متصرف و به نسبت بغاوت شهزاده مظفری زین‌العابدین عازم فارس شده در ضمن اصفهان را تصرف و ساکنین آن را از دم تیغ گذراند (دوشنبه ۱۸ نوامبر ۱۳۸۷ م). سپس متوجه شیراز گردید (دسامبر ۱۳۸۷ م) و در همین فرصت است که داستان ملاقات تیمور و حافظ را روایت می‌کنند که تیمور از خواجهٔ شیرین کلام شیراز در مورد این شعرش:

۳ــ ظفرنامه، ص ۳٦۹ ــ ۳٦۸.

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقندو بخارارا

پرسش کرد که چرا قیمت پای‌تخت او را که سمرقند است برابر با یک خال محبوبش می‌داند؟ گویند حافظ شیرازی در جواب گفت: «همین حاتم‌بخشیها است که مرا فقیر و درویش ساخته است.» در اسناد گویند که تیمور از این جواب خرسند شد[1].

در حالیکه سید شریف جرجانی عالم معروف در زمرهٔ غنایم تیمور بود، تیمور در بهار ۱۳۸۸ متوجه ماوراء النهر شد. بعد از این مراجعت، تیمور چهار سال متوجه خوارزم شده حمله به خراسان را متوقف ساخت و در تابستان ۱۳۹۲م با وجود بیماری، چنانکه ظفرنامه آن را لشکرکشی پنج‌ساله می‌نامد، به سوی ارمنستان، گرجستان، عراق و جنوب روسیه به حرکت درآمد و در زمستان (دسامبر ۱۳۹۲) بعد از رسیدن خانواده‌اش از راه دامغان، سمنان، ری، قزوین، بلکانیه و کردستان به سوی جنوب به راه افتاد و در راه لرهای زیادی را به قتل رساند و در شیراز قلعه سفید را تسخیر و شهزادهٔ نابینای مظفری زین العابدین را رها نمود و انتقام او را از پسرعم او در بهار ۱۳۹۳ کشید و شاهزادگان آل مظفر را مقتول و تمام صنعتکاران و اهل



۱ــ اگرچه در بعضی تذکره‌ها این داستان نیز ذکر شده که حافظ در جواب تیمور گفت شعر مرا غلط خوانده‌اند، زیرا اصل شعر چنین است:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم دو من قند و سه خرما را،

ولی واضح است که مصرع دوم قوت کلام حافظ را ندارد. قابل تذکر است که واقعه‌نگاران دورهٔ تیموری، چون شرف الدین یزدی، این واقعه را ذکر نکرده‌اند ولی واضح است که تیمور و حافظ هم‌عصر بوده و تیمور از فیض صحبت خواجه و فضای رکن‌آباد و گلگشت مصلا مستفید شده است.

حرفهٔ عراق و فارس را به سوی سمرقند فرستاد و در بغداد شیخ نورالدین اسفراینی، سفیر سلطان احمد جلایر را به حضور خود پذیرفت، و به قول «ظفرنامه»، او را احترام زیاد کرد ولی با وجود آن، پایتخت سلطان احمد را که بغداد بود متصرف شد. تیمور، سفیری به نزد ملک ظاهر فرمانروای مصر برای عقد معاهدهٔ تجارتی و کسب اطلاعات فرستاد و خود در امتداد کرکوک، اربیل، موصل، واراوا به حرکت درآمد و در حمل ١٣٩٤ به عراق بازگشت. در همین وقت (۲۲ مارس ١٣٩٤) به وی خبر رسید که در سلطانیه نوادهٔ جدیدی را صاحب شده که او را الغ بیک نام گذاشتند.

تیمور بعد از فتوحات و مبارزه با قره یوسف ترکمن، دشمن سرسخت خود، و اسیر گرفتن پسر او، بار دیگر متوجه گرجستان و جنوب روسیه شد و تا مسکو پیش رفت. که یک سال طول کشید و در خلال همین اوقات بود که تحریکات دشمنان و مخالفین او در هر گوشه آغاز شد ولی تیمور با قوت و نفوذی که داشت همه را خاموش ساخت و به قول مؤلف ظفرنامه بهلول نهاوندی را زنده در آتش انداخت و بعد از تسخیر خوزستان تا هرمز پیش رفت و در تابستان ١٣٩٦م به سوی سمرقند رهسپار شد. هنگامی که به سمرقند رسید، چون هم ثروت سرشار در دست داشت و هم معماران و اهل حرفه و کار کشورهای مفتوحه به فرمان او بودند، تصمیم گرفت تا به زیبایی و جلال پایتخت خویش به قیمت آوارگی قلمروهای مفتوحه بپردازد. در همین وقت جشن باشکوهی به مناسبت گماشتن فرزند خود شاهرخ در ماه مه ١٣٩٨م به حکومت وسیع خراسان، سیستان، مازندران و از فیروزکوه تا ری برپا نمود.

یک سال بعد از همین تاریخ است که تیمور به نام ترویج اسلام به پیروی از سلطان محمود غزنوی، رهسپار هند شد. اگر چه تیمور در دره های کوههای سلیمان و نورستان همان تلفات و مشکلاتی را که اسکندر و

چنگیز از دست افغانها دیده بودند متحمل شد، ولی بالأخره در ۱۲ محرم سال ۸۰۱ (۲٤ سپتامبر ۱۳۹۸ م) از اندس گذشت و بعد از قتل‌عام دهلی که فقط سادات آنجا نجات یافتند، و بعد از پنج ماه و نیم توقف عازم سمرقند گردید و در آنجا بنای مسجد بزرگی را نهاد که شاید از دیدن مسجد قوة‌الاسلام دهلی که توسط سلاطین غوری افغانستان آنجا بنا یافته بود الهام گرفته باشد. در خزان ۱۳۹۹ عازم آذربایجان شد و صلاحیت را از پسرش میرانشاه گرفته به نوادهٔ خود ابوبکر انتقال داد و مصاحبان عالم و فاضل میرانشاه را که فردی باده‌خوار و عیاش بود، بناحق به قتل رساند. در میان مقتولین، مورخ معروف رشیدالدین فضل الله و مولانا محمد کوهستان، دیده می‌شدند.

تمام این نبردها که شرف‌الدین یزدی آن را نبردهای پنج‌ساله می‌نامد، از محرم ۸۰۲ (سپتامبر ۱۳۹۹) آغاز و تا محرم ۸۰۷ (ژوئیه ۱٤۰٤) ادامه یافت که در پایان آن تیمور به سمرقند بازگشت. تیمور در بهار ۱٤۰۰ میلادی گرجستان، آسیای صغیر، اونیک، ارض روم و ارزنجان را فتح و با سلطان بایزید عثمانی در مورد سلطان احمد بغداد و قره‌یوسف ترکمان بنای پرخاش گذاشت که نامه‌های تاریخی تیمور به سلطان عثمانی نه تنها نمایندهٔ غرور این سپاهی خون‌آشام است، بلکه بهانه‌گیری سیاسی است که بالاخره در اثر آن با سلطان ایلدرم وارد پیکار گردید و او را شکست داد و اسیر گرفت.

تیمور بر سلطان مصر نیز خشم گرفت زیرا با این کار از یک سو سلطان احمد و قره‌یوسف را از وی مطالبه می‌کرد و از جانب دیگر،

۱ــ مولانا قبل از مرگ این شعر را بر زبان راند:

پایان کار و آخر دورست ملحدا ... گر می‌روی و اگر نه به دست اختیار نیست

منصوروار گر ببرندت به پای دار ... مردانه پای دار جهان پایدار نیست

می‌خواست قوت و جهانبانی خود را به دو قدرت همعصر و فاتح زمان خود نشان دهد. تیمور بعد از فتح الپور، بعلبک و شامات متوجه بغداد شد و آن را آتش زد و در فوریهٔ ۱۴۰۲ متوجه سلطان مقتدر عثمانی بایزید ایلدرم شد و نامهٔ آخرین بایزید که او را مشتعل ساخته بود باعث جنگ معروف انقره گردید که در جنگ فاتح شد و بایزید را اسیر گرفت. اگر چه بعضی مورخین مانند عربشاه از حبس بایزید در قفس آهنین ذکر کرده‌اند ولی حقیقت آن است که وقتی بایزید را دست‌بسته نزدش آوردند از اینکه با او مجبور به جنگ شده بود اظهار تأسف کرد. با شکست بایزید سلطان مصر دچار ترس شده سفیر خود را نزد تیمور برای عذرخواهی فرستاد و تیمور بعد از فتح بروسه و سمرنا و گرجستان در تابستان ۱۴۰۴ در مقام بزرگترین قهرمان فاتح به سمرقند بازگشت و یک ماه بعد از رسیدن به سمرقند بود که سفیر اسپانیا (روی گونزالس، کلاویخو) (RUY GONZALES CLA VIJO) به نزد او آمد و تیمور نیز شیرمحمد قاضی را در مقام سفیر خود به نزد پادشاه اسپانیا فرستاد[۱].

سفیر اسپانیا در ۲۱ نوامبر به کشور خویش بازگشت زیرا تیمور به سبب بیماری نتوانست بار دیگر او را ببیند ولی به مجرد آنکه بهبودی یافت آمادهٔ حمله به چین شد و اظهار داشت که تا حال جنگ وی با مسلمانان

۱ـ داستان سفیر مذکور از جانب سر کلمنت مارخم .... به انگلیسی ترجمه و در ۱۸۵۹ به چاپ رسیده. این سفیر در روز دوشنبه ۸ سپتامبر ۱۴۰۴ در حالی که تیمور بر تخت خویش چهارزانو نشسته و فوارهٔ بلندی در حوض آب فرو می‌ریخت و در آب حوض چند دانه سیب سرخ دیده می‌شد، به حضور وی رسید. تیمور بر روی توشکی که بر فرش قالی قرار داشت، در حالی که لباس ابریشمین در بر و کلاه سفید جواهرنشان بر سر داشت سفیر را با لطف به حضور پذیرفت و از وی پرسید: حال فرزندم پادشاه اسپانیا خوب است؟

بعد در حضور اهل دربار، از شاه فرانک یعنی سلطان اسپانیا، تمجید و تعریف کرد.

بود، حالا وقت آن است که در راه اسلام خدمت کند و با این هدف در نوامبر ۱۴۰۴م از سیحون گذشت، در ۱۴ ژانویه ۱۴۰۵م به اترار رسید و زمستان شدید بود و تیمور بیمار شد و از این بیماری برنخاست و با وجود کوشش زیاد مولانا فضل الله طبیب تبریزی بالاخره این امیر رزمنده و خون آشام و فاتح همهٔ میدانها و جنگها در ۱۸ فوریهٔ ۱۴۰۵ در سن ۷۱ سالگی، بعد از ۳۶ سال سلطنت که همهٔ آن در نبرد، فتوحات و لشکرکشی و سفرهای دور و دراز گذشت، چشم از جهان فرو بست و در گور امیر که خود در سمرقند بنا کرده بود، دفن گردید. اگر چه داستان زندگانی و فتوحات تیمور، در ارتباط مستقیم با این اثر که به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود نیست، ـــ زیرا ما در این جا از شکوفایی و رنسانس هرات در زمان تیموریان خراسان و بویژه هرات صحبت می‌کنیم ـــ ولی چون فتوحات تیمور باعث جمع آوری ثروتی هنگفت و قلمروی وسیع برای بازماندگان او گردید که بر روی خرابه های پدر و سرمایه و نام بزرگ او و به اتکای فرهنگ و تمدن خراسانی، به ترمیم جهانی نوین و عصری درخشان پرداختند، صحبت از جنگهای تیمور و فتوحات او، بی مورد نمی‌باشد. بویژه تیمور بود که فرزند بیدار خویش شاهرخ را چنانکه گفتیم به سمت حکمران خراسان تعیین نمود که گویا با این اقدام خود آغاز دورهٔ تیموریان هرات را بنیان نهاد. علاوه بر این، چون تیمور مانند چنگیز از نظامیان بزرگ تاریخ است، شرح زندگانی او براساس اسناد مورخین هم‌عصر او لازم دیده شد. با این که امیرتیمور را با وجود خون آشامی، تباهیها و کله‌منارهایی که برپا کرد، مردم همعصر جز تعریف چیز دیگری نکرده اند، یکی از مورخین معاصر در مورد او چنین سخنان دیگری می‌گوید زیرا ترس عقوبت تیمور برای او وجود ندارد و حقایق را می‌توان به آسانی اظهار داشت. مورخ چنین گوید: وی، امیرتیمور، مردی بود بلندهمت و دلیر

و قوی پنجه و لشکرکش و لشکرشکن، اما در سختگیری و سختکشی بالادست نداشت. قتل عامهای او در بلاد خراسان و عراق عجم و شام و روم وهند و مصر معروفست و عجیب است که با این همه خون آشامی نسبت به زهاد و مشایخ صوفیه و سادات ارادت می ورزید و به هرحال معجونی بود شگفت انگیز از متناقضات. هم دعوی عدالت داشت و هم تظاهر به دینداری می‌کرد و هم مردم بی گناه را به بهانهٔ این که امیری سرکش و یا عصیانگری پرخاشجوی از میانهٔ آنان برخاسته بود، هفتادهزار و صدهزار از دم تیغ می‌گذراند و هم هر شهری را که پرثروت می یافت و به بهانه هایی که می‌جست، به باد غارت می‌داد. جهانگیری بود چالاک و سفاکی بود بی باک که نه سرداران و مردان مدبری در گرد خود داشت و نه فرزندان لایقی در پشت سرخود.* فتوحاتش را اگر به دقت بنگریم، آنها را خالی از نظم کامل و نقشهٔ مرتب می‌یابیم. با آن که فرصت کافی برای تثبیت اوضاع ممالک مفتوحه داشت، چنین کاری را جز با رعب تیغ و هیمنهٔ کشتار بی دریغ انجام نداد، و به همین سبب دولت مقتدر و مملکت پهناورش بعد از مرگ او درهم ریخت و چنان بی نظمی در آن حاصل شد که حتی تدبیرها و جنگاوریهای شاهرخ هم نتوانست نظام از دست رفتهٔ آن را چنانکه باید بازگرداند و از تجزیهٔ حتمی آن، جز در همان روزگار شاهرخ، پیشگیری نماید:[1]

با این که این گفتار دربارهٔ خود تیمور درست است، ولی باز هم فرزندان تیمور، تا یک قرن، سلطنت باشکوهی داشتند که آن را در سطور آینده به تفصیل مطالعه می‌کنید و دوره ایست باشکوه و پرعظمت.

---

* مؤلف، با این عقیدهٔ نویسنده موافقت ندارد، زیرا شاهرخ فرزند لایقی بود که از وی باقی ماند و قلمرو درهم ریختهٔ او را از نوترمیم کرد و آبادان ساخت.

۱ــ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، جلد ٤، ص ٥ــ٤.

نظری به دورهٔ فرزندان تیمور:

پسران تیمور عبارت بودند از غیاث‌الدین جهانگیر که قبل از مرگ پدر بدرود حیات گفت و بسیار در نزد پدر عزیز بود. به همین جهت تیمور قبل از آن که چشم از جهان فروبندد، وصیت کرد پسر جهانگیر، پیر۔ محمد، به جای او به پادشاهی سمرقند نشانیده شود و همین وصیت تیمور باعث زد و خورد و نا آرامی در میان فرزندان او شد.

عمر شیخ، که پسر دومی و حکمران فارس بود در سال ۷۹۶ هـ درگذشت و مانند جلال‌الدین میران‌شاه که در عهد پدر حکمران آذربایجان بود به آسیبی که بر اثر افتادن از اسب دیده بود، اختلال دماغی پیدا کرد و در سال ۸۱۰ هـ توسط دشمن نامی تیمور، قره‌یوسف ترکمان، کشته شد.

ولی معروف‌ترین اولاد تیمور که او را پدرش حکمران خراسان ساخته بود و زود در تمدن و فرهنگ خراسان و افغانی جذب گردیده، خصلت سنگدلی و جنگ‌جویی پدری را به ترحم و انصاف و علم‌دوستی و دانش‌پروری تبدیل کرد و دربار هرات را دربار فضل و دانش ساخت، شاهرخ بود که با فرهنگ خراسانی، توانست جدال برادران و برادرزادگان را حل کند و قلمرو آشفتهٔ تیمور را که بعد از مرگ او نزدیک به از هم پاشیدن بود محکم داشته و آن را به یک محیط آرام، مدنی، علمی و فرهنگی تبدیل نماید. وی علاوه بر اینکه کسانی را که با او به مخالفت پرداختند مغلوب ساخت، در فاصلهٔ این جنگها به تقویت فرهنگ و دانش نیز پرداخت و پسران شاهرخ یعنی شهزاده بایسنقر و شهزاده الغ‌بیک نیز هر دو علم‌پرور و معرفت گستر، ادیب، شاعر، مورخ و منجم و ریاضیدان بودند. ولی متأسفانه شهزاده بایسنقر با تمام خوبیهایی که داشت در زمان زندگانی پدر از افراط در باده‌نوشی فوت نمود، و الغ‌بیک در اثر جاه‌طلبی پسر حق۔ ناشناس خود عبداللطیف به صورت ظالمانه و بیرحمانه به قتل رسید. باید

فهمیده شود که قلمرو تیمور دو قسمت بود، یکی قسمت خراسان و ماوراء النهر که در اختیار شاهرخ باقی ماند و به اوج ترقی رسید. قسمت غربی متشکل از غرب ایران امروزی، عراق، گرجستان و ارمنستان تحت حکومت جلال الدین میران شاه برادر بزرگتر شاهرخ و پسران او ابوبکر و عمر قرار داشت، و همیشه زیر فشار حکمرانان و دولتهای آل جلایر و ترکمانان قراقویونلو بود و زود از دست تیموریان بیرون رفت. شاهرخ بود که نه تنها ایالات متعلقهٔ خود را حفظ و تقویت کرد، بلکه در اثر لشکرکشیهای خود گرگان، سیستان، کرمان، فارس و عراق عجم را نیز تصرف نمود و حتی می‌خواست انتقام برادر بزرگ خود جلال الدین میرانشاه را که به دست ترکمانان قراقویونلو به قتل رسیده بود در سال ۸۲۳ هـ بگیرد، ولی قرایوسف که حریف تیمور و خاندان او بود، قبل از مصاف دادن با شاهرخ، بدرود گفت و شاهرخ پسران او را که اسکندر و جهانشاه بودند شکست داد و جهانشاه با قبول اطاعت شاهرخ در حکومت آذربایجان باقی ماند. به این صورت، شاهرخ آذربایجان را نیز جزء قلمرو وسیع خویش ساخت و سلطان مصر نیز با وی از راه تسلیم معامله می‌کرد.

در عهد شاهرخ، هرات مرکز بزرگ علمی و سیاسی این شاهنشاه بیدار بود و این مرکزیت درخشان ذُرست یک قرن را در بر گرفت. این عهد درخشان را می‌توان به دو قسمت تقسیم نمود نصف آن متعلق به دورهٔ شاهرخ است و نصف دیگر آن به دورهٔ علمی و ادبی سلطنت سلطان حسین بایقرا اولاد عمر شیخ، پسر سوم تیمور تعلق دارد که بر روی بنای ادب و فرهنگ شاهرخی شکوفایی هرات را به اوج خود رسانید و ستاره‌های درخشان عصر او امیرعلی شیرنوایی وزیر و صدراعظم سلطان‌حسین، مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی و استاد کمال الدین بهزاد هروی می‌باشند.

شاهرخ و فرزندان او الغ بیک و بایسنقر:

بعد از مرگ تیمور در سال ۸۵۷ هـ و جلوس شاهرخ در ماه رمضان آن سال و تسلط خلیل سلطان پسر میرانشاه بر سمرقند و خزاین تیمور، شاهرخ را بر آن داشت تا به جانب سمرقند حرکت کند[1].

شاهرخ در اثر تفاهم با خلیل سلطان توسط امیرشیخ نورالدین، بعضی از خزاین صاحب‌قران را به پیرمحمد جهانگیر که وی به قرار توصیهٔ جدش باید به تخت سمرقند می‌نشست فرستاد، ولی بعداً شاهرخ سیستان را تصرف نمود و خلیل سلطان را مغلوب و اسیر ساخت و سمرقند را نیز تصرف نمود و به فرزند خود الغ بیک سپرد. و به دنبال آن، چنانکه گفته شد، به ترمیم خرابیهای دوران پدر اقدام نمود، قلعه اختیارالدین را مجدداً تعمیر کرد و بایسنقر را موظف ساخت تا در باغ زاغان و باغ سفید با استفاده از شعرا و ادبا برای سره کردن اشعار و دیوان شعرای فارسی از جمله شاهنامهٔ فردوسی مشغول کار شود.

در کابل، سیورغتمش، پسر شاهرخ، که حکمران بود درگذشت و پسر دیگر شاهرخ، سلطان مسعود، به جای برادر بر تخت نشست. شاهرخ سفرای خود را به چین و مصر فرستاد و با چین روابط تجارتی برقرار ساخت و بندر هرمز فعال‌ترین بندرگاه شرق و خراسان آن‌وقت بود.

شاهرخ در دوران سلطنت خود، شش جنگ مهم کرده[1] و از همه

۱ــ سلیمان فرخنده فر شاهرخ / جمش سوده بر خاک درگاه رخ
چو آمد به دولت برون از هرات / سلیمان اساس و سکندر صفات
به آهنگ توران زجا شد روان / به اندیشه پیر و به دولت جوان
احسن التواریخ، حسن روملو.

۱ــ جنگ اول با ببرک شاه، جنگ دوم با میرزاعمر، جنگ سوم با شیخ نورالدین، جنگ چهارم با میرزا اسکندر بن عمر شیخ، جنگ پنجم با اولاد قره یوسف ترکمان و جنگ ششم ←

فاتح برآمده و در دوران ۲۳ سال سلطنت خود عراق، فارس، خوزستان، کرمان، خراسان، خوارزم، غزنین، کابل، طبرستان، ماوراءالنهر، ترکستان، کاشغر و فرغانه را شامل قلمرو خود کرد و خضرخان پادشاه هندوستان خطبه به نام او خواند و سکه به نامش جاری می‌کرد[۲]. شاهرخ در سن ۸۲ سالگی بدرود حیات گفت و تاریخ وفات او در این شعر آمده است:

پادشاه زمانه طاب ثراه   وارث کیقباد و کیخسرو
وقت تحویل رفت زین عالم   صبح نوروز بود و مطلع نو

از جمله هفت پسر شاهرخ[۳] جان اوغلی و باردی درکودکی وفات یافتند و میرزا سیورغتمش و سلطان مسعود در کابل یکی بعد از دیگری حکمران بودند. وقتی شاهرخ درگذشت از پسران صلبی او جز الغ بیک کسی در قید حیات نبود. شاهرخ دو دختر هم داشت که یکی بعد از دیگری به عقد سلطان محمد درآمدند، ودوزن داشت یکی گوهرشاد آغا و دیگری سلطان آغا. ولی در همهٔ دودمان تیمور، میرزا غیاث الدین بایسنقر از عاقل ترین پسران شاهرخ بود چنان که خود شاهرخ عاقل ترین اولاد تیمور بود. بعد از بایسنقر برادرش الغ بیک در ماوراءالنهر حکومت داشت و سمرقند پایتخت او بود. وی حامی علم و دانش بود ولی متأسفانه الغ بیک به دسیسهٔ فرزند خود عبداللطیف کشته شد و بایسنقر در اثر میگساری بدرود حیات گفت که هر دو برادر چون از عمر کافی برخوردار نگردیدند، نتوانستند خدمات شایانی به علم و فرهنگ کنند.

در مورد این دو شهزاده، یعنی بایسنقر و الغ بیک، خواند میر در

← باز با اولاد قره‌یوسف میرزا اسکندر و میرزا جهان شاه.

۲ــ احسن التواریخ، حسن روملو، ص ۲۶۳.

۳ــ الغ بیک، میرزا ابراهیم سلطان، میرزا بایسنقر، میرزا سیورغتمش، میرزا محمد جوگی باردی و جان اوغلوق.

حبیب السیر چنین می‌گوید: «با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال به مجالست ارباب علم و کمال به غایت راغب و مایل می‌بود. و در تعظیم و تجلیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمی‌نمود. و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران به هرات آمده در آستان مکرمت آشیانش مجتمع می‌بودند و بلغاء وافر فراست و فصحاء صاحب کیاست از اقطار و امصار عراق و فارس و آذربایجان به درگاه عالم‌پناهش شتافته صبح و شام ملازمت می‌نمودند و آن شهزاده عالیشأن (بایسنقر) در تربیت و رعایت تمامی آن طایفه گرامی کوشیده همه را به وفور انعام و احسان مسرور و شادمان می‌ساخت و هر کس از خوش‌نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی می‌کرد، به همگی همت به حالش می پرداخت»[1] در مورد الغ بیک نیز گوید: ... در وسط بلدهٔ فاخره سمرقند مدرسه‌ای رفیع و خانقاهی منیع بنا نموده و به اتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قراء و مستغلات فواید انتها بر آن بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد تا استادان کاردان در آن بلدهٔ فردوس نشان رصدخانه‌ای بنیان نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث‌الدین جمشید کاشانی و جامع کمالات مولانا معین‌الدین کاشانی در ترتیب آن بنا داد سعی و اهتمام دادند و از نتائج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را زیج جدید کورگانی گویند و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند.» گویا بایسنقر و الغ بیک در راه پیشرفت علم و ادب، دانش و هنر نسبت به سایر فرزندان شاهرخ سهم مؤثرتری داشته‌اند و بویژه نقش بایسنقر در زنده ساختن ادب فارسی، قابل تقدیر و ستایش است.

باغ سفید که کاخ بایسنقر میرزا بود شکوه و دبدبه خاصی داشت.

۱ــ حبیب السیر، تهران، ج ۳، ص ۶۲۲.

این کاخ بیرون از شهر و در سمت شمالی آن بنا شده بود. دیوارهای کاخ به اشکال و تزیینات بسیار جالبی آرایش شده بود و با سنگهای یشم چینی تزئین یافته بود. در همین کاخ کتابخانهٔ معروف بایسنقر میرزا واقع بود. در کتابخانهٔ هرات بایسنقر برگزیده‌ترین خوشنویسان، تذهیب کاران، صورتگران، صحافان و نقاشان به فعالیت مشغول بودند و نسخ عالی شعری بزرگان ادب را نقد و سره می‌کردند و یا بر آن مقدمه می‌نوشتند. جعفر تبریزی مدیر کتابخانه و سر پرست کلیهٔ امور آن بود. آثار هنری همین کتابخانه و هنرمندان امروز زیب و زینت گنجه ها و قفسه های موزه ها و کتابخانه های جهان است.[۱]

۱ــ جعفر تبریزی مرتب گزارش کار کتابخانه و کارکنان آن را به بایسنقر عرضه می‌کرد، چنانکه دریکی از گزارشهایی که به ضمیمهٔ این رساله به خط رئیس کتابخانه، جعفر تبریزی، به شهزاده نوشته شده و سند مهمی از دورهٔ بایسنقر است و با اهتمام پروفسور زکی ولیدی طوقان در سال ۱۹۳۸ در انقره به چهارمین کنگرهٔ تاریخ به نام هرات‌شناسی معرفی شد، گزارش کار کتابخانهٔ بایسنقر را به تفصیل شرح می‌دهد. این سند که در مورد آن دکتر احمد پارسای قدسی، در مجلهٔ هنر و مردم، شمارهٔ ۱۷۵، ص ۵۰ــ۴۲ به تفصیل توضیح داده، سند ارزشمندی برای معرفی دورهٔ شاندار می‌باشد. در سندی به خط رئیس کتابخانه، استاد فریدالدین جعفر تبریزی، شاگرد میرعلی تبریزی، شرح داده می‌شود که کتب ذیل به خط خود اونوشتهٔ شده: مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی در ۸۲۰ هـ در یزد، خمسهٔ نظامی گنجوی ۸۲۳ هـ ، خسرو و شیرین نظامی ۸۲۳ هـ در هرات، دیوان حسن دهلوی در هرات، جنگ در ۸۲۸ هـ ، شاهنامهٔ فردوسی در ۸۳۰ هـ در هرات، کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله در ۸۳۸ هـ در هرات و کلیات دیوان حافظ شیرازی در ۸۳۵ هـ در هرات. این گزارش مهم چهار نوع فعالیت هنری کتابخانه را توضیح می‌دهد:

الف‌ــ تهیهٔ کتب.

ب‌ــ تزیین و تذهیب.

ج‌ــ امور ساختمانی.

دــ احداث و ساختمان چادرهای بزرگ سلطنتی.

←

متأسفانه چنان که قبلاً متذکر شدیم، بایسنقر از عمر طولانی برخوردار نشد. ولی الغ بیک که مرد بیدار و دارای حافظه ای قوی بود، از

←

در بخش هنر کتاب‌سازی، به نام ۲۴ استاد و ۷۵ نفر دستیار اشاره شده است، اما تعداد هنرمندانی که به کار معماری و چادرسازی اشتغال داشتند، ذکر نشده است.

علاوه بر این، در گزارش، نام استادانی که در کتابخانهٔ بایسنقری سرگرم فعالیت بودند به قرار ذیل آمده است:

جعفر خوشنویس، مدیر کتابخانه، به نوشتن شاهنامه و نزهت‌الارواح شروع کرده بود.

حاجی، تذهیب کار، روی کشتی کار می‌کرد.

خواجه میرحسن طرحهای تزیینی روی زین را نقش می‌کرد، و امیرخلیل مشغول کشیدن تصاویر گلستان بود.

خطای مذهّب روی کشتی کار می‌کرد.

خواجه دولت و امیرشمس الدین تزیینات صدفکاری را به عهده داشتند.

میردولت‌یار، تذهیب کار، و مولانا سعدالدین خاتم کاری می‌کردند.

مولانا شمس، خوشنویس، دیوان خواجو را استنساخ می‌کرد.

مولانا شهاب، تذهیب کار، روی گلستان کار می‌کرد.

و عبدالصمد، تذهیب کار، روی کشتی کار می‌کرد و خواجه عبدالرحیم طراح به طراحی برای جلدسازان، تذهیب کاران، خیمه دوزان و کاشی تراشان مشغول بود.

خواجه عطا گلستان را تمام کرده روی لوحه های تاریخ صدرالدین کار می‌کرد.

خواجه عطایی، جدول کش، کار جدول تاریخ صدرالدین و دیوان خواجو را تمام کرده، به شاهنامه مشغول بود.

مولانا علی، تذهیب کار نقاش، روی شاهنامه کار می‌کرد و خواجه غیاث‌الدین مصور روی تصویرهای رسایل و گلستان کار می‌نمود.

مولانا قوام‌الدین جلدساز، با جلد شاهنامه مشغول بود.

مولانا قطب خوشنویس تاریخ طبری را استنساخ می‌کرد.

محمود نقاش تذهیب کار، با لوحه های دیوان خواجو مشغول بود.

حاجی محمود جلدساز جلد رسایل را حاضر می‌کرد.

خواجه محمود جلدساز روی جلد دیوان خواجو کار می‌کرد.

←

سوی پسر جاه‌طلب خود عبداللطیف به توسط عباس خان به شهادت رسید.

شعری که آن زمان در این مورد سروده شده بود، چنین است:

پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید

عبداللطیف بعد از قتل پدر فقط شش ماه سلطنت کرد و به دست باباحسین به قتل رسید.

ماده تاریخ مرگ الغ بیک به یک جملهٔ «عباس کشت» می‌شود که ۸۵۳ هـ است.

الغ بیک، آن شاه جم اقتدار که دین نبی راازو بود پشت
زعباس شهد شهادت چشید شدش سال تاریخ «عباس کشت»

اگر چه عبداللطیف به سبب جاه‌طلبی پدر و برادر خود عبدالعزیز را

← مولانا محمد خوشنویس شاهنامه را استنساخ می‌کرد.

بقیهٔ ۷۵ نفر دستیار نقاش روی خرگاه کار می‌کردند و از این‌رو است که این ۷۵ نفر شاگرد و دستیار در دوره‌های بعد، مثلاً در زمان سلطان حسین بایقرا، خود استادان ماهر شده و شاگردان زیادی تربیت کردند، و همین‌ها از فرهنگستان بایسنقر به فرهنگستانهای آیندهٔ زمان سلطان حسین تحت سرپرستی میرک نقاش و کمال‌الدین بهزاد هروی انتقال یافتند و شاگردانشان ترویج نقاشی، مینیاتور، و جلدسازی را از هرات به سایر اطراف و اکناف خراسان و حتی هند در زمان ظهیرالدین بابر و اولاد او بردند: ناگفته نماند آثاری که در گزارش ذکر شده، به ترتیب قدمت تاریخی عبارتند از:

۱ــ گلستان به قلم خطاط معروف، جعفر، «چستربیتن».

۲ــ رسائل شمس بایسنقری «برنسون».

۳ــ شاهنامه به قلم جعفر (کتابخانه سلطنتی تهران).

دو اثر اول در وقت تحریر گزارش، رمضان ۸۳۰ هـ ، در حال تکمیل و از اثر سوم، از ۶۰ هزار بیت، فقط ۲۵ هزار بیت آن اتمام یافته بود و جعفر بایسنقری، رئیس کتابخانه، آثار نظامی، سعدی، حافظ و فردوسی و یک جُنگ را به خط خود نوشته و این کار او و همکارانش در حقیقت باعث زنده نگهداشتن شعر و ادب پارسی می‌باشد.

مراجعه شود به تحقیق و نوشتهٔ دکتر قدسی، مجلهٔ هنر و مردم، شمارهٔ ۱۷۵.

کشت، ولی به قول منجم باشی مورخ یکه مرد لایق و دانشمند و با استعدادی بود که مرگ وی را فرصت خدمت نداد و مانند بایسنقر زود از صحنهٔ زندگی رخت بربست.

در سال ۸۵٤ که سال قتل عبداللطیف بود، سلطان ابوسعید، سمرقند را تصرف نمود و برج و باروی آن را محکم کرد. چون میرزا بابر با او مقابل شد شکست یافت ولی بابر محاصرهٔ سمرقند را ادامه داد و بالأخره با هم صلح کردند. میرزا بابر به هرات برگشت و در ۸٦۰ ﻫ بیمار شد و در مشهد در ۸٦۱ ﻫ جان به حق تسلیم نمود و پسرش میرزاشاه محمود به جایش نشست.

ابوسعید بعد از تسخیر سمرقند و مرگ میرزا بابر به آرزوی دیرینهٔ خود نایل شد و خراسان را به چنگ آورد. از اشعار مولانا جامی بر می‌آید که ابوسعید مردی بود علم پرور و حامی دانشمندان، فضلا و شعرا. در دورهٔ او در تمام خراسان، ترکستان، توران، عراق، کرمان، زابلستان، سیستان، مازندران، ماوراءالنهر و غیره متصرفات او به حد اعلای ترقی و تعالی رسید. سلطان ابوسعید در آغاز به دربار الغ بیک بود و بعد به دست فرزند او عبداللطیف زندانی شد که از زندان گریخت و بعد از قتل عبداللطیف، حکمران توران و ترکستان شد. هنگام فتح هرات در ۸٦۱ ﻫ = ۱۳۵٦ م، گوهرشاد خاتون را به قتل رساند و شاید این بر اثر نفرتی بود که ابوسعید از عبداللطیف داشت. اگر چه جهانشاه هرات را دوباره به دست آورد، ولی آن را به ابوسعید واگذاشت. چون ابوسعید، مردی با ادعا و جنگاور بود، عجله کرد و قبل از آمادگی کامل، در جنگ با اوزون حسن ترکمان ناکام و اسیر شد. نامبرده، او را به یادگار محمد سپرد که وی نیز ابوسعید را به خونخواهی مادر کلان خود گوهرشادبیگم به قتل رسانید.[1] دورهٔ سلطان ابوسعید ۱۸ سال بود. فرزندان او میرزا سلطان محمود، میرزا سلطان احمد، ←

میرزا الغ بیک و میرزا عمرشیخ، میرزا ابابکر، میرزا سلطان مراد، میرزا خلیل و میرزا سلطان (ولد سلطان عمر) بودند.

بعد از ابوسعید دو فرزندش احمد و محمود که آخرین ــ هشتمین و نهمین ــ حکمرانان خاندان تیمور بودند، اولی بر ترکستان و بخارا حکمرانی کرد و دومی در بدخشان و ختلان. و این هر دو توسط ازبکهای شیبانی خان، در سال های آخر قرن ۱۵ میلادی (۸۹۹ــ ۹۰۵ هـ) کشته شدند. با قتل ابوسعید، بار دیگر ممالک تیموری دچار هرج و مرج شد. بالاخره در اثر کشاکش بین یادگارمحمد نوادهٔ شاهرخ (۸۷۵ هـ) و سلطان حسین میرزا نوادهٔ بایقراء، پسر عمر شیخ بن تیمور، منتج به پیروزی مؤخرالذکر شد و دورهٔ باشکوه و جلال و رنسانس اصلی هرات با روی کار آمدن این شاه علم پرور و هنردوست آغاز یافت که سر بر آوردگان دورهٔ او امیرعلی شیر، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی و استاد کمال الدین بهزاد هروی هستند.

سلطان حسین بایقراء از ۸۷۵ تا ۹۱۱ هـ در خراسان، گرگان و ماوراءالنهر حکومت کرد و هرات پایتخت وچراغ پرنورعلم ومدنیت زمان شد و در آن، مدارس، خانقاهها و کتابخانه های متعددی بنا شد. علما و دانشمندان از هر گوشه و کنار جهان اسلام به این مرکز علم و دانش روی آوردند و تحت حمایت و لطف دربار علم دوست سلطان حسین و وزیر مدبر و شاعر و عارف او، امیرعلی شیر، قرار گرفتند[1].

چون حکام و والیان سلطان از علم پروری سلطان حسین که خود

۱ــ جلال الدین دوانی، مؤلف اخلاق جلالی، در مرگ او گوید:

سلطان ابوسعید که در فر خسروی ... چشم سپهر پیر چو او نوجوان ندید
الحق چنان نکشته نکشتی که کشتی بود ... تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید

۱ــ در همین سال، رسولان روم و مصر با تحف و هدایا رسیدند.

عالم و شاعر شیوا بیانی بود آگاه بودند، در هر کجا عالم، شاعر و هنرمندی را سراغ می‌کردند، به دربار سلطان معرفی می‌نمودند. از آنرو، هرات فلورانس و ونیز شرق شده و محیط آن محیط علم و هنر و معرفت بود.

سلطان حسین نیز مانند ابوسعید از درباریان الغ بیک بود که بعد از مرگ الغ بیک و قتل پسرش عبداللطیف، از جانب ابوسعید محبوس گردید ولی خود را از حبس رهانیده با ابوالقاسم بابر همراه شد و به خوارزم و خیوه متواری گردید و در «(۸٦۲ هـ = ۱٤۵۷ م)» استرآباد پایتخت گرگان را متصرف شد ولی بعد از شکست و اسارت ابوسعید به دست اوزون حسن ترکمان، هرات را متصرف و در دهم رمضان ۸۷۲ هـ مطابق ۳ آوریل ۱۹٦۸ م به قرار گفتهٔ منجم باشی مورخ ترک آغاز سلطنت ۳۸ ساله او بود، تاجگذاری نمود و تا ۷۰ سالگی سلطان با اقتدار خراسان بود. و در دو دههٔ آخر سلطنت خود از پاها فلج بود و به همین سبب همیشه تأسف می‌خورد که سر جنازهٔ جامی به خانه او رفت ولی تا قبرستان نتوانست با جنازهٔ آن عارف بزرگ هرات برود.

ابوالغازی، سلطان حسین میرزا، چهارده پسر و یازده دختر داشت: ابوتراب میرزا، محمدحسین میرزا، فریدون حسین میرزا، مریم سلطان بیگم، فاطمه سلطان بیگم که هر پنج تن، از مهد منگلی بی بی آغاچه ترک بودند. فریدون حسین میرزا و حسین میرزا در هرات پرورش یافتند و به شعر و شاعری متمایل بودند. بدیع الزمان میرزا، فرزند دیگر سلطان حسین، وقتی که حکمدار قندهار بود، با پدر بنای مخالفت گذاشت و لشکر به سوی هرات بسیج داشت، و در اسفزار، فریدون حسین میرزا به مقابله اش شتافت و بدیع الزمان مغلوب و تسلیم گردید. ولی سلطان حسین عذر او را پذیرفت. سلطان حسین همیشه از بدیع الزمان نگرانی داشت، چنان که میرزا عبداللطیف باعث دردسر الغ بیک و جهانگیر باعث دردسر جلال الدین

اکبر، و اورنگ‌زیب باعث دردسر شاه جهان امپراطور هند بود.

ظهیرالدین بابر[۱] ابن عمر شیخ را، سلطان حسین گرامی می‌داشت. و بابر نیز از وی همیشه به حرمت یاد می‌کرد و به قرار گفتهٔ خواندمیر، او خواست به حضور سلطان حسین به هرات برسد.[۲] ولی بابر در راه بود که سلطان حسین وفات یافت. اگرچه بابر خواست که به اتفاق بدیع‌الزمان علیه شیبانی خان موضع گیری کند، ولی شاهزادگان تیموری چون نتوانستند با هم اتحاد کنند، در برابر ازبکان شکست خوردند و شیبانی خان حاکم قلمرو تیموری و مرکزیت هرات که قلب سلطنت شاهرخ تا عصر سلطان‌حسین بود، از بین رفت.

شاخهٔ دیگر تیموریان که از کابل توسط ظهیرالدین بابر بن عمر شیخ ظهور کرد و اولاد او سلطنت **شاندار**را در آگره و دهلی تا آمدن انگلیسها برپا داشتند. ولی در قسمت غربی، آخرین فرد مقتدر تیموریان هرات سلطان حسین بود که در عهد او هرات و خراسان مهد علم و هنر و عرفان شمرده می‌شد. سلطان‌حسین در ۳۸ سالگی، در رمضان ۸۷۲هـ ، به تخت نشست و در سن ۷۰ سالگی در سال ۹۱۱هـ دورهٔ سلطنتش پایان یافت[۱].

۱ــ والدهٔ بابر، قتلغ نگار بنت یونس‌خان بود. برادر دیگر بابر، جهانگیرمیرزا، دو سال کوچکتر از بابر بود. و برادر سومی، ناصرمیرزا بود. بابر به جای پدرش عمرشیخ، که از بام کبوتر-خانه افتاد و مرد، به تخت نشست.

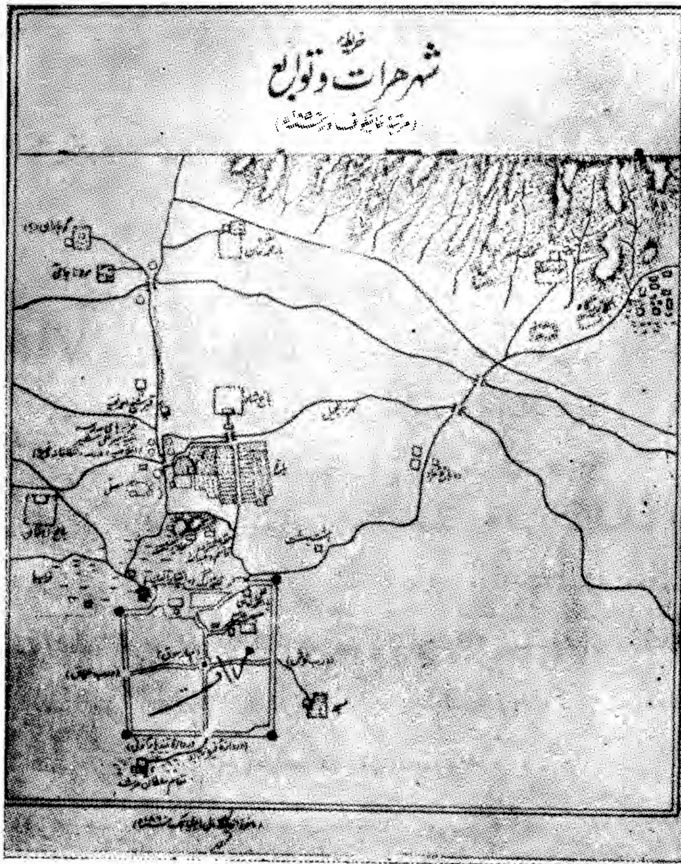
۲ــ حبیب‌السیر، خواندمیر، ص ۳۷.

۱ــ کتاب **مجالس‌العشاق** را به سلطان حسین منسوب دانند که بابر معتقد نیست مؤلف آن سلطان حسین باشد، و آن را از مقام چنین سلطان باشکوهی فراتر می‌داند. امیرعلی شیر در **مجالس‌النفایس** این غزل سلطان را ثبت کرده است که خیلی شیوا و زیباست:

از غم عشقت مرا نه تن نه جانی مانده‌ست

آن خیالی گشته و این یک گمانی مانده‌ست ←

وی مردی ادیب و شاعر بود و در شعر حسینی تخلص می‌کرد. جامی و امیرعلی شیر او را می‌ستودند و جامی در مدح او اشعار فراوان دارد.



ای که می جویی نشانم، رو به کوی یار بین
خاک گشته جسم و سر بر آستانی مانده ست
با قد خم گشته ام در هجر آن ابرو کمان
چون کمانم پی به روی استخوانی مانده ست
داغ های استخوانم بین چو خال کعبتین
هر یکی از ناوک آن مه نشانی مانده ست
چون حسینی باز خواهم خویش را پیرانه سر
مست سر بر سجدهٔ زیبا جوانی مانده ست

فصل سوم
شکوه و عظمت هرات در عصر تیموریان

گر کسی پرسد زتو کز شهرها خوشتر کدام
گر جواب راست خواهی داد اورا گو: هری[1]
این جهان چون بحرد ان دروی خراسان چون صدف
درمیان آن صدف شهر هری چون گوهری

هرات از جانب مورخان در همهٔ اعصار و قرون، قلب خراسان، کلید آسیا و دروازهٔ افغانستان و حتی شبه قارهٔ هند دانسته شده است. هرات مرکزی است همیشه با نام و نشان، ولی هیچ جای تردید نیست که دورهٔ شکوفایی و رنسانس اصلی آن در دورهٔ تیموریان هرات بوده است. بعد از آمدن از سمرقند همه هراتی و خراسانی شده بودند و بویژه در دورهٔ صدسالهٔ سلطنت شاهرخ سلطان ابوسعید، و سلطان حسین، هرات مرکز ادارهٔ شعر، تصوف، نقاشی، جلدسازی و تذهیب کاری بود که با وجود خرابیهایی که هرات از جهانگشایان تاریخ چون اسکندر، چنگیز و تیمور دیده بود، بار دیگر جلال و عظمت از دست رفتهٔ خود را به دست آورد و مرکز علم و هنر آسیا گشت. تاریخ باستانی این شهر باعظمت را می‌توان در فراگرد (فصل یکم) اوستای سپانتمان، شهزادهٔ نامور آریائی بلخ، و صاحب و مؤسس مذهب زردشتی ملاحظه کرد که از جانب اهورامزدا از رودخانه های فراوان و سرسبزی و زیبایی آن یاد شده است.[1]

←

اسفزاری در **روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات**، خواند میر در **حبیب السیر** و میرخواند در **روضة الصفا**، سوابق هرات را تا اردشیر بابکان می‌رسانند. ربیعی پوشنگی در حماسهٔ تاریخی خود به نام **کرت‌نامه** اوصاف شهر هرات را نتیجهٔ کار هوشنگ که از پیشدادیان آریائی است، دانسته و گوید[1]:

شنیدم زدانش پژوهی به راز | که بد موبد و بخرد کارساز
که هوشنگ پوشنگ راساخته است | چه خرم بهشتش برآراسته است.
همه باغ وراغش پراز بوی ورنگ | به آرایش، اورا زفردوس...
در ودشت اوسبزوآب روان | به هرسوی سرو گل وارغوان
چپ وراستش باغ و بستان وکشت | به سدپایه بهتر زخرم بهشت
برخاک اومشک راارزنی | به گیتی ازوخوبتر مرزنی

به علاوه، در اثر معروف فوق الذکر اسفزاری، مأخذ دیگری آمده است که در عهد هارون الرشید، اعراب در زیر ستونهای قلعهٔ شیمران، نزدیک هرات، صندوقچه ای فلزی یافتند که در آن لوحی فلزی به زبان سریانی، راجع به موقعیت جغرافیایی و طول و عرض هرات و خطهٔ پوشنگ که از جانب بنیاد کننده به یادگار مانده بود، مطالبی نگاشته شده بود[2].

گویند از زمان داریوش نیز الواحی در مورد هرات یافته شده است که اینها همه دال بر قدمت و اهمیت تاریخی هرات است.

در روضة الجنات، در مورد هرات نوشته شده است: «در اندرون

۱ــ وندیداد، فراگرد یکم، بند نهم و یازدهم.

در متن اصلی عبارت «یاد شده است» آمده، که اگر «عنایت شده است» تحریر می‌گردید، بهتر می‌بود.

۱ــ جامی، استاد علی اصغر حکمت.

۲ــ اسفزاری، روضة الجنات، روضهٔ سوم، چمن دوم.

شهر بند چهار بازار است که از هر در آن تا به چهار سو یک بازار است که به نام همان دروازه منسوب است: **دروازهٔ قطبیچاق** که تا به چهارسو رسته بازار ندارد. **بازار ملک** را از پای حصار تا چهارسو به خشت پخته ساخته اند و چندین تیمها (کاروانسرای ها).دارد که بر یک موازی یک بازار است و از بیرون هر دروازه نیز بازاری است که تا انتهای سواد شهر می‌کشد که قریب به یک فرسنگ است. در سر هر کوی محله بازارچهٔ دیگر است، مشتمل بر انواع دکاکین. این شهر بند هر دو فصیل (دیوار قلعه) میان هر دو گز فرجه. در وقت تحریر، مؤلف بعضی از تلامذه را فرستاده که نقد و تخمین و تخصیص و تعیین دور شهربند و بروج و اقطار آن نمایند. چنین تقدیر کردند که: بروج سدو چهل و نه است و دور شهر بند هفت هزار و سی وسه قدم (به تقریب ٤ کیلومتر) و قطر شهر از **درب ملک** تا **فیروزآباد** و از **درب خوش** تا **درب عراق** هزار و نه صد درهزار و نه صد قدم پیموده اند و خندق گرد شهر بند، بیست گز عرض دارد. و مسجد جامع در مابین دروازهٔ خوش و **قطبیچاق** است و چنان مسموع شده که آن موضع در آن محل جهت محل آن اتفاق افتاده که به سبب آب روان و لطف هوا بهترین مواضع در آن بلده است و چنان به امتحان معلوم کرده اند که در هر جانب شهر یک کله گذاشته بودند و در موضع چهارسوی و در مقامی که حالا مسجد جامع است کلهٔ دیگر. کله های مواضع دیگر به چهار روز بیشتر از کلهٔ موضع مسجد جامع متعفن (گنده و بدبو) و ضایع شده والا مناسب آن بود که جامع در میان شهر بودی و آب جوجه نیز در جوار مسجد است و در اندرون شهر جای دیگر روان نیست.[1] همچنان، اسفزاری، از ابنیه، آب و هوا، فراخی و پهنای شهر در چمن دوم توضیحات مفصل داده است و از علو مقام و عظمت منزل سلطان

۱ـــ روضات الجنات، روضهٔ دوم، چمن اول.

احمدمیرزا بر بالای برج (علی سد) و از وسعت شهربند که ملک معزالدین کرت ساخته بود یاد می‌کند و گوید که چون قطر این سربند از سر نهر انجیل است تا دربند «شیخ خرم» و از نواحی ملاسیان تا سر «پل خیمه دوزان» و توسط امیر تیمور ویران شد، زیرا (از غایت وسعت) ضبط و محافظت آن دشوار بود. ولی اسفزاری گوید وسعت آن حالا به مراتب زیادتر از آن شد، چرا که در عرض از درهٔ **دو برادران** تا پل **مالان** که دو فرسنگ مسافت دارد، تأسیس بقاع و ترصیص (ساختن به حد کمال) عمارات و در و باغ است. بلکه از درهٔ مذکور تا «کوه اسکلجه» و «کلبرخان» که چهار فرسخ است و از «اوبه» تا «کوسویه» که سی فرسخ است، عمارات و باغات و قراء و بلوکات هرات است که به یکدیگر اتصال دارد...

«هری رود» که به جوی مالان نیز اشتهار دارد در میان قراء و بلوکات می‌رود و از طرف مسیر خود تمامی مواضع و مزارع را آب می‌دهد و در ایام بهار دوهزار و سه هزار سنگ سیلاب در این رود می‌آید و تمام به باغات و مزارع می‌رود... از قراء این شهر چندین قریه هست که با شهرها و ولایات برابری می‌کند و از آن جمله دارالعباده (زیارتگاه) است که همیشه مجمع اولیای عظام و منشاء علمای اعلام بوده و هست. در وی قریب دوهزار دکان است از همه نوع و اکثر ساکنان او اصحاب علم و انتباهند و اهل القربی و اهل الله. چنانچه شنیده می‌شود که در هر شبانه روزی هفتصد ختم کلام الله در آن بقعه مدینه اشتباه از زن و مرد آن جا خوانده می‌شود و روزهای جمعه که مردم اجتماع می‌نمایند از غلبه و ازدحام حکم مصر جامع می‌گیرد و بیشتر چنان بود که مردم در مسجد نمی‌گنجیدند و در میان کوی و بازار صفوف جماعت متصل به صف مسجد می‌آراستند (روضهٔ دوم، چمن دوم). قرای سیاوشان به قول اسفزاری در آن وقت سالانه سی هزار خروار

انگور حاصل می‌داشت. اسفزاری در مورد قیاس نفوس هرات به واقعهٔ طاعون که هر نویسنده و مورخ از آن ذکر می‌کند و دو فصل گذشته نیز به آن اشاره شد، گوید: «برای آن که از کثرت نفوس این شهر در آن قرن اطلاع اجمالی حاصل گردد، به واقعهٔ بروز طاعون به سال ۸۳۸ هـ اتفاق افتاده بود، در واقعه‌ای که مدت بروز مرض چهار ماه و هشت روز به طول انجامید آن‌چه از محاسبان معلوم شده، عدهٔ عدد آن‌ها که گور و کفن یافته‌اند در نفس بلدهٔ هرات ششصدهزار نفر است. بی آنانکه در مغاکها انداخته‌اند و یا در خانه‌ها دفن کرده‌اند.»[۱]

با وجود این همه تلفات و مرگ و میر، گویند تأثیری به اجتماع و انبوهی نفوس هرات نکرده بود.

علی اصغر حکمت در اثر ارزشمند خویش جامی، معتقد است که این بیماری از وقایع بزرگ اسف‌انگیز هرات در قرن نهم است.

عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین می‌گوید: «گویند یک روز در شهر شمردند چهارصد هزار و هفتصد تابوت از دروازه‌ها بیرون بردند. غیر از آن که حمالان بی تابوت بردند و بسیاری بر الاغان بار کرده به در بردند و در مغاک انداختند و خاک بر ایشان انداختند و پنهان ساختند.»

همچنان خواندمیر نیز در حبیب السیر گوید: «بسیاری از دانشمندان، نویسندگان و فضلا و علمای هرات در اثر این واقعهٔ المناک طاعون درگذشتند و تلف شدند که ضایعهٔ عظیمی بود.»

۱ــ پدر مؤلف (اسفزاری)، قصیده‌ای در این مورد نظم کرده که این ابیات از آن است:

شش صد هزار در قلم آمد که رفته‌اند
زآن‌ها که یافت گور و کفن مردم خیار
باقی ز بیکسی همه در خانه ماندند
خوردند چشمشان همه در خانه مور و مار

شکی نیست که خرابیها و ویرانیهای دو جنگاور خشمناک خونخواره شرق، یعنی چنگیز و امیرتیمور، به هرات و شکوه آن صدمهٔ شدیدی رساند و آبادیهای دورهٔ درخشان سامانیان و غزنویان، که با عشق و علاقه ای که به پیشرفت ادب و هنر و دانش داشتند، و مردانی چون بیرونی و ابن سینا و عرفایی چون خواجه عبدالله انصاری رحمة الله علیه و علی هجویری غزنوی رحمة الله علیه و شعرایی مانند عنصری، فرخی و فردوسی در دربار داشتند، ویران شد. ولی از نو، تحت توجه حامیان علم و فرهنگ یعنی شاهرخ ابوسعید و سلطان حسین میرزا، هرات شکوه گذشته را به دست آورد و ستارهٔ شرق گردید.

شکی نیست که سلطنت تیموریان هرات به شکل مطلقه و اختیار به دست سلطان بود، ولی باز هم شورای شاهزادگان، **قوریلتا**[1]، به بحث و غور در مسایل کشوری می‌پرداخت و والیان و حکام براساس لیاقت و کاردانی گماشته می‌شدند و در دوران شاهرخ و بویژه در عصر سلطان حسین میرزا، مسایل بهبود اجتماعی و دفاع از حقوق مدنی مردم اساس ادارهٔ او را تشکیل می‌داد. حکام و امراء همه شکیبا، درویش، بردبار و شکسته نفس بودند و به سادگی می‌زیستند و با مردم آمیزش داشتند و درددل مردم را می‌شنیدند و اهل حرف و کارگران و شاعران را براساس کار و فعالیت، دلجویی و نوازش می‌کردند. عالم و شاعری که به دربارشان می‌آمد، او را محترم می‌شمردند و به همین سبب گویند: هر وقت جامی به دربار سلطان حسین می‌رسید، سلطان او را در پهلوی خویش و در صدر مجلس قرار می‌داد و اگر جامی در پایین مجلس زانو می‌زد، سلطان از تخت پایین می‌آمد و در پهلوی او می‌نشست و به این صورت سلطان روحانی هرات را بالا تر از

۱ــ قوریلتا (لویه جرگه)، مجلس شورا، انجمن برای کنکاش.

مقام خود عزت و احترام می‌کرد.

کتاب جغرافیایی حافظ ابرو، از آبادانی و شکوه آن عصر هرات شرح مفصل می‌دهد و گوید که شاهرخ میرزا راهها و بازار و دکاکین را به به حد اعلا آباد کرد.[۲]

دکانها و سراهای تجاری وکاروانسراها برای اقامت مسافران، بازارهای سر پوشیده، چهارسوق‌های دارای فواره و پر از تجمع و جنب و جوش خلق (هرات)، در آسیا نظر نداشت. خانقاهها، مدارس و مساجد هرات در شرق نظیر نداشت.

حافظ ابرو گوید: «بر طرف شمال شهر قلعه و مدرسه و خانقاه بنا فرمود و در برابر یکدیگر مسافت بین صحن سرای و صفهٔ عالی دو منار برابر یکدیگر دو طرف در درآمد. چنانکه مهندسان و مقدران بنی آدم اجماع و اتفاق دارند بر آن که کشیده‌تر به قد و تمام‌تر به مد و باریکتر به عمل و محکم‌تر به تفصیل و اجمال بر روی زمین از آن بنایی نکرده‌اند، از پای تا به سر سنگ مرمر... یکی را استاد قوام‌الدین که در صنعت طیانی (گل کاری) و احد ماله ثانی است و دیگری را حافظ کلام الله خواجه‌علی حافظ التبریزی[۱] به غایت استادی و نهایت پیشه کاری از لطف استدارت و حسن استقامت در ابداع و احداث آن شکل بدیع و قد رشیق (به معنی سر

۲ــ حافظ ابرو، نویسندهٔ دربار شاهرخ، این شعر را ذکر می‌کند:

در خراسان هرا بهشت برین	شد به عهد معین دولت و دین
شاهرخ پادشاه هفت اقلیم	خلد الله ملکه آمین



مانند چارسویش در چارسوی عالم
نه دیده دیده هرگز نه گوش کس شنیده

۱ــ نامبرده، رئیس کتابخانهٔ بایسنقر بود.

کوه و جای های سخت سنگی) به غایت خورد کاری و چابک دستی به تقدیم رسانیده اند و به هیچ دقیقه ای از دقایق صنعت فرو نگذاشته و امروز در عرصهٔ بسیط زمین درس فتوا را به موضعی به نزاهت و موقعی به طراوت آن نشان نمی‌دهند... و در چهار صفهٔ مدرسه چهار دانشمند معتبر به نشر علم و افاده و طلبهٔ مستعد به کسب فضایل و استفاده مشغول و در خانقاه حفاظ به قرائت کلام الله مداومت نموده درویشان و فقراء شبانه روزی از سفرهٔ آن محظوظ».

استاد علی اصغر حکمت[1] می‌نویسد: در نهضت بناسازی و عمارت پردازی و ایجاد و احداث باغهای فراوان هرات قابل تمجید است، زیرا در هیچ عصر و زمانی در تاریخ افغانستان و ایران و یا خراسان هیچ پادشاه و سلطانی به ایجاد چنین بناها و قبور و مساجد بزرگ و ابنیهٔ باعظمت و باشکوه اقدام نکرده است و براستی این شعر که در آغاز فصل رقم یافته است، شکوه هرات را شرح می‌دهد:

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها خوشتر کدام
گر جواب راست خواهی داد اورا گو، هری
این جهان چون بحر دان در وی خراسان چون صدف
در میان آن صدف، شهر هرا چون گوهری

باغها و بناهای زیبای هرات که نویسندهٔ امریکائی «د. ویلبر» نیز از آن توصیف می‌کند[2]، در قصاید شیوای شعرای دورهٔ تیموری همه توصیف شده و مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی شاعر و صوفی بزرگ آن دوره در بیست قصیده این بناها را وصف کرده است: (از جمله قصرها و باغهای

۱ــ جامی، علی اصغر حکمت.
۲ــ Iran Past and Present, by. D. Wilber.

مشهور باید از باغ جهان آراء، باغ زبیده، باغ سفید، باغ دلگشا، باغ چمن آرا، باغ مختار، باغچهٔ تخت عزیزان، گازرگاه، تخت باباسوخته و غیره نام برد که شعراء و نویسندگان از آن نام می‌برند. باغهای کابل و شمالی و مشرقی که ظهیرالدین بابر آن را بعد از دیدن هرات ساخته است، چون باغ علم گنج، باغ شهر آراء، باغ دلگشا، چهارباغ، باغ بابر، باغ بگرامی، استالف در کابل و شمالی و باغ غله و باغ صفا، باغ کوکب در مشرقی و همچنین باغهای لاهور و کشمیر و دهلی و آگره که از طرف بابر و بازماندگان او در افغانستان و هند ساخته شده به تقلید و پیروی از باغهای هرات است که بابر دیده بود). باغ زاغان، مرکز دربار سلطان حسین و سایر فرمانروایان قبل از او بود. باغ سفید، در زمان شاهرخ، جای رهایش فرزند علم پرور او بایسنقر بود و در عین حال تا وقتی که کتابخانهٔ جدید ساخته شد، مرکز فرهنگستان علمی و تجمع شعراء، خطاطان، خوشنویسان، مینیاتورسازان، جلدسازان و تذهیب کاران بود که در فصل گذشته، در بحث شخصیتهای زمان تیموری، از آن به تفصیل سخن راندیم.

مدرسه های مشهور هرات در این زمان، مدرسهٔ نظامیه است که از جمله مدارس خواجه نظام الدین طوسی [1] بود و به دستور سلطان حسین بنا گشت و برنامهٔ آن دوباره تجدید شد. مدرسهٔ خانقاه شاهرخ میرزا، مدرسهٔ خواجه آفرین، مدرسهٔ غیاثیه که نخست به دستور ملک غیاث الدین کرت در ۷۲۰ھ بنا شده بود، مدرسهٔ سلطانی، مدرسهٔ سلطان حسین میرزای بایقراء، مدرسهٔ خواجه اسماعیل حصاری، مدرسهٔ جمالیه، مدرسهٔ بدیعیه، مدرسهٔ خواجه جلال الدین و مراکز دیگر علم و دانش که طلاب و علما برای

۱ــ شاید مراد خواجه نظام الملک (۱۰۱۸ ــ ۱۰۹۲) باشد که مدارس نظامیه را در بسیاری از مناطق اسلامی بنا نهاد. ن.

استفاده از هر گوشهٔ جهان اسلام به آن رو می‌آوردند و از جمله مدرسین معروف و بنام آن عصر، مولانا جلال الدین اوبهی، مولانا جلال الدین یوسف حلاج، نظام الدین عبدالرحیم و مولانا خواجه ناصرالدین لطف الله بودند که تحت نظر خواجه علاءالدین چشتی انجام وظیفه می‌کردند.

چنانکه کتابخانهٔ باغ سفید بایسنقر، تحت ریاست استاد علی تبریزی اداره می‌شد، در زمان سلطان حسین کتابخانهٔ معروف امیرعلی شیرنوایی و کتابخانهٔ «سلطنتی»، زیر سر پرستی میرک نقاش و بعداً کمال الدین بهزاد بود. کمال الدین بهزاد در زمان شیبانی خان و شاه اسمعیل صفوی نیز این وظیفه را به دوش داشت و شاگردان زیادی تربیت کرد. در کتابخانهٔ هرات خوش نویسان، نقاشان، مینیاتوریستها و خطاطان معروف و علاوه بر آنها میرک نقاش و کمال الدین بهزاد و حاجی محمد نقاش و شاه مظفر و غیره کار می‌کردند.

از فقهای بزرگ و حکما و نویسندگان برازنده لسان عربی و شعرا و مورخان، مولانا سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی، قطب الدین مودود چشتی، ابوتراب هروی، محمد ترمذی هروی، شهاب الدین لطف الله حافظ ابرو، معین الدین محمد فراهی، مولانا حسین واعظ کاشفی، معین الدین بالاصل واعظ، خواجه معین الدین، مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی، محمد ماوترشاه، محمد طوسی، خواندمیر، ربیعی پوشنگی، سیفی هروی، امیر سیدحسین، امالی هروی، مولانا عبدالواسع هروی، عصمت بخاری، عارف کاتبی، نظام الدین استرآبادی، هلالی اشری، بدخشی، شاه‌حسین کالی، جلالی، آهی، آصفی، خالدی، شیخ احمد سهیلی، مولانا وحیدالدین نسفی و از موسیقیدانان معروف آن وقت خواجه رضوان شاه حسین عودی، خواجه قل محمد، شیخ نایی، خواجه عبدالقادر بن حافظ عینی، و از پهلوانان نامی پهلوان محمد (که شاعر و موسیقیدان و صوفی

معروف هم بود) و پهلوان ابوسعید و غیره بودند که همهٔ آن‌ها در آثار مورخان معروف چون حافظ ابرو، اسفزاری، عبدالرزاق سمرقندی و نیز مستشرقین معروف غربی چون، ادوارد براون، بارتولد، ویلبر و نیز نویسندگان معاصر، حکمت، ذبیح الله صفا، هاشم رضا و غیره ذکر شده و در فوق فقط اسامی اشخاص معروف و نامی آن زمان ذکر شد.

عایدات هرات براساس مالیات مستقیم بر املاک و اراضی و مالیات بر اموال تجارتی بود. محاکم براساس قوانین عرفی «یاسا»، و نیز محاکم شرعی براساس شرع قوانین را اجرا می‌کردند. کوتوال در رأس قوای پلیس و زیر دست آن عده‌ای به نام «قورچی»، «تورچی»، «داروغه»، «عسس» و «قره‌سوران» بودند که امنیت را به عهده داشتند.

اگر چه ارکان سلطنت سنی مذهب بودند و به پیروی از جامی رحمة الله علیه به طریقهٔ نقشبندیه بیعت داشتند، ولی در برابر اهل تشیع تعصب موجود نبود و آزادی مذاهب و طریقه ها احترام می‌شد. و اگر چه در دورهٔ تیموریان هرات، اشراف، نظامیان، اهل پیشه و کار و طبقهٔ روحانیون، علما و سادات، طبقات مختلف را تشکیل می‌دادند، ولی امیر علی شیر وزیر مدبر و کاردان دموکرات و بشردوست سلطان‌حسین برای تطبیق عدالت اجتماعی و مساوات سعی بلیغ به خرج می‌داد که حتی زنها در طبقات اجتماعی نفوذ داشتند و شاعره نامی چون مهری هروی در بین زنان وقت محبوبیت خاص داشت.

در دورهٔ تیموریان خراسان و بویژه هرات، مرکز شعرای نامی ادب فارسی و دری بود. و البته درخشنده‌ترین ستارهٔ عصر مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی بود که همهٔ شعرا و ادب‌دوستان به دور او جمع بودند و رقابت ادبی و شعری بین شعراء و حتی دربار سلطنتی، از جمله سلطان حسین میرزا و امیرعلی شیرنوایی موجود بود. شعرا از حافظ، سعدی، انوری،

خاقانی، ظهیر فاریابی، نظامی، امیرخسرو، امیرحسن دهلوی و کمال خجندی پیروی می‌کردند. دیوانهایشان را با خط خوش و همراه با مینیاتور می‌نوشتند و دست به دست می‌گردید.

تصوف در دورهٔ تیموریان هرات بویژه در عصر سلطان حسین که خود و وزیر او امیرعلی شیرنوایی پیرو طریقهٔ نقشبندیه بودند و جامی رحمة الله علیه خلیفهٔ وقت بود، به دوره عروج خود رسیده بود و خانقاهها و پیری و مریدی به نظر احترام نگریسته می‌شد. چون تصوف از خصوصیات عرفانی و اخلاقی دورهٔ تیموریان هرات است، در بحث حیات جامی از آن نیز بحث مختصر به عمل خواهد آمد. در این جا، به همین مختصر از خصوصیات هرات و حیات آن دوره اکتفا می‌کنیم.

فصل چهارم
سه ستارهٔ درخشان عصر تیموریان

امیرعلی شیرنوایی، مولانا جامی، استاد بهزاد.

شکی نیست که تمام شاهان تیموری هرات و کابل برخلاف مؤسس خاندان تیموری، امیرتیمور، خاصیت خراسانی به خود گرفته و در مدنیت جدید تماماً جذب گردیده بودند و آن‌قدر شیفتهٔ این مدنیت جدید و فرهنگ زیبای خراسانی و درخشانی محیط هرات شده بودند که دقیقه‌ای از حمایت علم و دانش و هنر که خاصهٔ حکمروایان این سرزمین بود، فارغ نبودند. و از همین رو، این دوره، گذشته از کمیت و تعداد شاعران، نویسندگان و هنرمندان، از لحاظ کیفیت و ارزش نیز پرمایه بود. مقام حافظ، سعدی، انوری، خاقانی، ظهیرالدین فاریابی، نظامی گنجوی، امیرخسرو دهلوی، امیرحسن دهلوی و کمال خجندی ارج گذاشته می‌شد و سبک آنها در میان شعرای نامی این دوره ــ از جمله مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی، رحمة الله علیه ــ پیروان فراوانی داشت.

تصوف نیز در این دوره مقام ارجمندی داشت که خانقاهها و مراکز عرفانی آن شهرت زیادی داشته و عارفان از هر گوشه در آنها جمع می‌شدند. شرح طبقات صوفیه اثر ابوعبدالرحمن محمدبن حسین اسلمی با توضیحات روشنتر برای شاگردان تدریس می‌گردید. نفحات الانس جامی و رسالهٔ «حلیه حلل» تألیف شرف الدین یزدی، «فی شرح الفصوص» تفسیر

فصوص الحکم ابن‌عربی، کتاب «اشعة اللمعات» شرح کتاب «لمعات» ابراهیم عراقی و بهارستان جامی به تقلید گلستان سعدی، از آثار ارزندهٔ این عصر و زمان است و نمی‌توان گفت در عهد تیموریان هرات فقط تعداد علما و شعرا و متصوفان زیاد بود، بلکه کیفیت کار و آثارشان نیز نسبت به سایر اعصار برازندگی خاص و روشنی نمایان داشت.

در هیچ عصری مانند دورهٔ تیموریان واقعه‌نگاری و تاریخ‌نویسی اینچنین به اوج خود نرسیده بود. کتب تاریخی نه تنها در این دوره از جانب مورخین ممتاز و گزیده مانند عبدالرزاق سمرقندی، معین‌الدین اسفزاری، حافظ ابرو و میرخواند اسناد مهم تاریخی به‌وجود آوردند، بلکه از بس واقعه‌نگاری ارزش داشت، خود شاهان تیموری نیز به نوشتن تاریخ زندگانیشان به نام «تزک» می‌پرداختند. چنانکه تزکهای بابر و اولاد او آئینهٔ کامل دورهٔ حکمرانی آنها می‌باشد.

متصوفان، مرشدان، فضلا و ناموران بزرگی در این دوره سر برآورده‌اند که ذکر آنها دل را روشن می‌سازد. مثلاً در زمان تیمور، مولانا جلال‌الدین محمود زاهد مرغابی (۷۷۸ هـ)، میرسیدعلی بن محمد همدانی (۷۸۶ هـ)، باباسنگو، زین‌الدین ابوبکر از مرغاب (۷۷۸ هـ)، خواجه بهاءالدین نقشبند (۷۹۱ هـ) که شاهان تیموری پیرو طریقه و خلفای او بودند، خواجه علاءالدین عطار (۸۰۲ هـ)، مولانا سعدالدین مسعود بن عمر التفتازانی (۷۲۲ـ۸۳۸ هـ)، سید شریف علی جرجانی (۷۳۰ـ۸۱۶ هـ)، مولانا عبدالله بن مولانا لسان‌الدین محمد، نظام‌الدین شامی، شیخ شمس‌الدین محمد (۸۳۳ هـ)، قاضی قطب‌الدین عبدالله امالی، سید برهان‌الدین شامی، شیخ شمس‌الدین محمد (۸۳۳ هـ)، سید برهان‌الدین اشراف بن مبارک شاه (۸۰۳ هـ)، کمال خجندی (۸۰۳ هـ)، مولانا محمد شیرین مغربی (۸۰۹ هـ)، مولانا صفی‌الدین ختلانی، شیخ محمود زنگی

عجمی کرمانی، مولانا علی بدر، عصمت بخاری، نجم الدین الطارمی، خواجه‌علی تبریزی و غیره را می‌توان نام برد.

در زمان شاهرخ، خواجه محمد پارسا، ابونصر پارسا (۸۶۵ ه)، خواجه لطف الله (۸۲۳ ه)، امیرغیاث الدین محمد (۸۲۶ ه)، شیخ محی الدین محمد غزالی طوسی (۸۳۸ ه)، مولانا نورالدین حافظ ابرو (۸۳۴ ه)، مولانا رکن الدین محمد خوافی، قاضی صدرالدین محمد (۸۳۸ ه)، شمس الدین محمد اوحدی (۸۳۸ ه)، شیخ ابوسعید (۸۳۸ ه)، خواجه عبدالقادر گوینده[1] (۸۳۱ ه)، سید نورالدین جرجانی (۸۳۸ ه)، مولانا شمس الدین محمد (۸۳۲ ه)، قوام الدین معمار شیرازی (۸۳۳ ه)، مولانا عمادالدین عبدالعزیز ابهری (۸۳۳ ه)، مولانا یحیی سیبک (۸۵۲ ه)، شرف الدین علی یزدی (۸۳۳ ه)، شهاب الدین عبدالرحمان (۸۵۸ ه)، جلال الدین عبدالرحیم صدر (۸۳۹ ه)، بابا سودائی، مولانا محمود عارفی، امیرشاهی آقا ملک (۸۵۸ ه)، شمس الدین هروی، جعفر تبریزی خطاط و رئیس کتابخانهٔ بایسنقر را می‌توان ذکر کرد.

در زمان سلطان حسین بایقراء مردان ناموری که معاصر ستارهٔ درخشان این دوره مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی بودند، عبارتند از: غیاث الدین افضل بن سیدحسین، سید کاظمی، امیر سیداصیل الدین، عبدالله حسینی، شمس الدین محمد بتاد کانی (۹۱۷ ه)، کمال الدین عبدالرزاق (۸۱۶ــ ۸۸۷ ه)، امیر محمد بن امیرهاشم، قاضی نورالدین محمد امالی، مولانا یوسف بدیعی (۸۹۷ ه)، حافظ غیاث (۸۹۷ ه)، خواجه رضی الدین احمد جامی، ناصرالدین عبدالعزیز جامی (۹۲۰ ه)، کمال الدین عبدالواسع نظامی، قاضی نظام الدین محمد (۹۰۰ ه)،

۱ــ شش نفر مذکور در اثر مرض طاعون هرات، بدرود زندگی گفتند.

معین الدین فراهی (۹۰۷ ه‍)، شمس الدین محمد اسفراینی (۹۰۰ ه‍)، شمس الدین محمد بن شرف الدین عثمان (۹۰۱ ه‍)، برهان الدین عطاء الله رازی (۹۰۲ ه‍)، میرخواند محمد (۹۰۳ ه‍)، نظام الدین عبدالحی طبیب، شمس الدین محمد روحی (۹۰۳ ه‍)، میرحسین معمایی (۹۰۳ ه‍)، کمال الدین مسعود شیروانی (۹۰۵ ه‍)، مولانا خلیل الله، مسیح الدین حبیب الله (۹۰۵ ه‍)، مولانا حسن شاه (۹۰۵ ه‍)، کمال الدین حسین واعظ کاشفی، مولانا عبدالجمیل (۹۱۱ ه‍)، نظام الدین عبدالحق، مولانا سیفی، مولانا ریاضی، شیخ صوفی علی، خواجه منصور تبکچی، نظام الدین استرآبادی، مولانا محمد بدخشی، نورالدین محمد زیارتگاهی (۹۱۳ ه‍)، معین الدین اسفزاری، حاجی محمد نقاش، خواجه میرک نقاش، مولانا بیانی، مولانا سیف الدین احمد، امیر مرتاض، مولانازادهٔ ابهری، فصیح الدین صاحب دارا (۹۱۸ ه‍)، محمد طالب (۹۱۸ ه‍)، امیر کمال الدین حسین ابیوردی (۹۲۰ ه‍)، خواجه ناصرالدین ابونصر، سلطان علی مشهدی، فصیح الدین محمدنظامی (۹۱۹ ه‍)، امیر برهان الدین عطاء الله، مولانا هاتفی (۹۲۸ ه‍)، خواجه ضیاء الدین میرم، کمال الدین احمد الحقیری، نورالدین هلالی جغتائی، مولانا زلالی، مولانا مجنون، استاد کمال الدین بهزاد، سلطان محمد بن مولانا نورالله[1]، پهلوان محمد، پهلوان ابوسعید و عبدالله مروارید.

در بالا فقط اسامی بزرگان و زبدهٔ فضلا و علما و کاردانان عصر ذکر شد که البته در میان آنها شخصیتهای بیشمار دیگری نیز بودند که چون به پیمانهٔ این ستارگان درخشان نمی‌رسیدند از ذکر همه صرف نظر شد. ولی

۱ــ فهرست اسامی این ناموران دورهٔ تیموری در «حبیب السیر» خواندمیر، مجالس النفایس امیرعلی شیر، روضة الصفای میرخواند، تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی، روضة الجنات، مطلع السعدین، رشحات عین الحیات و نفحات الانس نیز دیده شود.

در زمرهٔ تمام این مردان نامور و شخصیتهای نامی دورهٔ تیموری که در ترقی و عظمت علم، ادب و هنر و شکوفایی کامل هرات نقش مهم و اساسی داشتند و باید خراسانیان، هراتیان و افغانان در همهٔ ادوار تاریخ از آن‌ها به احترام یاد نمایند، سه شخصیت نامدار و درخشان هست که هر سه در دورهٔ سلطنت سلطان حسین بایقراء در حد اعلای کمال خود به خدمت کشور و هموطنان خود مشغول بودند و در این فصل ما در مورد اینها صحبت می‌کنیم. این سه تن، عبارتند از امیرعلی شیرنوائی شاعر معروف و وزیر باتدبیر سلطان حسین، مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی عارف و شاعر آن دوره و استاد کمال‌الدین بهزاد هروی، نقاش، شاعر و صوفی وقت.

امیرعلی شیر مردی بود که نه تنها خود از فضلا، شعرا و عرفای نامدار عصر بود، بلکه به عنوان وزیر و مرد مقتدر دورهٔ سلطان‌حسین، حامی و قدرشناس همهٔ علما و شعرا و هنرمندان عصر خود بود و به تشویق او محیط هرات، به یک محیط فضل و کمال و هنر بدل گردیده و در جهان نظیر آن وجود نداشت.

جامی مونس و رفیق و مرشد امیرعلی شیر عارف و شاعر نامدار آن زمان بود که نه تنها در عصر خویش مقام اخلاق، ادب و تصوف را به حد اعلا رسانید، بلکه به تصوف و عرفان آن دوره شکوفایی خاص بخشید و دارای مشرب وحدة‌الوجودی بود. ستارهٔ درخشان دیگر، استاد کمال‌الدین بهزاد است که مانند میکلانژ عصر رنسانس اروپا، رنسانس عصر تیموری و حتی عهد صفوی را به حد کمال رسانید و مکتب خاص مینیاتور را در این قسمت جهان ایجاد کرد و جا داشت که لقب مانی ثانی را بر خود نهد. به همین جهت است که ما از زمرهٔ نامداران عصر تیموری، این سه شخصیت را انتخاب کرده‌ایم و در مورد برازندگی و خدمات و آثارشان به صحبت می‌پردازیم.

امیرعلی شیرنوایی

مرحوم امیرعلی شیرنوایی در سال ۸٤٤ ﻫ در هرات تولد یافت و در سال ۹۰٦ ﻫ در همان شهر که از دل و جان به آن عشق می‌ورزید جان سپرد. نامبرده در تمام دورهٔ وزارت و صدارت خویش به آرامش و ادارهٔ مردم خراسان به عنوان وزیر دست راست سلطان حسین میرزا با اختیارات و اعتماد کامل توجه داشت و با تمام اقتدار و شکوهی که داشت به مسایل دنیایی ارزشی نمی‌داد و هرگاه کمترین فرصتی می‌داشت و از کارهای شبانه روزی رسمی فراغت می‌یافت، به صحبت دوستان فاضل، شاعر و ادیب خویش بویژه جامی می‌پرداخت یا شعر می‌سرود و در مباحث عارفانه و صحبتهای صوفیانه مستغرق می‌گردید.

امیرعلی شیرنوایی رفیق ایام کودکی سلطان حسین بایقراء بود. هنگامی که سلطان حسین بر هرات تسلط یافت در تسخیر و تصرف هرات نیز امیرعلی شیر رحمة الله علیه نقش مهمی داشت و به همین جهت سلطان به این وزیر باتدبیر خویش لطف عمیق و ناگسستنی داشت و علاوه بر مقام وزارت عنوان امین مهر مقام سلطنتی نیز به او تفویض شده بود. وقتی امیرعلی شیر از سمرقند به هرات نزد سلطان رسید، سلطان حسین در حق او چنین مترنم شد:

چگویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت
به یک نفس همه درد مرا دوا کردی

سلطان حسین مرحوم در یکی از مکاتیب خویش امیر شیرعلی نوایی را در برابر خود به منزلهٔ حضرت هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام وانمود کرده است همان گونه که حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم حضرت علی (رض) را نسبت به خود چنین مقامی داده‌اند.[1]

اعتماد سلطان حسین به علی شیر به اندازه‌ای بود که حتی یاغی ←

شدن برادر علی شیر علیه سلطان و دسیسهٔ رقبای وزارت، کمترین اثری بر موقعیت این وزیر فرزانه نکرد. شکسته نفسی و استغنای وی در برابر جاه و جلال دنیا و بیغرضی وی در رقابتهای درباری، سعی وی درنزدیک ساختن مردم به سلطان و نزدیک شدن سلطان به مردم، و تولید فضای عدل، امن و انصاف و آرامش در تمام قلمرو تحت ادارهٔ سلطان، همه را هوادار امیرعلی شیر ساخته بود.

چنان که گفتیم نزدیک ترین دوست وزیر مولانا جامی بود که به تشویق او امیر به طریقهٔ خواجگان گروید و در وادی عرفان و تصوف پویان گردید و در دورهٔ وزارت خویش در حدود ۳۷۰ هـ مسجد، مدرسه، بناهای اسلامی و مقابر و مزارات را بنیاد نهاد. وقتی جامی این جهان فانی را وداع گفت میرعلی شیر از هر کس بیشتر اندوهگین گردید و از همین رو، سلطان حسین او را به عنوان وکیل خود در سوگواری تعیین کرد. میرعلی شیر نه تنها مراسم فاتحه و تدفین جامی را با شأن و شکوه انجام داد، بلکه در رثای او مرثیهٔ سوزانی سرود که مرکب از هفت بند و هفتاد بیت بود، و این مرثیهٔ شیوا با این بیت آغاز می‌شود:

هر دم از انجمن چرخ جفای دگر است

هریک از انجم اوداغ بلای دگر است

علاوه بر این، میرعلی شیر کتابی به نام **خمسة المتحرین** به یاد آن شاعر و عارف نامی و دوست گزیدهٔ خویش تألیف نمود و در آن از مرگ جامی خود را صاحب عزا قلمداد کرد. مزار حضرت علی، شاه‌مردان، رضی الله عنه در بلخ و در زمان سلطنت سلطان حسین میرزا و وزارت امیرعلی شیر، در ده **خیران** بلخ بنا گردیده. زیرا عزیزی شمس الدین محمد

←

۱ــ انت منی بمنزلة هارون من موسی.

نام که نسبش به بایزید بسطامی می‌رسید از کابل و غزنین به قبة الاسلام بلخ رفته ملازمت بایسنقر را اختیار کرد و به وی یک نسخه از تاریخی را نشان داد که در عهد سلطنت سنجر بن ملک شاه سلجوقی تألیف شده بود و در آن به روشنی آمده بود که مرقد شاه اولیا در قریهٔ **خواجه خیران** بلخ است و مرقد حاوی استخوانهای پوسیدهٔ خلیفهٔ چهارم است که توسط امیر ابومسلم خراسانی و عیاران او به خواهش خانواده و اولاد خلیفهٔ چهارم از نجف به مرو، و در زمان شاه سنجر به بلخ آورده شده، و با رسیدن خبر هجوم وحشیانهٔ چنگیزی، از روی اخلاص و حرمت مرقد را در زیر خاک پنهان کرده بودند که نسخهٔ تاریخ شمس الدین محمد در دورهٔ بایسنقر و سلطان حسین آن را دوباره به یاد مردم افکند. سلطان حسین با مقایسهٔ این تاریخ و سند دیگری که در هند به دست آمده بود، با این که مفلوج بود با نزدیکان خویش چون امیرعلی شیر وزیر، و متصوفین و علما، از جمله مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی به خواجه خیران بلخ رفته و بالای مرقد مبارک بنای باشکوه بقعهٔ مزار فعلی شاه اولیا را در وسط باغ بزرگی بنا کرد که این بنا امروز مورد اتحاف و زیارت میلیون‌ها اخلاصمند آن مرد بزرگ می‌باشد[1].

گویند وقتی جامی در کنار مزار مطهر شاه اولیا ایستاده بود، به انشای این رباعی پرداخت:

گویند که مرتضی علی در نجف است

در بلخ بیا ببین چه بیت الشرف است

۱ــ کتاب **مزار شاه اولیا** تألیف حافظ نورمحمد و نیز مقالهٔ نگارنده تحت عنوان **شباهت کارنامهٔ ابومسلم خراسانی و سیدجمال الدین افغانی** در مجلهٔ ژوندون، سال ۱۳۵۷، دیده شود. قابل تذکر است که مزار شاه اولیا که با نقشهٔ اساسی معماران عصر تیموری بنا یافته، در عهد امیر دوست محمدخان و دورهٔ امیرشیر علی خان کاشی‌کاری شده است.

جامی نه عدن گوی نه بین الجبلین
خورشید یکی و نور او هر طرف است

امیرعلی شیر علاوه بر آنکه از صفات عالی اداری و سیاستمداری برخوردار بود و شاعر نامی و ممتازی بشمار می‌رفت، بلکه در زبان ترکی جغتائی نیز شاعری بود بی مانند و در این زبان، چهار دیوان غزلیات و پنج مثنوی مفصل به تقلید از خمسهٔ نظامی، و یک مثنوی در تقلید از عطار به نام **لسان الطیر** تألیف نموده و در اشعار ترکی **«نوایی»** و در اشعار فارسی **«فانی»** تخلص می‌نمود و در هر دو زبان قدرت و ید طولا داشت و به همین سبب او را ذواللسانین لقب داده اند. علاوه بر اینها، میرعلی شیر کتابی نیز به نام **میزان الاوزان** در علم عروض تألیف کرده است.

کتابهای امیرعلی شیر رحمة الله علیه، به قرار ذیل می‌باشد:

۱ــ چهار دیوان غزلیات به نامهای: غرائب الصغر، نوادر الشباب، بدیع الوط، فوایدالکنز.

۲ــ مثنویات خمسه به نامهای تحیة الابرار، فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون، سد سکندری، سبعهٔ سیاره.

۳ــ مثنوی لسان الطیر.

٤ــ تذکرهٔ مجالس النفایس که شرح احوال شعرای زمان خود را نوشته و به فارسی نیز ترجمه شده است.

۵ــ سراج المسلمین.

٦ــ اربعین منظوم.

۷ــ نظم الجواهر.

۸ــ محبوب القلوب.

۹ــ تاریخ انبیاء.

۱۰ــ تاریخ ملوک العجم.

۱۱ــ نسائم المحبه.

۱۲ــ خمسة المتحیرین.

۱۳ــ محاکمات اللغتین (مقایسهٔ زبان ترکی و فارسی).

۱٤ــ حالات پهلوان اسد.

۱۵ــ حالات سیدحسن اردشیر.

۱٦ــ مفردات در فن معما.

۱۷ــ قصهٔ شیخ صنعان.

۱۸ــ مناجات‌نامه.

۱۹ــ منشآت ترکی.

۲۰ــ دیوان فارسی.

۲۱ــ منشآت فارسی.

۲۲ــ میزان الاوزان، و غیره.[۱]

حبیب السیر که مؤلف آن خود از پرورش‌یافتگان این وزیر دانشور است، واقعهٔ وفات او را در ۹۰٦ هـ قید می‌کند، و اضافه می‌کند که رسالهٔ جداگانهٔ میرعلی شیر موسوم به **مکارم الاخلاق** است، و گوید که: در صبح یکشنبه ۱۲ جمادی الآخر مرغ روحش قفس قالب را شکسته و از تنگنای پیکر جسمانی به تنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود و علی الصبح این خبر محنت اثر در دارالسلطنهٔ هرات اشتهار یافت و نائرهٔ حزن و اندوه از کانون درون خاص و عام سر بر زد و آواز ناله و نفیر فقیر و غریب و برنا و پیر صدا در گنبد اثیر انداخت...[۲]

فقر و شکستگی امیرعلی شیر نوایی را می‌توان از متن نامه‌ای که به

۱ــ میرعلی شیرنوایی، تألیف یعقوب واحدی، مطالعه شود.

۲ــ برای دریافتن بزرگی مقام میرعلی شیر رحمة الله علیه، نظر سلطان حسین در مکاتیبی که بین او و سلطان در مورد داعیهٔ حج مبادله شده، ملاحظه شود.

سلطان حسین میرزا به قصد داعیهٔ حج و کناره گیری از مقام وزارت نوشته حدس زد: «اکنون که روزگار جوانی سپری شد و زمان پیری رسید و از دولت آن حضرت هر آرزویی که بر دل داشتم بدان کامگار آمدم، به غیر دو آرزو در دل ندارم و امیدوارم که آن دو آرزو نیز بر وفق مرام حاصل آید: یکی آن که اجازه فرمایند که به زیارت خانهٔ خدا مشرف شده و بقای دولت خداوندگاری را از خداوند جهانیان مسئلت نمایم. دوم آن که چون همواره مشمول عواطف خسروانه بوده و هستم، می‌خواهم در مقابل این همه مراحم ملوکانه بقیهٔ عمر خود را در مدح ذات همایون و صفات میمون سلطانی به آخر رسانم که نام نامی آن حضرت قرنهای متمادی در صفحهٔ روزگار پایدار و برقرار بماند. با این همه ابتلائات و کثرت مشغله که برای فقیر روی آورده، چنان که از دمیدن صبح تا غروب آفتاب، بلکه شبها نیز، آنی فارغ نیستم و تمامت اوقات صرف رسیدگی به امور عامه است که متأسفانه از نیل بر آن مقصد عالی بازمانده‌ام. مستدعی آن که این بنده را از این پریشانی خاطر و گرفتاری رهایی بخشیده تا به فراغ بال از پی مقصد روم.»

سلطان حسین میرزا در جواب این درخواست که در سال ۸۸۰ ه صورت گرفته بود، به امیرعلی شیر در نزدیکی کوشک مرغاب (جنوب غربی هرات)، در کنار جوی انجیل، چندین جریب زمین بخشید که امیرعلی شیر در همین محل بنای باغ گل و میوه نهاد و مسجد ساخت و مدرسه ای بنا کرد که اسم آن را **اخلاصیه** گذاشت و هم خانقاهی آباد کرد و عایدات زمین و کاروانسرا و تیمچه و دکانها را وقف مدرسهٔ اخلاصیه نمود[1]. سال وفات امیرعلی شیر را ۹۰۶ ه قید کرده اند.[2]

۱ــ منتخب شرفنامه، خواجه عبدالله مروارید.

۲ــ چنانکه در حبیب السیر آمده است.

مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی

طلوع اگر نکند زهره ازافق، جامی بس است گوهر نظم توگوشوارهٔ صبح

تولد جامی در سال ۸۱۷ هـ صورت گرفته و پدرش احمد بن محمدالدشتی است.[۱] چنان که در بالا یاد شد، با مقام و شهرتی که جامی در دورهٔ حیات خویش در محیط و نزد شاهان معاصر داشت و با حرمتی که وی زندگی می‌کرد و در محیطی که از علم و ادب و عرفان تقدیر می‌شد، مقام جامی گرامی بود. سلطان حسین بایقراء در مجالس خود جامی را به صدر می‌نشاند و جامی همیشه در صحبت امیرعلی‌شیرنوایی می‌بود. در حیات خود جامی، آثار او ستایش می‌شد و در بین تمام طبقات دست به دست می‌گشت و بعد از مرگ وی نیز آثار او جمع و تدوین گردیده و از آفات و تلفات در امان مانده است.

جامی در محیط حکمرانی تیموریان هرات مانند آفتابی بود که به هر طرف نور می‌پاشید و در قدرت کلام و شعر، مقام عرفانی، ملاحت و نزاکت کلام، مانندی نداشت و از همین رو از شاه تا گدا او را قدر و عزت می‌کردند و مجذوب او بودند. او در عین حالی که درویشی ساده‌مشرب و بی تکلف بود، با همه یکسان لطف و مدارا داشت و قدرت و نفوذ او همه را زیر تأثیر گرفته بود و حتی حکام و وزراء شفاعت او را همیشه در برابر سلطان طالب می‌شدند و سلطان نیز آن را فرو نمی‌گذاشت و قبول می‌کرد. مقام جامی نه تنها در خراسان و هرات محترم بود، بلکه سلطان روم نیز به وی عقیدت و اخلاص داشت.

۱ـ جامی خود گوید:

مولدم جام و رشحهٔ قلمم جرعهٔ جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریدهٔ اشعار به دو معنی تخلصم جامی است

ظهیرالدین بابر که مرد دقیق و حق بینی بود در بابرنامه درمورد جامی چنین می‌نگارد: «وی را در علوم صوری و معنوی همتا و برابری در عصر خود نبود.»

و نیز می افزاید: «جامی را حاجتی به مدح و ستایش نیست بلکه ذکر نام او از باب تیمن و تبرک است». جامی در دورهٔ حیات بزرگترین شاهان تیموری یعنی شاهرخ (۸۱۷ هـ ــ ۸۵۰ هـ) و تمام دورهٔ ابوالقاسم بابر (۷۵٦ــ ۸٦۱ هـ) و میرزا ابوسعید (۸٦۱ــ ۸۷۳ هـ) و قسمت اعظم سلطنت سلطان حسین بایقراء (۸۷۵ــ ۸۹۹ هـ) می‌زیست و چون همهٔ این شاهان تیموری به علما و شعراء احترام می [ذاشتند جامی نیز که سرآمد همگان بود، عزت زیاد از ایشان می‌دید.

سلطان حسین بایقراء بیش از همه به جامی حرمت و عقیدت داشت. در مجموعهٔ منشآت جامی، در حدود ۲۱ مراسله موجود است که به سلطان حسین نگاشته و غالب آنها جواب نامه هایی است که سلطان حسین به جامی نوشته است. و هر وقت سلطان به جنگ می‌رفت و یا بعد از فتح مراجعت می‌کرد، به جامی در آن مورد می‌نوشت. از آن جمله این مراسله است که در تقاضای برگزیدن ساعت سعید برای ورود به شهر هرات نگاشته است و از سعد و نحس بودن چهارشنبه، از مولانا پرسیده است:

«باسمه سبحانه، عنایت‌نامهٔ موجِب سربلندی و مثمر سعادتمندی مبنی از توجه لوای نصرت شعار به جانب این دیار به مخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدل و یکروی رسید، خلوت‌سرای دل را رفت و روب داده و دیدهٔ امید بر شاهراه انتظار نهاده نغمهٔ غم خانهٔ فراق و ترانهٔ ویرانهٔ اشتیاق این است:

مبارک ساعتی کان مه به شهر ما کند منزل
زوصلش سرفرازد جان به اقبالش نیازد دل

چه حاجت اختیار ساعت سعد از برای او
که ساعت را سعادتها شود از مقدمش حاصل

در مطاوی عنایت‌نامه استفسار از آن معنی که چهارشنبه آخر صفر به آن اشتهار یافته، رفته بود. همانا آن را منشاء همان تواند بود که بعضی از مفسران «یوم نحس مستمر» که در کلام مجید آمده است، به چهارشنبهٔ آخر صفر فرود آورده‌اند. پوشیده نماند که نحوست آن روز نسبت با اصحاب شق و شقاق است. رجاء واثق است که هم چنانکه در آن سه‌شنبه دخول در این شهر روز رفت بر ملازمان آن حضرت مبارک و میمون آمد، در این چهارشنبه نیز فرخنده و همایون آید: شعر.

ببند گوش ز بیدانشان که قدر ترا   فراغتست ز حکمی که هر فضول کند
به اختیار منجم چه حاجتست آن جا   که آفتاب به برج شرف نزول کند

«حق سبحانه و تعالی دوستی ای از حدّ ادراک افزون و سعادتی از احاطه انجم و افلاک بیرون، روزی کناد والسلام.»

در کتاب مجالس العشاق خود، سلطان حسین «مجلس پنجاه و پنجم» را به احوال جامی تخصیص داده و از حالات عاشقانهٔ آن استاد و غزلیات مهرانگیز او حکایات و ابیاتی نقل نموده و آغاز کلام بدین گونه نموده است: «مجلس پنجاه و پنجم: من لایقی به وصف کمال کلامه اساس. مولانا عبدالرحمن جامی در علوم ظاهر و باطن یگانهٔ عصر بود. از آن حضرت مصنفات بسیار بر صفحهٔ روزگار مانده و اقسام شعر از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی و قطعه و معما همه خوب واقع شده و تألیف به طریق اهل تصوف حضرت شیخ محی الدین عربی و شیخ صدرالدین قونیوی کرده... الخ»

جامی نیز در بسیاری از آثار خویش که غالباً در زمان سلطنت سلطان حسین نوشته، به حرمت نام او را ذکر کرده. مانند بهارستان، رسالهٔ

معما، سلسلة الذهب، مثنوی سبحة الابرار، مثنوی یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون و خردنامهٔ اسکندری که همه به نام سلطان است.

تولد جامی در ۸۱۷ ه‍ و وفات وی در ۱۷ محرم ۸۹۸ ه‍ ، یعنی ۱۰ سال قبل از وفات سلطان حسین، صورت گرفته است.

قیصر روم بایزید نیز مانند سلطان حسین، به جامی ارادت داشت. در دیوان جامی قطعه ای است به نام قیصر روم:

طاب ریاک ای نسیم شمال قم وسر نحو قبله الآمال

ودفتر سوم مثنوی سلسلة الذهب نیز به نام بایزید است:

کاش نوشیروان کنون بودی عدلش از پیشتر فزون بودی

ودر آخر همان کتاب نیز در مدح شاه، گوید:

خاصه شاهی که از مسافت دور مدت قطع او سنین وشهور

و در دیوان سوم جامی موسوم به «خاتمة الحیوة» چند قصیده به نام سلطان بایزید به سبک قصیده معروف استاد انوری است:

هر کرا در دهان زبان باشد در ثنای شه جهان باشد

بایزید الدرم که تاج سران بر درش خاک آستان باشد

سلطان بایزید علاوه بر آن که جامی را به عنوان شاعر بزرگ تقدیر می‌کرد و برای او خلعت می‌فرستاد، در مسایل مهم و اختلافات شرعی نیز قضاوت او را همیشه طالب می‌شد و بسیار آرزو داشت که جامی را در مرکز خلافت بپذیرد و در این راه همیشه اهتمام می‌ورزید و دعوتنامه ها و پیامها به او گسیل می‌داشت.

در مورد جامی، امیرعلی شیر کتابی به نام خمسة المتحیرین به ترکی جغتائی نوشته و آن را موجب تحیر خوانندگان دانسته. بابر نیز در تزک خویش ذکر نام جامی را تیمن می‌داند. دولتشاه سمرقندی مؤلف تذکرة الشعراء، سام میرزای صفوی و ابونصر سام‌میرزا و خواندمیر مؤلف

حبیب السیر نیز از بزرگی جامی یاد کرده‌اند. در رسالهٔ لطائف مولانا فخرالدین علی صفی فرزند حسین واعظ کاشفی که چهل سال بعد از وفات جامی در ۹۳۷ هـ نوشته ونیز در کتاب «شقایق نعمانیه فی علما دولت العثمانیه» احمد بن مصطفی در مصر در سال ۱۰۳۱ از جامی صحبت کرده و همچنین سایر نویسندگان شرقی و غربی چون ادوارد براون، کپتان ناسولیس، استاد علی اصغر حکمت، استاد ذبیح‌الله صفا از وی به حرمت یاد کرده اند.

لاری، شاگرد استاد بزرگوار، در ذیل حاشیهٔ نفحات الانس شرحی بدین مضمون نوشته: والد حضرت ایشان احمد بن محمد دشتی است که از دشت اصفهان که محله ایست از آن و حضرت مولانا محمد یکی از فرزندان امام محمد شیبانی را در عقد نکاح خود در آورده بودند و مولانا احمد که ولد حضرت ایشان است از وی متولد شده است و مدت حیات ایشان به هشتاد و یک می‌رسد ...»، لاری گوید: «به حضرت ایشان در سال آخری آثار اطلاع بر ظهور واقعهٔ انقطاع ظاهر می‌شد و سخنانی مبتنی بر زمان هجران سر بر می‌زد و توطین نفوس بر مفارقت می فرمودند و این بیت به تکرار بر زبان مبارک ایشان می‌گذشت:

«دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل وبشکفد نوبهار
بسی تیر و دیماه واردیبهشت بیاید که ما خاک باشیم وخشت»

و چند روز پیش از بروز مرض، از مسکن مألوف به بعضی نواحی شهر عزیمت کردند و در قریه‌ای که تعلق به حضرت ایشان می‌داشت فرصتی به خلاف عادت توقف فرمودند و چون توقف حضرت ایشان در قریهٔ مذکور از طریقهٔ معهود تجاوز نمود، اصحاب و احباب مضطرب حال شدند و از حضرت ایشان التماس مراجعت کردند. حضرت ایشان فرمودند: «دل از یکدیگر می‌باید کند». و به یکی از فقیران پیش از عروض مرض خطاب

کردند: «گواه باش که ما را به هیچ کس و به هیچ‌وجه دلبستگی نمانده است[1].

بعد از آن که به منزل شریف معاودت نمودند مرض پیدا شد و در صباح جمعه که ششم عروض مرض بود و هجدهم محرم‌الحرام که از حرکت نبض ایشان در چاشتگاه، آثار ارتحال به دارالقرار ظاهر گشت... چون لحظه‌ای برآمد، ناگاه حضرت ایشان فرمودند: «همچنین». بر وجهی که گویا ایشان را کسی از چیزی خبر داد و این لفظ فرمودند فی الحال احرام نماز بستند و دستها بر سینه نهاده ابتدا به دعای «وجهت وجهی للذی» بر سبیل جهر چنانچه طریقهٔ حضرت ایشان می‌بود دو رکعت نماز گذاردند بی تفاوت میان حال مرض و حال صحت...»

گویند در هنگام اذان جمعه، حضرت ایشان جهان فانی را وداع گفتند. سلطان حسین بایقراء به مجرد اطلاع از رحلت جامی با وجود شدت مرض فالج که داشت، فوری به منزل جامی حاضر شد. وزیر او امیرعلی شیر که از دوستان و ارادتمندان و پیروان جامی بود و سایر شاهزادگان و ارکان دولت، به منزل جامی جمع شده به ماتم نشستند و لباس سیاه پوشیدند.

امیرعلی شیر از جانب سلطان به عنوان «صاحب‌عزا» تعیین گردید و جنازهٔ آن مرد بزرگ را با اجلال و اکرام بی نظیر در جوار مقبرهٔ سعدالدین کاشغری به خاک سپردند. شرح بیشتر زندگانی جامی در قصیده‌ای که خود او ۵ سال قبل از وفات خود (۸۹۳ هـ) سروده، ملاحظه شود. وی سال وفات و دورهٔ تحصیل و تصوف خود را چنین ذکر می‌کند:

بسال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی

که زد ز مکه به یثرب سرادقات جلال

۱ــ جامی، تألیف علی اصغر حکمت، ص ۵۵ ــ ۵۸

زاوج قلعۀ پرواز گاه عز قدم
بدین حضیض هوان سست کرده ام پروبال

درآمدم پس ازان درمقام کسب علوم
ممارسان فنون را فتاده در دنبال

زدم قدم به صف صوفیان صافی دل
که نیست مقصدشان ازعلوم جزاعمال

جامی رحمة الله علیه در مورد شعر و شاعری خود گوید:

ازطور طورگذشتم ولی نشدهرگز   زفکرشعرنشد حاصلم فراغت بال
هزاربارازین شغل توبه کردم ولیک   ازان نبود گریزم چوسائراشغال

در باب تحصیلات جامی، صفی الدین علی در «رشحات» شرحی جامع داده و گوید که در کودکی در مدرسۀ نظامیه تحصیل کرده و نزد مولانا جنید که در علم عربیت استاد بوده درس خوانده و مطول وحاشیه را مطالعه نموده و چهل روز نزد مولانا خواجه علی سمرقندی که از اعاظم مدققان بود تحصیل نموده، و نیز از مولانا شهاب الدین محمد جاجرمی که سلسلۀ تلمذ به حضرت مولانا سعدالدین تفتازانی می‌رسانید، درس گرفته است. بعد از آن، در سمرقند، به درس قاضی زادۀ روم رفت و در بحثی او را قانع ساخت.

قاضی زادۀ روم در حق استاد جام می‌گفت: «هرگز به جودت طبع و قوت تصرف این جوان (جامی) کسی از آب آمویه عبور نکرده» از آن رو، جای شکی نیست که جامی استادان و راهنمایان زیادی داشته ولی ذکاوت و استعداد ذاتی که در او بود، خود علمی را که به نزد استادی شروع می‌کرد به انجام می‌رسانید. زیرا قوۀ ادراک خود او با نبوغی که داشت، تمام مسایل علمی را حل و فصل می‌کرد.

گویند که خود مولانا می‌گفت: «ما پیش هیچ کدام از استادان

چنان سبقی نگذرانیده ایم که ایشان را بر ما غلبه و استیلایی بوده باشد. بلکه همیشه بر هر یکی در بحث غالب بودیم. احیاناً به ما سربسری می‌کردند و هیچ‌یک را در ذمهٔ ما حق استادی ثابت نیست، و ما به حقیقت شاگرد پدر خودیم که زبان از وی آموختیم.»[۱] چنین معلوم شده است که مولانا صرف و نحو را پیش والد گذرانیده و بعد از آن او را در علوم عقلی و معارف یقینی چندان به کس احتیاج نمی‌شده.

در کتاب رشحات عین‌الحیات که خاص اساتید معنوی جامی است، تاریخ بزرگانی را که سلسله‌دار طریقهٔ نقشبندیه بودند و جامی به ایشان ارادت داشت ذکر کرده‌اند. جامی غیر از آن که مولانا سعدالدین قدس‌سره را دیده بود، به ملاقات حضرت خواجه محمد پارسا نیز مشرف شده بود و خود در کتاب نفحات‌الانس نوشته است که: «چون حضرت خواجه به عزم سفر حجاز از ولایت جام می‌گذشتند (اواخر جمادی الاول و یا جمادی‌الآخر سنه اثنین و عشرین و ثما نمائة) و این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان و مخلصان به قصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند و هنوز عمر من پنج سال تمام نشده بود، یکی از متعلقان را گفت که مرا بر دوش گرفته پیش محفه محفوف به انوار ایشان داشت التفات نمودند و یک سیر نبات کرمانی عنایت فرمودند و امروز از آن شصت سال است هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم منست و لذت دیدار مبارک ایشان در دل من، و همانا که رابطهٔ اخلاق و اعتقاد و ارادت و محبتی که این فقیر را نسبت به خاندان خواجگان قدس‌الله تعالی ارواحهم واقعست، از برکت نظر ایشان بوده باشد و امید می‌دارم که به یمن همین رابطه در زمرهٔ محبان و مخلصان ایشان محشور شوم بمنه و جوده»[۱]

۱ــ رشحات، تألیف صفی الدین علی.

۱ــ جامی، حکمت، ص ٦٦ ــ ٦٨.

از سایر متصوفان بزرگ که جامی نزدشان رسیده مولانا فخرالدین مورستانی که در سرای والدین جامی می زیسته، خواجه برهان‌الدین ابونصر پارسا، شیخ بهاءالدین عمر، خواجه شمس‌الدین محمد کوسویی، مولانا جلال‌الدین پورانی و مولانا شمس‌الدین محمد اسد بوده‌اند.

جامی در کتاب فوق، از پیرو مرشد گرامی خود خواجه ناصرالدین عبیدالله، معروف به خواجه احرار، به تفصیل سخن رانده و چهار بار به حضور او فیض‌یاب شده است و همیشه مکاتباتی بین آنها صورت می‌گرفته است. نفوذ روحانی خواجه احرار را می‌توان در اشعار جامی ملاحظه کرد.

سلطان ابوسعید نیز اخلاصمند خواجه احرار بود و جامی در دفتر اول سلسلة‌الذهب دربارهٔ آمدن خواجه نزد او و نصیحتی که به او نموده منظومه‌ای خاص دارد و مولانا در مثنوی تحفة‌الاحرار انتساب خود را به سلسلهٔ نقشبندیه اظهار می‌کند.

جامی علاوه بر شور عرفان و تصوف، از صفات بزرگ دیگری نیز برخوردار بود. مثلاً با تمام احترام و مقامی که در نزد شاه و گدای عصر خود داشت، همیشه لباس ساده و درویشی به تن داشت، روحیهٔ عجز، پیشهٔ او بود، و از مظلومان و غریبان حمایت می‌کرد و به ضعیفان کمک می‌نمود و عرایض و داد بیچارگان را به سلطان و وزیر او می‌رسانید. در مطایبه و خوش‌صحبتی نظیر نداشت و از ظرافت و خوش‌طبعی او حکایت زیاد نقل است.[۱]

۱ــ از ظرافتهای او چند مثال ذکر می‌کنیم:

روزی زوبی نام کسی نزد جامی آمده بود که وی فقیر ساده‌لوح بود، الفاظ ناموزون بر یکدیگر می‌بست و آن را نظم خیال می‌کرد و به قید کتابت درمی‌آورد، از جامی منشور نامه‌ای طلبید تا از روی آن در میان شاعران مباهات کند، مولانا کاغذ و قلم طلبید و نوشت: «خدمت مولانا زوبی، فقیران را به صحبت خود مشرف ساخت و به خواندن اشعار ←

استاد جام، علاوه بر ظرافت و ملاحت طبع، شیفتهٔ زیبایی طبیعت و حسن و جمال بدیع بود، چنانکه هر عارف و شاعر به این کمال آراسته

دلپذیر خود بنواخت. پایهٔ شعرش بلندتر است که در تنگنای وزن و قافیه گنجد یا کسی تواند که آن را به میزان طبع سنجد تجاوزالله عنه وعنی وعن جمیع من تکلم بمالا یعنی.»

«یکی از شعرا پیش جامی گفت: دیوان کمال خجندی و دیوان حافظ شیرازی و صد کلمهٔ حضرت علی رضی الله عنه را جواب گفته‌ام. مولانا فرمودند: خدای را چه جواب خواهی گفت؟»

«شاعری مهمل گوی پیش جامی می‌گفت چون به خانه کعبه رسیدم دیوان شعر خود را از برای تیمن و تبرک در حجرالاسود مالیدم. جامی فرمود: اگر در آب زمزم می‌مالیدی بهتر بود.»

«روزی حافظ غیاث‌الدین محدث، که از مشاهیر علماء روزگار بود، بیمار شد. جامی به عیادت او رفت، حافظ از حقایق و معارف صوفیه در میان آورد و تتبع آن اصطلاحات نکرده بود و رسوم انا نراکم ورزیده بود. بعضی مسایل مخالف اصطلاح گفت. جامی در مقابل آن گفتگو و از این که حافظ بیمار و حساس بود سکوت کرد. چون از پیش حافظ رفتند، حافظ به بعضی از دانشمندان که بعداً به عیادت او آمدند، گفت: مولانا جامی این جا بود و چندان از مسایل غامضهٔ صوفیه گفتم و گوش گرفت. این گزارش وقتی به استاد جام رسید، فرمودند: از آن سخنان که او گفته بود، گوش می‌بایست گرفت.»

«شیخ حسین نامی در زمان سلطان ابوسعید محتسب بالاستقلال بود، و چنانکه سلطان گفته بود مولانا شریک ملک من است. روزی گبری را مسلمان ساخته و دستار خود را بر سر او نهاده و از خزانهٔ سلطان برای او جامه گرفته بود و سوار کرده با دهل و نقاره و سرنا و کرنا، گرد بازار می‌گردانید. نزد مولانا جامی گفتند که مولانا حسین امروز گبری را مسلمان ساخته و دستار خود را بر سر او نهاده. گویند مولانا جامی به صورت مطایبه فرمود: خواجه شصت سال است که دستار خود را بر سر گبر می‌نهد.»

از این که این داستانها درست است یا نه، یقین کامل ندارم. ولی در خوش‌طبعی جامی همهٔ معاصرین او همراه بوده‌اند. این چند نکته از مثنوی هفت‌اورنگ جامی که به تصحیح و مقدمهٔ مرتضی مدرس گیلانی، ۱۳۵۷، تهران، چاپ شده، نقل گردید.

می‌باشد تا از این راه، قدرت صانع حقیقی را در ذکر و شعر توصیف نماید. تأثیر روی و موی دلکش او را به شور و ذوق می‌آورد و خود جامی در یوسف و زلیخا از این شور، چنین حکایت می‌کند:

بحمدالله که تا بودم درین دیر
به راه عاشقی بودم سبک سیر
چو دایه مشک من بی نافه دیده
به تیغ عاشقی نافم بریده
چو مادر بر لبم پستان نهاده است
ز خونخواری عشقم شیر داده است
اگر چه موی من اکنون چو شیر است
هنوز آن شوق شیرم در ضمیر است
به پیری و جوانی نیست چون عشق
دمد بر من دمادم این فسون عشق
که جامی چون شدی در عاشقی پیر
سبک روحی کن و در عاشقی میر

جامی بزرگترین و شاید آخرین شاعر نامدار ادب پارسی است و مقام ارزندهٔ او به عنوان زنده کنندهٔ مقام و سبک سعدی و حافظ، نزد همهٔ دوستداران ادب همیشه زنده و جاودانی است. او خود در قصیدهٔ موسوم به «رشح بال به شرح حال» که در اواخر حیات سروده است، به شعر و مقام شاعری خویش اشاره می‌کند:

چنان به شعر شدم شهره در بسیط جهان
که شد محیط فلک زین ترانه مالامال
عروس دهر پی زیب گوش و گردن خویش
ز سلک گوهر نظمم گرفت عقد لآل

سرود عشق ز گفتار من کند مطرب
ره سماع ز اشعار من زند قوال
اگر به فارس رود کاروان اشعارم
روان سعدی و حافظ کنندش استقبال
وگر به هند رسد خسرو و حسن، گویند
که ای غریب جهان مرحبا تعال تعال
ز بس که سوی هر اقلیم گفتگویم رفت
شدند سخرهٔ اقوال من همه اقبال
گهی ز روم نویسد سلام من قیصر
گهی ز هند فرستد سلام من جیپال
رسد زوالی ملک عراق و تبریزم
عواطف متواتر مناهج متوال
چه دم زنم ز خراسان و اهل احسانش
که هستم از کفشان غرق بحر و بر نوال

آثار و تألیفات استاد جام:

اگر چه آثار استاد جام را تا ۹۹ می‌دانند، ولی طبق تحقیقات، بیشتر از پنجاه اثر او از جانب جامی شناسان ذکر شده، که به قرار ذیل است:[۱]

۱ــ **اعتقادنامه**، که منظومه‌ای است در اصول عقاید اسلامی و اشعری، که در سلسلة‌الذهب آمده است.

۱ــ جامی، اثر حکمت، و مثنوی هفت اورنگ جامی با مقدمه و تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، و سایر آثار مربوطه مطالعه شود.

۲ــ **شواهد النبوة**، که در مورد آثار آل و اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و سلم و تابعین وتبع تابعین. این اثر طبق گفتهٔ خود جامی، با **نفحات** پیوست شده است.

۳ــ **لوایح**، در سیر و سلوک صوفیه، به نظم و نثر فارسی، که به جهانشاه قره‌قویونلوی ترکمان اهدا شده است. جهانشاه، پادشاه آذربایجان وهمدان بود و جامی گوید:

سفتم گهری چند چو روشن‌خردان
در ترجمهٔ حدیث عالی‌سندان
باشد ز من هیچ مدان معتمدان
این تحفه رسانند به شاه همدان

٤ــ **ارکان حج**، که دفتری است به تازی و فارسی، مشتمل بر هشت فصل، در اعمال حج و عمره در مذاهب چهارگانهٔ اسلامی و زیارت قبر پیغمبر گرامی صلی الله وعلیه وسلم.

۵ــ **اشعة اللمعات**، که شرح کتاب لمعات فخرالدین عراقی همدانی است، و به درخواست امیرعلی شیرنوایی نوشته شده و حاوی مقدمه و بیست و هشت لمعه است.

٦ــ **نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص**، در تصوف و اصطلاح اهل سلوک، که‌جامی در مورد فصوص الحکم امام محی الدین عربی معروف به شیخ اکبر به جهت تصحیح عبارت و توضیح اشارات کتابت کرده است و از کلمات سائر شارحین، مانند قونیوی، شیخ مؤیدالدین جندی و شیخ سعدالدین سعیدالفرغانی به آن افزوده و آن را نقدالنصوص نام نهاده است.

۷ــ **لوامع فی شرح الخمریه**، که اصل خمریه قصیدهٔ معروف عربی ابن‌فارض است که به عربی و فارسی شروحی دارد و یکی از این شروح از جامی به نام لوامع است.

شربنا علی ذکر الحبیب مدامة
سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم

ترجمه:

روزی که مدار چرخ افلاک نبود
و آمیزش آب و آتش و خاک نبود
بر یاد تو مست بودم و باده پرست
هر چند نشان باده و تاک نبود

این کتاب در ۸۷۵ ﻫ تحریر شده است.

۸ــ **تجنیس خط**، که منظومه‌ای است در ترجمهٔ لغات عربی و در هند چاپ شده است.

۹ــ **حلیه حلل**، در معما، که تلخیص «حلل مطرز در معما و لغز» شرف‌الدین علی یزدی است.

۱۰ــ **رساله صغیر در معما**، که در آغازش گوید:

به نام آن که ذات او ز اسماء — بود پیدا چو اسماء از معمی
معماییست عالم کانچه خواهی — در او پیداست اسماء الهی

۱۱ــ **الوافیه فی علم القافیه**، که در علم قافیه می‌باشد.

۱۲ــ **نفحات الانس من حضرات القدس**، که در حقیقت کتاب طبقات صوفیهٔ شیخ انصار را که تدریس می‌کرد، به عبارات فارسی و با تکمله تدوین کرده است.

۱۳ــ **چهل حدیث** که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذکر و هر حدیث را در یک رباعی شرح و ترجمه می‌کند.

۱٤ــ **سخنان خواجهٔ پارسا**، که چون جامی خواجهٔ بزرگوار را در سن پنج سالگی ملاقات کرده و تا زنده بود خاطرهٔ آن ملاقات را گرامی و مبارک می‌داشت، سخنان او را به امید این که: «به یمن همین رابطه در

زمرهٔ محبان و مخلصان ایشان محشور گردم»، به تحریر درآورده است.

۱۵ــ **بهارستان**، کتابی است به سبک گلستان، دارای نظم و نثر در اخلاق که به نام فرزندش ضیاء الدین یوسف تألیف کرده و در آغازش گوید: در آن اثناء به خاطر آمد که تبرکا لالفاظه الشریفه (یعنی گلستان سعدی) و تتبعاً لاشعاره اللطیفه، ورقی چند بر این منوال و جزوی چند بر آن اسلوب پرداخته گردد تا حاضران را داستانی باشد و غایبان را ارمغانی:

گذری کن بر این بهارستان   تا ببینی درآن گلستان ها
در لطافت بهر گلستانی   رسته گلها دمیده ریحانها

۱۶ــ **شرح رباعیات**: جامی در این اثر رباعیاتی را که در توحید سروده، شرح کرده است.

۱۷ــ **الرسالة النائیه**: شرح بیت معروف مولانا جلال الدین بلخی است که گوید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند   وز جداییها شکایت می‌کند

۱۸ــ **منشأت**، که حاوی مقالات جامی است.

۱۹ــ **تفسیر قرآن کریم تا آیهٔ فارهبون.**

۲۰ــ شرح بعضی از ابیات مثنوی مولانا جلال الدین بلخی.

۲۱ــ شرح حدیث اباذر غفاری.

۲۲ــ رساله در وجود.

۲۳ــ رسالهٔ لا اله الا الله.

۲۴ــ مناقب شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری.

۲۵ــ رسالهٔ تحقیق مذهب صوفی و متکلم و حکیم.

۲۶ــ رسالهٔ سؤال و جواب هندوستان.

۲۷ــ رسالهٔ متوسط در معما.

۲۸ــ رسالهٔ اصغر در معما.

۲۹ــ رسالهٔ عروض.

۳۰ــ رسالهٔ موسیقی.

۳۱ــ شرح قسمتی از مفتاح الغیب منظوم و منثور.

۳۲ــ نقد النصوص.

۳۳ــ رساله به طریق صوفیان یا طریقهٔ خواجگان نقشبندی. چون به تشویق جامی و پیروی او از طریقهٔ خواجگان و بویژه پیروی از خواجهٔ احرار، و عشق وی به خواجهٔ پارسا، بزرگان و رعایای عصر جامی را گرویدهٔ این طریقه ساخته بود، جامی در این مورد رسالهٔ فوق را برای آشنایی مردم نوشته است. جامی نه تنها پیرو، بلکه قطب و مرشد این طریقه بود، و چنان که صاحب رشحات گوید، مولانا به این طریقه گرایش داشت و به شیوهٔ خواجگان که به بنیانهای ذیل معتقد بودند، راه می‌پیمود:

«هوش دردم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت درانجمن، یاد-کرد، بازگشت، نگاهداشت، یاد داشت و غیر از این همه پنداشت.»[1]

۱ــ **هوش در دم** آن است که: هر نفسی که از درون برآید باید از حضور و آگهی باشد، و غفلت راه نیابد.

۲ــ **نظر بر قدم:** آن است که سالک را در رفتن و آمدن، نظر بر پشت پای باشد تا نظر او پراکنده به جایی نیفتد.

۳ــ **سفر در وطن،** آن است که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بشری به ملکی و حمیده.

٤ــ **خلوت در انجمن:** به ظاهر با خلق و در باطن با حق، به گفتهٔ بهاءالدین نقشبند.

۵ــ **یادکرد،** عبارت از ذکر لسانی است یا قلبی و مولانا سعدالدین کاشغری فرموده: طریق تعلیم ذکر آن است که اول شیخ به دل گوید لااله الاالله محمد رسول الله و مرید دل خود حاضر کند و در مقابل دل شیخ بدارد و چشم فراز کند و دهان را استوار دارد و زبان را بر کام بچسباند و دندان را بر هم نهد و نفس را بگیرد و با تعظیم و با قوت تمام در ذکر شروع کند بر موافقت شیخ، و به دل گوید، نه بر زبان، و در حبس نفس صبر کند و در یک نفس ←

۳۴ـ شرح بیت امیرخسرو دهلوی.

۳۵ـ مناقب جلال الدین بلخی.

۳۶ـ شرح ابن رزین عقیلی.

۳۷ـ رسالة فی الواحد.

← سه بار گوید، چنانکه اثر حلاوت آن به دل برسد... و طریقی که نگاهداشت آسانتر بود، آن است که نفس را زیر ناف حبس کرده و لب را بر لب چسباند و زبان را بر کام و بر وجهی که نفس در درون بسیار تنگ نشود و حقیقت دل را از همهٔ اندیشه ها بیزار سازد و متوجه گوشت پارچهٔ صنوبری گردیده به ذکر کلمه لااله الاالله بپردازد تا حرارت او بر تمام اعضاء برسد.

۶ـ **بازگشت،** آن است که هر باری ذاکر کلمه گوید، درعقب آن گوید: خداوندا مقصود من تویی و رضای تو مطلوب من است.

۷ـ **نگاهداشت،** عبارت از مراقبت خاطر است چنانکه دریک دم چند بار کلمه طیبه را بگوید و خاطر او به غیر نرود. و مولانا سعدالدین در معنی این کلمه فرموده: باید یک ساعت و دو ساعت و زیاده گذرد و آن مقدار که میسر شود، خاطر خود را نگاه دارد، که غیری به خاطر او راه نیابد.

۸ـ **یادداشت:** مقصود از این همه آن است. عبارت از دوام آگهی است به حق سبحانه، بر سبیل ذوق و آن را حضور بی غیبت و استیلای شهود حق نیز گفته اند.

قابل تذکر است که مولانا جامی که مشوق طریقهٔ نقشبندیه بود، در اکثر آثار خود به خصوصیات این طریقه اشاره کرده است.

در رسالهٔ «شرح رباعیات»، که در بالا به آن اشاره شد، جامی از سخنان پیر و مرشد خود سعدالدین کاشغری نقل قول می‌کند.

مولانا جامی در مقدمهٔ نفحات الانس، علاوه بر شرح طریقهٔ خواجگان، از دیگر طرق متصوفه نیز نام برده که در قرن نهم پیروانی داشته اند. این مقدمه بحث دلچسبی است در مورد «ولی» و «ولایت» و «المعرفة و المعارف و المعترف و الجاهل» و نیز در مورد صوفی و متصوف و اهل سلوک (متصوفه و ملامتیه) و طالبان بهشت و آخرت، و فقرا و خدام و زهاد و عباد و متشبه، قلندریه و حشویه و نیز در مورد وحدت الوجود، معجزه و کرامت، سخن می‌راند.

۳۸ــ صرف فارسی منظوم و منثور.

۳۹ــ نظم متن ماته عوامل به فارسی.

۴۰ــ **الفوائد الضیائیه**، شرح کافیهٔ ابن حاجب در نحو (مشهور به شرح جامی).

۴۱ــ **دیوان قصاید و غزلیات** که در سالهای ۸۷۳ و ۸۸۵ هـ و ۸۹۶ تکمیل و اضافاتی به آن شده و جمع آوری آن به درخواست امیرعلی شیر بوده و در پایان دیوان قطعه ای از جامی است:

هست دیوان شعر من اکثر غزل عاشقان سودایی

یا فنون نصایح است و حکم منبعث از شعور و دانایی

ذکر دونان نیابی اندر آن کان بود نقد عمر فرسایی

مدح شاهان در آن به استدعا است نه زخوش خاطری و خودرایی

امتحان را اگر زسر تا پاش بروی صدره و فرود آیی

زان مدایح به خاطرت نرسد معنی حرص و آز پیمایی

هیچ جانب بود آن مدایح را درعقب قطعه تقاضایی

۴۲ــ مثنوی هفت اورنگ که حاوی هفت مثنوی است، در مقدمهٔ آن جامی گوید: چون این مثنویات هفتگانه به منزلهٔ هفت برادرند که از پشت پدرخامه واسطی نهاد و شکم مادر دوات چینی نژاد، به سعادت ولادت رسیده اند و از مطمورهٔ غیب متاع ظهور به معمورهٔ شهادت کشیده می‌شاید که به هفت اورنگ که به لغت فرس قدیم عبارت از هفت برادران که هفت کوکبند در جهت شمال ظاهر و بر حوالی دائر نامزد شدند:

این هفت سفینه در سخن یکرنگ اند

وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند

چون هفت برادران این چرخ بلند

نامی شده از زمین به هفت اورنگ اند

۴۳ــ اورنگ اول مثنوی سلسلة الذهب است، به وزن از مزاحفات خفیف مسدس (فاعلا تن مفاعلن فعلن).

دفتر اول را، در معارف و اخلاق، به نام سلطان حسین بایقراء منظوم ساخته و در این دفتر اصول عقاید اسلامی و مذهب اشعری را به درخواست فرزند خواجه عبیدالله احرار، که از مشایخ نقشبندیه است، یاد کرده، و سبب نامیدن مثنوی را به سلسلة الذهب، چنین گفته است:

آن نه رشتهٔ سلاسل ذهبست نام رشته بر آن نه از ادبست
بهر شیران بود سلاسل زر هر که شیر است، از آن نپیچد سر

دفتر دوم در معارف و اسرار عشق معنوی است و در آن از المجاز قنطرة الحقیقه سخنانی آورده و بیاناتی کرده. گویا آن را پس از بازگشت از سفر حج به سال ۸۹۰ ﻫ تألیف کرده است.

دفتر سوّم، مثنوی است که به نام سلطان بایزید دوم عثمانی نظم شده و در آن پادشاه را به عدل و روش کشورداری و رعیت پروری می‌خواند.

۴۴ــ اورنگ دوم، مثنوی سلامان و ابسال است بر وزن رمل مسدس محذوف، که به نام امیر یعقوب ترکمان آق قویونلو نظم کرده است.

۴۵ــ اورنگ سوم، مثنوی تحفة الاحرار است، به وزن سریع مدس مطوی، به شیوهٔ مخزن الاسرار و مطلع الانوار نظامی و امیرخسرو دهلوی. اسم آن به تبرک نام خواجه احرار است و دارای ۲۰ مقاله.

۴۶ــ اورنگ چهارم، مثنوی سبحة الابرار است به وزن رمل مسدس محذوف مجنون که در سال ۸۸۷ ﻫ نظم شده است.

۴۷ــ اورنگ پنجم، مثنوی یوسف و زلیخا است که منظومه‌ای است به وزن هزج مسدس محذوف. به سال ۸۸۸ ﻫ نظم شده و شور و سوز عشق و احساس مولانا جامی را تجسم کامل می‌بخشد.

۴۸ــ اورنگ ششم، مثنوی لیلی و مجنون است، به وزن هزج مسدس محذوف، و در سال ۸۸۹ ه در ۳۸۶۰ بیت، با سوز و شور عشق جامی نظم شده است.

۴۹ــ اورنگ هفتم، مثنوی **خردنامهٔ اسکندری** است، در نصایح حکمای یونانی به شیوهٔ سکندرنامهٔ حکیم نظامی، که جامی آن را به نام سلطان حسین بایقراء در ۸۹۰ ه به نظم کشیده.[1]

۱ــ مثنوی هفت اورنگ جامی، به تصحیح و مقدمهٔ مرتضی مدرس گیلانی، کتاب‌فروشی سعدی. نا گفته نماند که جامی به مثنوی شیوه ای نو بخشید و از آن لذت می‌برد، چنانچه گفته است:

کنون کرده‌ام پشت همت قوی	دهم مثنوی را لباس نوی
اگر چه روان‌بخش و جان‌پرور است	در اشعار نو، لذت دیگر است

کمال الدین بهزاد هروی

چنان که از اغلب اسناد و شواهد برمی‌آید، استاد کمال الدین بهزاد در سنهٔ ۸۵٤ق= ۱٤۵۰م در شهر هرات به دنیا آمد و در سنهٔ ۹٤۲ق= ۱۵٤۵م در هرات وفات یافته و در حوالی کوه مختار مدفون شده است.

به قول قاضی احمد پنجاه سال بعد از مرگ بهزاد آرامگاه او را پرنقش و نگار در حوالی کوه مختار هرات می‌نویسد. در این که محل تولد و پرورش وی هرات است اتفاق‌نظر وجود دارد، ولی راجع به محل دفن او احمد سهیلی ناشر گلستان هنر، و دوست محمد در دیباچهٔ مرقع بهرام میرزا، و دیگران، محل دفن او را مشهد یا تبریز گویند.

به قول قاضی احمد در گلستان هنر، کمال الدین بهزاد در کودکی یتیم مانده و استاد میرک نقاش که کتابدار سلطان حسین میرزا بود، تربیت و نگهداری او را به عهده گرفت. استاد میرک که به حفظ و تلاوت قرآن اشتغال ورزیده بود و خطاط و تذهیب کار بود، در نقاشی نیز دست داشت و سلطان حسین او را به منصب کتابداری تعیین کرده بود. به قول مؤلف حبیب السیر، خواجه میرک در علم تصویر و تذهیب ید طولایی داشت و اکثر کتیبه‌های ابنیه و عمارات و قبور بزرگان توسط وی نوشته می‌شد. و بهزادِ هنرمند و با استعداد، از هنر میرک بهره می‌گرفت. تربیت و توجه میرک از یک طرف و استعداد ذاتی بهزاد از جانب دیگر، و محیط هنردوست هرات، همه باعث آن شد که به‌زودی کار بهزاد به جایی رسد که به قول قاضی احمد قمی، تا صورت نقش بسته، همچو او مصوری کس در این روزگار ندیده[1].

بهزاد، علاوه بر درس گرفتن از استاد میرک، از راهنمایی و تشویق

۱ــ قاضی احمد قمی. گلستان هنر، ۱۳۳.

سایر هنرمندانی که به کتابخانه منسوب بودند و یا رفت و آمد می‌کردند، استفاده می‌کرد.

مصطفی عالی، منشی و مورخ و ادیب ترک، در مناقب هنروران به این اشاره می‌کند که وی شاگرد خاص پیر سیداحمد تبریزی بود.[۱]

جهانگیر، امپراطور مغول هند، نوهٔ بابر، که به بهزاد و آثارش علاقه‌مندی زیاد داشت، سبک کار بهزاد را دنبالهٔ سبک خلیل میرزای شاهرخی می‌داند.[۲]

امیرعلی شیرنوایی و شخص سلطان حسین بایقرا، با استعدادی که در بهزاد دیدند به حمایت او پرداختند و به دربار خویش وی را راه دادند. بهزاد هم با مینیاتور، نقاشی و حتی رسم کاریکاتورها، خاطر سلطان ارجمند هرات را شاد نگه می‌داشت.

زین‌الدین واصفی در کتاب بدایع الوقایع نقل می‌کند: «در زمان سلطان‌حسین به دربار او شخصی به نام امیربابا محمود که قیافهٔ غریب و صورت عجیب داشت به مجلس سلطان می‌آمد. امیربابا خیلی چاق و فربه بود ولی در عین حال خوش‌طبع و شیرین‌حرکات. بهزاد چون می‌دانست که سلطان به حرکات و خوش‌طبعی امیربابا علاقه‌مند است، همیشه رسمها و کاریکاتورهای او را می‌کشید که سلطان حسین به مجرد دیدن آن شاد و خندان می‌شد.[۳]

امیرعلی شیر نیز به بهزاد علاقه و محبت خاص داشت. نه تنها استعداد او را به عنوان یک نقاش و مینیاتوریست بزرگ تقدیر می‌کرد، بلکه او را به عنوان یک صوفی، عارف و شاعر ممتاز احترام می‌نمود و همیشه او

۱ــ مناقب هنروران، ص ٦٤ــ همچنین، کمال الدین بهزاد، قمر آریان، ۱۳٤۸، ص ۲۵.

۲ــ تزک جهانگیری، ترجمهٔ انگلیسی، ۱۱٦/۲.

۳ــ کمال الدین بهزاد، قمر آریان، ص ۲۸.

را به مجلس خود بار می‌داد و یا دیوانهای زیبای خطی استادان ادب و خود یا جامی را به او می‌داد تا مینیاتور کنند که امروز زیب موزه‌ها و کتابخانه های جهان است. گویند: «یک وقت صورتی درست کرده بود از امیرعلی شیر که در باغچه‌ای ایستاده بر عصای خویش تکیه کرده و طبقهای پرزر در پیش نهاده و باغ آگنده بود از گل‌ها و درختان. میرعلی شیر از دیدن آن صورت فوق العاده در اعجاب رفت و از حاضران خواست که هر یک نظر خویش را در آن باب بگویند و حاضران غالباً اظهار کردند: از کثرت شباهت ممکن و از این که اثر زیاده به طبیعت شباهت داشت، به اعجاب افتادیم.

بعضی اظهار کردند که از کثرت شباهت، نزدیک بوده است دست دراز کنند و از گلها و میوه‌های اشجار تصویر، بچینند! و خود میرعلی شیر گفت: نزدیک بود طبقهای زر را به حاضران مجلس نثار کنم. در هر حال از این تصویر، امیرعلی شیر به‌قدری تحت تأثیر لطف و زیبایی تصویر واقع شد که استاد بهزاد را اسب با زین و لجام و جامهٔ مناسب داد و اهل مجلس را هر کدام لباسهای فاخر انعام فرمود.[1]

به سبب چیره‌دستی بهزاد، سلطان حسین بایقرا او را لقب «مانی ثانی» داد. مقام بهزاد به اندازه‌ای به عنوان یک استاد چیره‌دست بالا گرفت، که حتّی بعد از سقوط شکوه تیموریان و آمدن و تسلط شیبانی خان که او نیز اهل ذوق، خطاط و مسلط به ترکی، فارسی و عربی بود و به شعر و ادب علاقه داشت، مقام بهزاد به همان حال سابق باقی ماند و بعد از سقوط و مرگ شیبانی خان به دست شاه اسماعیل صفوی، عزت بهزاد از هر عصر دیگری بیشتر شد و در تبریز که پایتخت آن وقت بود مقام

۱ــ بدایع الوقایع، ۲/۹۱۰.

والایی احراز کرد و رییس کتابخانه گردید.[۲] وی، دستگاه بزرگی را اداره می‌کرد و گویند که پادشاه صفوی آن‌قدر به استاد بهزاد علاقه‌مند بود که در هنگام جنگ با سلطان سلیم اول عثمانی (۹۲۰ هـ)، دائم برای وی دل‌نگرانی داشت. و گویند در بازگشت از جنگ چالدران اولین سؤالی که کرد راجع به بهزاد بود و سلامتی او[۱]. مؤلف حبیب‌السیر نیز گوید: «بهزاد منظور نظر سلاطین انام و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام» بود. به نوشتهٔ مناقب هنروران[۲] در کتابخانه یلدیز استانبول مینیاتوری هست که صورت استاد بهزاد را در اواخر عمر نشان می‌دهد. وقتی بهزاد پیر و زهیر شد، بیشتر به تربیت شاگردان مشغول شد. در کارگاه معروف تبریز به اصلاح کارهای شاگردان اهتمام می‌ورزید تا مشعل فروزان مینیاتور را که وی با ابتکارات زیاد شعله‌ور ساخته بود، توسط شاگردان خود برای همیشه در شرق زنده نگه دارد.

رفتن بهزاد به تبریز در سال ۹۱۹ ق= ۱۵۱۰ م که سال لشکرکشی شاه اسمعیل صفوی به هرات بود صورت گرفته است. شاه اسمعیل نیز مانند تیمور که بزرگان علم و هنر را از هر جا جمع و به سمرقند می‌فرستاد، استاد بهزاد، میرک، حاجی محمد، قاسم‌علی و سایر هنرمندان نامی هرات را به تبریز انتقال داد. بهزاد در تبریز به تربیت شاگردان ممتازی چون خواجه عبدالعزیز و استاد مظفرعلی پرداخت و به موجب فرمان ۲۸ جمادی‌الاول ۹۲۸ ق= ۱۵۲۳ م شاه اسمعیل صفوی، به «منصب استیفاء و کلانتری مردم کتابخانهٔ همایون و کاتبان و نقاشان و مُذهبان و جدول کشان و حلکاران (جلدکاران؟) و زرکوبان و لاجوردشویان و غیره، به عنوان

۲ــ همان جا، ۹۰۱.

۱ــ کمال‌الدین بهزاد، دکتر قمر آریان، ص ۲۹.

۲ــ مناقب هنروران، ۶۵ ــ ۶۷.

«مستوفی و تعهد کلانتری کتابخانه» رسید، و القاب او «نادرالعصر، قدوة المصورین و اسوة المذهبین، استاد کمال الدین بهزاد، شد».[3] بابر بهزاد را بزرگترین نقاش دورهٔ اسلامی نامیده و سایر مورخان شرقی و غربی او را به عنوان بزرگترین استاد مینیاتور جهان شرق شناخته اند.

چنان که در بالا ذکر شد، تربیت استاد بهزاد نخست زیر سرپرستی میرک نقاش که از اقارب بهزاد بود صورت گرفته، و توسط وی به نقاشی و رسامی راهنمایی گردیده است.

برخی، از شاگردی بهزاد نزد سیداحمد تبریزی نیز سخن گفته اند. سیداحمد تبریزی خود شاگرد استاد جهانگیر بخارایی بوده که او نیز شاگرد استادی به نام گونگ[1] بوده است. ولی آن چه مقام بهزاد را در برابر استادانش در عصر او از دیگران ممتاز می‌سازد، تحول و خلق تازه‌ای بود که در نقاشی و مینیاتور وارد کرد.

بعد از آن که به تبریز آمد، مکتب بغداد و تبریز را که تا آن زمان متداول بود منسوخ ساخت و سبک نوی در نقاشی پدید آورد که اکثر مصوران، در این تجدد هنری، از او پیروی کردند.[2]

پیش از او، نقاشان، چشم و ابرو و سایر مشخصات را متمایل به‌طرز چینی می‌ساختند و مجالس منقوشه به شیوهٔ چین آرایش می‌یافت. بهزاد اسلوب نقاشی را به طبیعت و زندگانی مردم زمان نزدیک ساخت و در نقاشی شبیه‌سازی را که تا آن زمان معمول نبود، مرسوم ساخت، و تصاویر اشخاص را چنان نقش می‌کرد که گویی زنده و جاندار است.[3]

۳ــ آرنولد، نقاش اسلامی، ص ۱۵ــ و گلستان هنر، ص ۱۳۵، و هنرعهد تیموریان، استاد حبیبی.

۱ــ مناقب هنروران، ص ۳۷.

۲ــ هنر عهد تیموریان، استاد حبیبی، ص ۵٤ ــ ۵۵.

←

از شاگردان معروف استاد بهزاد حیدرمیرزا مؤلف تاریخ رشیدی، قاسم‌علی نقاش، مقصود ملایوسف و به نوشتهٔ مجالس النفائس درویش محمد خراسانی می‌باشند.[۴] اینها شاگردان بهزاد در هرات بوده‌اند ولی به قرار روایت مصطفی عالی، قاضی احمد و دوست محمد، استاد بهزاد شاگردان زیادی را در دورهٔ صفوی نیز تربیت کرده که از آن جمله آقامیرک اصفهانی است که با میرک نقاش هروی، استاد بهزاد، نباید اشتباه شود. نام میرک جلال‌الدین حسنی بود. به‌علاوه، دوست محمد، مظفرعلی نقاش و سلطان محمد تبریزی و چند تن دیگر از شاگردان، طرز کار و روش جدید بهزاد را به بخارا و هند منتقل ساختند.

استاد بهزاد، شهرت و بزرگی را، برخلاف اکثر استادان چیره‌دست، در زمان حیات خویش به‌دست آورد. وی از جانب همه عزت و احترام می‌شد و سلطان او را «مانی ثانی» می‌نامید و تمام بزرگان همعصر او چون علی‌شیر، خواندمیر، بابر و همه او را در آثار خویش به عزت و احترام یاد کرده‌اند و چون بهزاد شهرت زیادی داشت و آثار و مینیاتورهای او را همه با اشتیاق جمع می‌کردند، از آن‌رو، برای فروش و کسب ثروت، آثار بهزاد را سایر استادان و نقاشان و مینیاتورسازان تقلید کرده به نام بهزاد هر جا می‌فروختند. از آن‌رو آثار زیادی به نام بهزاد معرفی شده و حالا محققان و بهزادشناسان، نظر به سوابق و اسناد تاریخی و سبک بهزاد، مشغول تحقیقند تا اصل کار بهزاد را از بدلها جدا نمایند. در یک نمایشگاه هنر ایران، در سال ۱۹۳۱ میلادی، در لندن، آثار زیادی که منسوب به بهزاد بود جمع شد، و اهمیت توجه به تحقیق در مورد آثار بهزاد را بیشتر

۳ــ احمد سهیلی ــ مقدمه گلستان هنر ۴۰.

۴ــ مجالس النفائس، ص ۱۵۴.

ساخت. و حالا تا اندازه‌ای روشن شده است که کدام اثر بدون شک و تردید از آثار بهزاد است. دستهٔ دوم آثاری است که منسوب به بهزاد است ولی امضای استاد در آن نیست و در سبک و رنگ‌آمیزی با آثار او فرق دارد. یا این که دارای امضا است، یا به کار بعضی از شاگردان ماهر و پیرو نزدیک استاد شباهت دارد. بدین‌سان، اختلاف به‌وجود می‌آید. می‌توان حدس زد که بسیاری از نقاشیها را خود استاد طرح‌ریزی کرده و به شاگردان خود در هرات و یا تبریز برای تکمیل سپرده است که این آثار هم به خود استاد و هم به شاگردانش می‌تواند منسوب شود. و یا دسته‌ای دیگر از آثار که شاگردانش آنها را طرح‌ریزی کرده‌اند و استاد اصلاح و تکمیل نموده و به شیوهٔ خود درآورده است که مشکل می‌توان آنها را از آثار اصلی بهزاد جدا کرد.

مینیاتور دولابی آن دوره که اکنون به دولت ایران تعلق دارد، دارای منظرهٔ باغ و تصاویر متعدد است. در گوشهٔ راست، در سمت پائین تصویر، دو زن است که کتاب کوچک در دست دارند و روی آن کتاب به خط بسیار ریز نوشته شده: «تصویر سلطان حسین میرزا، عمل بهزاد».

مینیاتور ناتمام دیگری که تقریباً مثنای کامل منظرهٔ قسمت چپ آن مینیاتور دولابی می‌باشد، در یک مجموعهٔ شخصی است.

در مجموعهٔ نفیس کورکیان در نیویورک، صفحاتی است که در یکی از آنها تصویر مدوری است که پیرزن و جوانی را در دامنهٔ کوهی بر کنار وادی نشان می‌دهد و امضای بهزاد دارد.[۱] همچنین، تصویر شاه طهماسب صفوی بالای درخت، دارای امضاء «پیر غلام بهزاد» در موزه لوور، از او می‌باشد[۲]. کتاب هفت‌پیکر نظامی موزهٔ متروپولیتین نیویورک،

۱ــ سروی هنر ایران، ج ۵، تابلو ۸۸۵.

۲ــ ساکسیان، مینیاتور ایران در قرن ۱۱ ــ ۱۷، تابلوی ۷۵، پاریس، ۱۹۲۹.

که بهترین صور و اشکال بدیع زیبا و مناظر ممتاز شکار، و منسوب به بهزاد است با دو تصویر نسخهٔ خطی خمسهٔ نظامی (کتابت ۹۰۰ ق ـ ۱۳۹۳ م) منسوب به روح‌الله میرک، نقاش و استاد بهزاد است.[۳]

مینیاتوری، در یک نسخهٔ بوستان خطی که در ماه رجب سال ۸۹۳ هجری به خط سلطان‌علی کاتب در هرات، جهت سلطان حسین بایقراء کتابت شده است، و یاری تذهیب کار، آن را تذهیب کرده است. در دو مینیاتور این نسخه، خط و نشان بهزاد به وضوح آمده است. در دو مینیاتور دیگر نیز چنین نشانی هست که شکی در اصلیت و تعلق آن به استاد هرات باقی می‌گذارد. این مینیاتورها، نمونهٔ سبک و شیوه و مکتب بهزاد در هرات، و در عهد سلطان حسین بایقراء، حامی و مشوق بهزاد، است[۱]. و نیز مینیاتورهایی در یک نسخه، در خمسهٔ میرعلی شیرنوایی متعلق به سال ۸۹۰ هـ هست که برای بدیع الزمان میرزا پسر سلطان‌حسین بایقراء تحریر شده، و از این خمسه چهار کتابش در کتابخانهٔ بودلیان است و یک کتاب هم در کتابخانهٔ جان رایلندز در منچستر[۲]. در میان مینیاتورهای این کتاب، لااقل دو تصویز آن (یکی که صورت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را با اصحاب کرام نشان می‌دهد، و دیگری که صوفیان را در صحرا نشان می‌دهد) به سبک و شیوهٔ بهزاد است. همچنین چهار مینیاتور در مجموعهٔ خمسهٔ امیرخسرو دهلوی که در سال (۸۹۰ هـ) به خط محمد بن اظهر کتابت شده، و مینیاتورهای خمسهٔ نظامی که اصل آن به سال ۸۳۶ هـ کتابت شده و بعد تصاویری بدان افزوده شده، از آثار اواخر عمر بهزاد قلمداد شده است. غیر از این آثار که مدققین آن را کار بهزاد می‌دانند، آثار

۳ــ صنایع ایران، ص ۱۰۸ــ همچنین هنر عهد تیموریان، استاد حبیبی، ص ۵۶.

۱ــ کمال‌الدین بهزاد، قمر آریان، ص ٤٤ ــ ٤٨.

2- Manchester, Bib John Rylands

دیگری نیز از قبیل طرح صورت سلطان حسین بایقرا که ناتمام است، و متعلق به کلکسیون کارتیه[3] در پاریس می‌باشد، و سه مینیاتور نسخهٔ گلستان سعدی ۸۹۱ ه که به خط علی کاتب است، و یک مینیاتور با امضای «العبد بهزاد» و متعلق به کلکسیون م. روتشیلد[4] و تصویر سعدی با جوان کاشغری، و سه تصویر از مرغان و پرندگان متعلق به دیوان غزلیات امیرشاهی سبزواری مربوط به[5] کتابخانهٔ ملی پاریس، و ۱۲ مینیاتور برای نسخهٔ ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی که در ۸۷۲ ه توسط شیرعلی کاتب برای سلطان حسین بایقرا کتابت شده و متعلق به مجموعهٔ دانشگاه جانزهاپکینز امریکا است که اینها همه به نام بهزاد و منسوب به او است، ولی اتفاق کامل در مورد آنها وجود ندارد.

بعضی از آثاری که به بهزاد نسبت داده‌اند، ولی از آنها چیزی در دست نیست، عبارت است از: خمسهٔ نظامی که به خط غبار از طرف مولانا شاه محمود نیشابوری جهت کتابخانهٔ شاه طهماسب تحریر شده بود و بهزاد آن را مصور کرده بود. همچنین تیمورنامهٔ هاتفی که گفته‌اند سلطان‌علی مشهدی آن را کتابت و بهزاد مینیاتور کرده است. همچنین مرقعی که خواندمیر مؤلف حبیب‌السیر مقدمه‌ای بر آن نوشته و تصاویری در آن به قلم بهزاد است که خواندمیر او را «استاد هنروران عالم» و «بهزاد یگانهٔ زمانه» خوانده است ولی این اثر معلوم نیست کجا و در دست کیست.

خصوصیات سبک بهزاد:

کسانی که در شناسایی آثار هنری ذوق و بهره‌ای دارند، خصایص

3- Cool of Cartier, Pais

4- Maurie Ede Roth schild, Paris.

5- Bib National Smppl. Paris 1955.

کار این استاد چیره‌دست را چنین توصیف می‌کنند.[1]

۱ــ درستی و دقت کامل در خطوط تصاویر.

۲ــ نمایاندن حالت چهره و قیافهٔ اشخاص به طرزی شگفت‌آور، زنده و مجسم.

۳ــ ظرافت و چشمگیری مناظر طبیعی و تجسم اصیل ابر و آسمان و سیارات و نور خورشید.

٤ــ رنگ آمیزیهای تیره نه شاد، مانند سرمه‌ای، سبز کمرنگ، فیروزه‌ای و لاجوردی، زیتونی و قهوه‌ای، نقره و طلاکاری که در سابق رواج نداشت، و اگر داشت به شیوه و سبک بهزاد نبود.

۵ــ تغییر قیافه‌های مغولی و چینی به قیافهٔ خراسانی.

٦ــ ریزه‌کاری در تجسم طبیعت، انسان، عمارات، فرش، لباس، کتاب و مجالس عشقی، رسمی و صوفیانه.

۷ــ چون بهزاد علاوه بر آنکه نقاش ماهر و چیره‌دستی بود صوفی و شاعر با استعدادی نیز بود، هر آنچه را که علی شیر از راه ذکاء و ادراک می‌دانست و شرح می‌کرد، و آن چه را جامی از راه شعر و تصوف می‌فهمید و انشاء می‌کرد، استاد کمال‌الدین بهزاد از راه مینیاتور و نقاشی مجسم می‌ساخت زیرا احساس و عواطف عارفانهٔ او کمتر از علی شیر و جامی نبود. بهزاد همهٔ حقایق زندگی و جمال کائنات را چنان که سعدی می‌گفت:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

در نالهٔ پرندگان، رخشندگی گلها و شکوفه‌ها، خروش و مستی

۱ــ هنر عهد تیموریان، استاد حبیبی، ص ٥٦ ــ ۵۷ــ همچنین صنایع ایران، ص ۱۰۷ و ۱۷۱.

نهرها و جویباران، جمال و طنازی مهرویان، رقص و سماع صوفیان و درویشان چنان که سنایی، مولوی و عطار در شعر می‌سرودند، در تصاویر خویش مجسم می‌ساخت و با نگاه تیزبین، ادراک روشن، اعجاز قلم و رنگ و مویهٔ نقاشی خویش، احساس درونی خود را به عنوان شاهکارهای جاودانی به جهان تقدیم می‌کرد.

بهزاد ناموزونی نقاشی و مینیاتورهای سابق تبریز، اصفهان، چین و هند را که در خراسان رواج داشت آهنگی زیبنده‌تر و خاص بخشید و ارتباط انسان و حیوان را با کمال و جمال طبیعت به نحو احسن مجسم گردانید. باید دریافت که نقاشان خراسان قبل از بهزاد آنچه را در محیط و اطراف خود می‌دیدند ترسیم می‌کردند، ولی نقاش مبتکر عهد رنسانس هرات، یعنی استاد کمال‌الدین بهزاد، تجلی روحی و قلبی را با عشق ملکوتی به تابلوها عجین ساخت که تأثیر آن بیشتر از نقاشیهای دیگران بود. این است که مقام و منزلت بهزاد را بر نوابغ رنسانس غرب و استادان شرق برتری می‌بخشد، چنانکه سر تامس آرنولد عقیده دارد که بهزاد باید از میکل آنژ و رافائل بیشتر ستایش شود، زیرا آن دو استاد بزرگ در محیطی می‌زیستند که مذهب و جامعه خریدار و مشوق هنر و چیره‌دستیشان بود، ولی بهزاد در محیط کاملاً مذهبی و صوفیانهٔ اسلام بزرگ شده بود که مینیاتور و نقاشی از انسان و جاندار را اجازه نمی‌داد. ولی چنان که عارفان و صوفیان اسلامی از اصول و پرنسیپهای معمول مذهب بیرون شده، خداوندگار را در فضای وسیع‌تری جستجو و پرستش می‌کردند، بهزاد نیز زیبایی و اعجاز کائنات و خلقت را جزو عبادت و نیایش مذهبی خویش دانسته و می‌خواست عظمت خلقت را به حالت زیباتری در تابلوهای ارزنده و استادانهٔ خویش تجسم بخشد. نه تنها سلطان حسین و علی شیر شیفتهٔ کار و استادی بهزاد بودند، بلکه چنانکه گفتیم، شیبانی خان ازبک

و شاه اسماعیل صفوی و شاه طهماسب نیز شیفتهٔ قدرت استادی بهزاد بودند و از وی قدردانی می‌کردند.

ظهیرالدین بابر و همایون، پسرش، و جهانگیر نوادهٔ همایون، همه دلدادهٔ کار بهزاد بودند و بابر در تزک خویش از این استاد که شخصاً در هرات او را دیده بود، سخن می‌گویند، و امپراطور همایون فرزند بابر، که بعد از شکست خود از شیر شاه افغان در هند، به دربار صفویان پناه برد، به مکتب و تابلوهای بهزاد مانند پدر خویش گروید و بعد از مرگ شیرشاه سوری و بازگشت همایون به سلطنت هند، از جانب او و اولادش سبک و مکتب بهزاد در هنر رواج گرفت. چنان که در بالا گفته شد، بهزاد، سوز و شور خاص به تابلوهای خویش بخشوده بود که نظیر آن در تابلوهای قبل از بهزاد و یا بعد از او دیده نمی‌شود. آن کس که یوسف و زلیخای نظامی را که زادهٔ عشق ناکام آن شاعر بزرگ بود بخواند، و یا کسانی که یوسف و زلیخای مولانا نورالدین جامی را خوانده باشند و در همین حال با جهان عرفان و تصوف آشنا باشند، با نگاهی به یک تابلو بهزاد که در ۱۴۸۸ کشیده و در کتابخانهٔ قاهره محفوظ است، درمی‌یابند که قدرت کار و مینیاتورسازی بهزاد در این داستان تا چه پایه جالب و پرشکوه است، و چگونه در خانهٔ هفتم که یوسف می‌خواهد به آرزوی عشق آتشین زلیخا تسلیم شود، عشق بزرگتر آسمانی او را تکان و هشدار می‌دهد و یوسف خود را از چنگ زلیخا می‌رهاند. فقط قلم سحر پرداز بهزاد توانسته است این صحنهٔ سوزان را در حد اعلا مجسم سازد.

در تابلو لیلی و مجنون، که تحت تأثیر خمسهٔ نظامی در سال ۱۳۹۰ م توسط بهزاد کشیده شده، به سبک نیووژن، حالت لطیف و سوزان دو دلباخته را ـــ که در حقیقت حال دردناک و عاشقانهٔ خود حکیم نظامی است که عاشق دختر دهاتی قبچاق به نام آفاق بود و آفاق در جوانی مرده

بود و نظامی را تا زنده بود به عشق خود می‌سوزاند، ــ مجسم می‌سازد و آن را در مدرسهٔ لیلی و مجنون با استادی و چیره‌دستی بسیار ترسیم کرده است. بهزاد با قدرتی که دارد، از یک طرف صحنهٔ مدرسه را به صحنهٔ عشق سوزان تبدیل کرده، و در همین حال سوز و شور عاشقانهٔ استاد نظامی را که در شعر و گفتار او موجود است، در تابلو به حد اعلا مجسم ساخته است. همچنین تابلو ملاقات شیرین و خسرو در قصر ارمنستان که خمسهٔ امیرخسرو آن را شرح کرده و بهزاد در سال ۱۴۸۵ م[۱] آن را رسم کرده، کمتر از تابلو لیلی و مجنون او نیست. در این تابلو، جمال و حسن معصومانهٔ شیرین، حیا و نزاکت و در عین حال تمنای خسرو در برابر آن مه پیکر طناز، با کمال استادی رسم گردیده است. بهزاد آن قسمت از داستان خسرو وشیرین امیرخسرو را انتخاب کرده که خسرو بعد از انتظار زیاد به ملاقات شیرین نایل می‌شود. این داستان را قبل از اسلام، در زمان ساسانیان، در قرون وسطی، همه می‌شناختند و می‌دانستند که فرهاد و خسرو هر دو عاشق شیرین، شاهدخت ارمنی بوده‌اند. فرهاد کوهکن در برابر کندن جوی شیر برای گوسفندان شیرین، و ترسیم مجسمهٔ زیبای دلداده‌اش بر کوه بیستون، وعدهٔ وصل گرفت و شرط را انجام داد. چون خسرو دانست که فرهاد با قدرت سوزان عشق، این شرط مشکل را انجام داده و به وصل می‌رسد، به دروغ به فرهاد اطلاع داد که شیرین خودکشی کرده است. فرهاد که طاقت شنیدن این خبر را نداشت با فرود آوردن تیشه بر سر، جان به حق سپرد، و این بیت شاعر این صحنه را مجسم می‌سازد:

حمایل کرد خسرو دست خود بر گردن شیرین
مگر میل حنابندی زخون کوهکن دارد

۱ــ این تابلو در کتابخانهٔ چستربیتی Chester Beaty Library است.

و یا:

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد
شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد

براستی که تابلو بهزاد تمام داستان پرسوز و عاشقانهٔ خسرو و شیرین را با استادی تمام مجسم می‌سازد. همچنین تابلو دیگر بهزاد چون جنگ دارا و اسکندر و مجلس سلطان و لشکرکشیهای او که در ۱۴۹۰ م کشیده شده و در کتابخانهٔ لندن و قاهره موجود است نمونه ای از شاهکارهای این نقاش و مینیاتوریست بزرگ هرات است. همچنین مینیاتورهای بوستان کتابخانهٔ مصر، هنر بهزاد را در اوج کمال نشان می‌دهد و بوستان مذکور دارای شش تصویر به تاریخ ۸۹۳ق= ۱۴۸۸ م است که چهار تای آن به امضای بهزاد است[۱]. این نسخه را سلطان‌علی برای سلطان‌حسین بایقرا در هرات نوشت و بهزاد نقاشی کرد و امضاء نمود. همچنین شش مینیاتور دوصفحه ای را که در حاشیهٔ آنها تصاویر جهانگیر است، کار بهزاد محسوب می‌کنند، و خطاط آن شیرعلی است که در سنهٔ ۸۷۲ هـ ق= ۱۴۶۷ م آنرا نوشته است. و نیز صفحه ای از دیوان جامی است که در آن درویشان در حال رقص و سماع دیده می‌شوند و استادی بهزاد از آن هویداست.

سلامان و ابسال مولانا جامی، از طرف سلطان‌علی خوشنویس استنساخ و نقاشیهای آن به دست خود استاد بهزاد با مینیاتورسازیهای ممتاز و زرنگاریهای حواشی کتاب صورت گرفته است. چون استاد بهزاد و مولانا جامی دوست نزدیک و رفیق بودند، استاد بهزاد تمام مهارت خود را در این تصاویر به خرج داده و برسم یادگار، آن را به مولانا جامی اهداء کرده است[۲]. مرقعات یا بهارستان بهزاد که مجالس سلطان حسین بایقرا را به

۱ــ ریچارد فرای، میراث ایران، ص ۲۴۷، ترجمه و طبع تهران، ۱۳۴۴.
۲ــ مجلهٔ کابل، سال اوّل، شمارهٔ ۳۴/۵/۷۵.

صورتهای گوناگونی نقاشی کرده و از آن گنجینهٔ گرانبها چهل مرقع، که یک طرف کار استاد بهزاد و طرف دیگر خطاطی خطاطان معروف آن عهد را شامل بود، در زمرهٔ کتاب نایب السلطنه مرحوم نصرالله‌خان بود، که به دست مسیو فوشهٔ فرانسوی افتاد، و وی آن را به موزهٔ لوور پاریس هدیه نمود. بهزاد تا وقتی که زنده بود کار می‌کرد و شاگرد تربیت می‌نمود. چنان که از شاگردان او مظفرعلی، عبدالعزیز، آقامیرک، حاجی محمد و قاسم‌علی، شهرت دارند. استاد در ۹۴۲ ه وفات یافت و در حوالی کوه مختار در آرامگاه پرنقش و نگاری مدفون شد. ولی سبک، کار و نام بزرگ او تا ابد زنده خواهد بود.[۱]

۱ـ اگرچه دوست محمد در دیباچهٔ مرقع بهرام‌میرزا، قبر بهزاد را تبریز گفته، ولی قاضی احمد که به فاصلهٔ کمی از مرگ بهزاد می‌زیست، قبر او را در حوالی کوه مختار دیده است که حالا هم موجود است.

گاهنامهٔ خاندان تیموری

۱ــ امیرتیمور

دورهٔ تیمور از ۱۳۶۸ م تا ۱۴۹۵ م دوام کرد. اجداد تیمور با اجداد چنگیز خویشاوندی و قرابت داشته و از یک نژاد بودند. وی نخست در خدمت جغتای خان سیورقاتمیش بود و به رتبهٔ وزارت رسید، قدرت را از وی گرفت و به فتوحات و کشورگشائی و قتل و غارت افغانستان، خراسان، شرق میانه و روم و هند پرداخت، و سپاهیی دلیر و شجاع و در عین حال ظالم و سفاک بود.

تیمور شکست فاحشی به تقتامیش خان مغول در «گولدن هورد» روسیه وارد کرد، بغداد و بین النهرین را تصرف کرد و سلطان روم بایزید ایلدرم را در جنگ انقره شکست داد و او را اسیر گرفت و در فتح هند، نزدیک دهلی، یکصدهزار اسیر را قتل عام نمود. تیمور در حالی که آمادگی فتح چین را داشت در ماوراءالنهر به سن ۸۱ سالگی درگذشت و در ۱۴۰۵ م در محل گور امیر، در سمرقند، دفن شد.

۲ــ شاهرخ

شاهرخ (۱۴۰۵ م ــ ۱۴۴۸ م) پسر چهارم تیمور، سلسلهٔ خراسانی تیموریان را در هرات بنا گذاشت. دانشمندان، شعراء و هنرمندان زیادی را

به دور خود جمع کرد و مسجد گوهرشاد را در مشهد بنا نمود قلعهٔ اختیارالدین را که تیمور ویران کرده بود، و همچنین شهر مرو را دوباره آباد کرد. باقره یوسف معروف، رییس ترکمنهای قره قویونلو، امرای مستقل آذربایجان، شیروان و شمال ایران، جنگید، و اولاد قره‌یوسف به شاهرخ تسلیم و باج گذار وی شدند.

۳ــ الغ بیک

الغ بیک (۱٤۲۰م ــ ۱٤٤۹م)، پسر شاهرخ، عالم و منجم بود و رصدخانهٔ بزرگی در سمرقند بنا نهاد و تقویم سال شمسی تهیه کرد. وی به دست پسر خود عبداللطیف کشته شد.

٤ــ سلطان ابوسعید

سلطان ابوسعید (۱٤٦۲م ــ ۱٤٦۹م) آخرین پادشاه سلسله تیموری بود که ابتدا سمرقند را تصرف نمود و عبداللطیف پسر الغ بیک را شکست داد. در زمان «اوزون حسن»، رییس ترکمانان آق قویونلو، در آذربایجان، مرد مقتدری بود که ابوسعید خواست با او بجنگد، ولی در جنگ مغلوب شد و اوزون حسن ابوسعید را به دست یادگار میرزا پسر شاهرخ و گوهرشاد داد، تا به خونخواهی گوهرشاد، او را به قتل رساند.

۵ــ سلطان حسین بایقرا

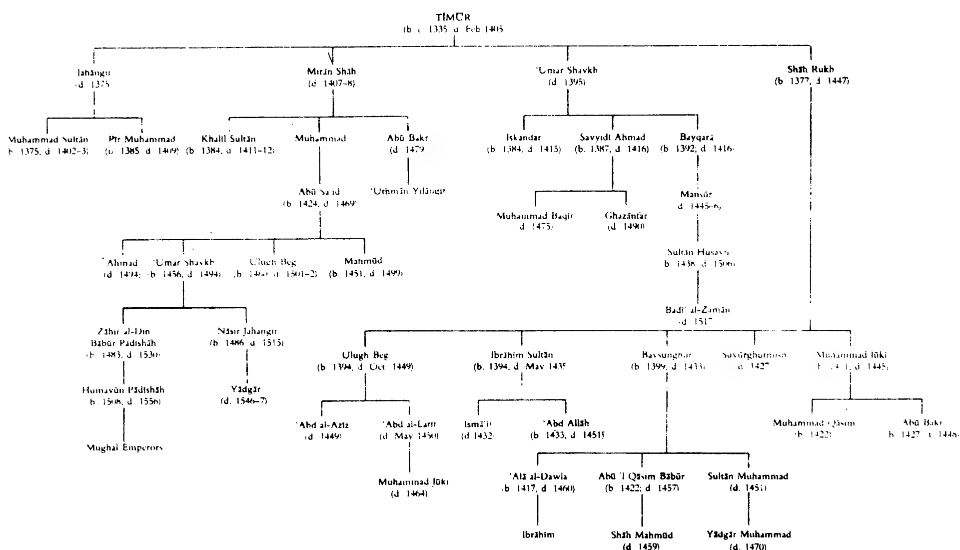
سلطان حسین (۸۷۲ﻫ ــ ۹۱۱ﻫ) در خراسان، گرگان و ماوراءالنهر حکومت کرد، و هرات پایتخت او، چراغ پرنور مدنیت آن دوره بود. وی مردی ادیب و شاعر بود و در شعر فارسی «حسینی» تخلص می‌کرد و جامی و علی شیر او را می‌ستودند و در مدح وی اشعار فراوان دارند. کتاب

مجالس العشاق را بدو منسوب دانند.

سلطنت تیموریان هند

بابر (۱۵۰۵ م)، پسر عمر شیخ میرزا، پسر ابوسعید، که از نسل پنجم تیمور بود در ۱۲ سالگی بعد از مرگ پدر در فرغانه پادشاه شد ولی در کشمکش با کاکاها و مدعیان امارت، فرغانه و سمرقند را از دست داد و به کابل آمد و پادشاه شد و به سلطان حسین بایقرا و مردان دربار او حرمت و اخلاص داشت و شکوه علمی هرات را در کابل بنیان گذاشت و بعد از فتح دهلی و شکست شاهنشاه افغانی هند، ابراهیم لودی (۱۵۲۶ = ۱۷۶۱ م)، امپراطور هند شد و اعقاب او همایون، عسکری هندال، جلال الدین اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگ زیب، از شاهان مقتدر بودند، و تا حدود سه قرن در هند سلطنت کردند و بعد از اورنگ زیب، اروپاییها در هند رخنه کردند و سلطنت مغولی هند منقرض گردید.

سلسله نسب تیمور



فهرست مآخذ

۱ــ **ظفرنامه**، تاریخ عمومی مفصل ایران در دورهٔ تیموریان، مولانا شرف الدین علی یزدی، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، دو جلد، تهران.

۲ــ **جامی**، متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منثور خاتم الشعراء، نورالدین عبدالرحمن جامی، تألیف علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۰.

۳ــ **اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا اسمعیل صفوی**، گردآورنده عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳٤۱.

٤ــ **شرفنامه**، خواجه عبدالله مروارید، به تصحیح و مقدمه و تعلیق استاد مایل هروی، ۱۳۵۷.

۵ــ مثنوی **هفت اورنگ** جامی، به تصحیح و مقدمهٔ مرتضی مدرس گیلانی، کتابفروشی سعدی.

٦ــ **احسن التواریخ**، تألیف حسن روملو، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳٤۹.

۷ــ **حبیب السیر**، تألیف خواندمیر.

۸ــ **روضة الجنات فی اوصاف مدینة هرات**، به قلم معین الدین اسفزاری.

۹ــ **هنر عهد تیموریان**، تألیف استاد عبدالحی حبیبی، تهران، چاپ بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۵.

۱۰ــ **دیوان کامل جامی**، ویراستهٔ هاشم رضی، تهران.

۱۱ــ جامی، علی اصغر حکمت، تهران.

۱۲ــ روضات الجنات، سیدمحمد کاظم امام.
۱۳ــ **زندگی شگفت‌آور تیمور**، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران.
۱٤ــ **کمال‌الدین بهزاد**، تألیف قمر آریان، تهران.
۱۵ــ **تاریخ ادبیات ایران**، تألیف پروفسور ادوارد براون، جلد سوم، کیمبریج، ۱۹٦۹.
۱٦ــ **نقاشی ایران** (قرن ۱۵)، تألیف ملک راج آنانند، بمبئی، ۱۹۷۷.
۱۷ــ **نقاشی در اسلام**، تألیف سر تامس آرنولد.
۱۸ــ **تزک بابری**، ظهیرالدین بابر، چاپ غازان ۱۸۵۷، و چاپ پاریس ۱۸۷۱، ترجمۀ انگلیسی جان لیدن و ارسکی لندن ۱۸۲٦، ترجمه فارسی ۱۳۰۸ میرزا محمدملک، بمبئی.
۱۹ــ **تاریخ فرشته**، تألیف محمدقاسم فرشته.
۲۰ــ **بیوگرافی امیرعلی شیرنوایی**، ۱۸٦۱، مؤلف بنس، ژورنال ایشیاتیک.
۲۱ــ هنر و مردم، شمارۀ ۱۷۵ و ۱۸۲، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
۲۲ــ **مطلع السعدین**، تألیف عبدالرزاق سمرقندی.
۲۳ــ **روضة الصفا**، تألیف سیدمحمد میرخواند.
۲٤ــ **تاریخ مجمل فصیحی**، احمد جلال خوافی.
۲۵ــ **بدایع الوقایع**، تألیف زین الدین واصفی.
۲٦ــ **خلعت هنروران**، دوست محمد.
۲۷ــ **تاریخ رشیدی**، تألیف میرزاحیدر.
۲۸ــ **تذکرۀ خوش‌نویسان و نقاشان**، قاضی احمد.
۲۹ــ **تحف خطاطان**، سعدالدین.
۳۰ــ **خط و خطاطان**، اصفهانی.
۳۱ــ **احوال و آثار خوشنویسان**، مهدی بیانی.
۳۲ــ **تاریخ ادبیات ایران**، استاد ذبیح‌الله صفا، دانشگاه تهران، ۱۹۷۷.
۳۳ــ **گزیدۀ تاریخ بیهقی**، دکتر محمد دبیرسیاقی.
۳٤ــ **گذشته و حاضر ایران**، دانلد ویلبر.

۳۵ــ **میرعلی شیرنوایی**، تألیف یعقوب واحدی.
۳۶ــ **رشحات**، تألیف صفی الدین علی.
۳۷ــ مثنوی **هفت اورنگ جامی**، با مقدمه و تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، کتابفروشی سعدی.
۳۸ــ **گلستان هنر**، قاضی احمد قمی.
۳۹ــ **مینیاتور ایران در قرن ۱۱ ــ ۱۷**، ساکسیان، پاریس، ۱۹۲۹.
۴۰ــ **میراث ایران**، ریچارد فرای، ترجمه و طبع تهران، ۱۳۴۴.
۴۱ــ **مجلهٔ کابل**، سال اول، شمارهٔ ۷ ــ ۵ ــ ۱۳۳۴.
۴۲ــ **تزک جهانگیری یا جهانگیرنامه**، جهانگیر.
۴۳ــ **دیباچهٔ مرقع بهرام میرزا**، دوست محمد هروی.
۴۴ــ **تاریخچهٔ هنر و نقاشی ایران در دورهٔ اسلامی**، تألیف رضوی کیوان.
۴۵ــ **تحفهٔ سامی**، سام میرزای صفوی.
۴۶ــ **کتابخانه های ایران پیش از اسلام**، عبدالعزیز جواهرالکلام.
۴۷ــ **مجالس النفایس**، امیرعلی شیرنوایی.
۴۸ــ **دانشوران خراسان**، غلام رضا ریاض.
۴۹ــ **ذکر برخی از خوشنویسان و هنرمندان**، فکری سلجوقی هروی.
۵۰ــ **تاریخ تذکره های فارسی**، احمد گلچین معانی.
۵۱ــ **شاهکارهای هنر ایران**، استاد پرویز ناتل خانلری.
۵۲ــ **مجمع التواریخ**، حافظ ابرو.
۵۳ــ **ریاض الشعراء**، واله داغستانی.
۵۴ــ **خمسة المتحیرین**، امیرعلی شیرنوایی، ترجمهٔ محمد نخجوانی.
۵۵ــ **تذهیب، نقاشی و نقاشان هند و ایران و ترکیه**، تألیف دکتر مارتن.
۵۶ــ **شعر فارسی در عهد شاهرخ**، تألیف دکتر احسان یارشاطر.
۵۷ــ **تیمور لنگ یا زمزمه انداز زمین**، مؤلف هارولد لمب، نیویورک، ۱۹۳۰.
۵۸ــ و یادداشتهای مختلف دیگر.

«تعلیقات»

آق قویونلو: سلسله ای که توسط ابوالنصر حسن بیک آق قویونلو تأسیس شد. حدود حکومت آنها در آذربایجان، قفقاز و دیاربکر بود. و همین شخص تا حدود مغرب و جنوب ایران این قلمرو را گسترش داد. این سلسله در ۹۲۰ هـ . ق توسط شاه اسمعیل صفوی سرنگون شد. پادشاهان نامی این سلسله عبارتند از ۱ــ ابوالصنر حسن بیک مشهور به اوزون حسن، ۲ــ سلطان خلیل، ۳ــ یعقوب.

آقامیرک اصفهانی: از نقاشان نامی دورهٔ صفوی که شاگرد کمال الدین بهزاد بود، از آثار مشهور وی پردهٔ «مجنون در میان وحوش است».

ابن عربی: از بزرگان صوفیه و نام وی محیی الدین ابوبکر محمدبن علی حاتمی طائی مالکی اندلسی متولد ۵۶۰ هـ ش و متوفی ۶۳۸ هـ . ق از آثار مُهمش فتوحات المکیه، فصوص الحِکم، تاج الرسائل و کتاب العظمة می‌باشد.

ابن فارض: شرف الدین ابوحفص عمر ابن علی متولد ۵۷۶، متوفی ۶۳۲ هـ . ق، شاعر و صوفی مشهور عرب. از آثارش، دیوان شعر، قصائد تائیه ی صغری، تائیه ی کبری، فائیه و یائیه است. بر آثارش شروح متعددی نوشته اند.

اورنگ زیب: از سلسلهٔ تیموریان هند، معروف ترین پادشاه گورکانی هند که در عهد شاه جهان حاکم قسمت تسخیر شده دکن بود. وی پادشاهی هند را به اوج عظمت رسانید.

ایلدرم بایزید: از سلاطین آل عثمان، که آسیای صغیر را تسخیر کرد. وی به دست تیمورلنگ در آنقره مغلوب و اسیر وی شد.

ادوارد براون: شرق شناس و محقق نامی انگلیسی که آثار مهّمی دربارهٔ ایران نوشته از

آن جمله تاریخ ادبی ایران و یکسال در میان ایرانیان.

اکسوس: نام باستانی رودخانه جیحون

اندوس: نام رودخانه سیحون

اولجه، الجه: مال و جنس و اسیری که پس از تاخت و تاز و غارت از دشمنی گیرند، چپاول

اراوا: (هریوا) صورت تلفظ اوستایی هرات

بابریان: نام سلسلهٔ گورکانی یا امپراتوری مغول هند می‌باشد.

بغاوت: طغیان، سرکشی

تایبادی شیخ زین الدین ابوبکر: عارف مشهور که شاگرد نظام‌الدین هروی بوده، وی تحت تأثیر شیخ الاسلام احمد جامی بوده ولی گویند در راه سفر به مکه با خواجه حافظ در شیراز ملاقاتی داشته و او را از غوغای طاعنان رهایی بخشیده است.

جلایر، سلطان احمد: یکی از پادشاهان جلایری یا ایلکانیان که از ۷۳۶ تا ۸۱۴ هـ .ق را بر ارمنستان و عراق و مدتی نیز بر آذربایجان و قفقازیه سلطنت کردند.

جلال‌الدین دوانی: دانشمند و قاضی معروف که در ۸۳۰ هـ .ق تولد یافت و در ۹۰۸ هـ .ق درگذشت. از آثار او اخلاق جلالی، انموذج علوم، اثبات الواجب الجدید والقدیم می‌باشد.

حافظ ابرو: شهاب‌الدین عبدالله بن عبدالرشید مورخ نامی دورهٔ تیموریان، وی ملازم تیمور بود و پس از وی نزد شاهرخ تقرب یافت. وی در ۸۳٤ هـ .ق وفات یافت. از آثار اوست جغرافیا، ذیل ظفرنامهٔ شامی، تاریخ شاهرخ، ذیل جامع التواریخ رشیدی.

خواجه عبیدالله احرار: شهرت و عنوان ناصرالدین عبیدالله نقشبندی، از مشاهیر بزرگ نقشبندیه، او در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام‌الدین خاموش ارشاد و تربیت یافت. سلطان ابوسعید چند بار پیاده در رکاب او حرکت کرده و مورد عنایت و احترام بزرگان عصر خود بود. امیرعلیشیر نوایی و عبدالرحمان جامی تربیت یافته‌ی وی بودند. وی در سمرقند وفات یافت.

خواجه بهاء‌الدین نقشبند: متولد ۷۱۸ هـ .ق و وفات ۷۹۱ هـ .ق، مؤسس طریقه نقشبندیه. از شاگردان وی خواجه محمد پارسا و خواجه علاءالدین عطا می‌باشند. از آثار وی دلیل العاشقین و حیات نامه می‌باشد.

خواجه عبدالله مروارید: شهاب‌الدین، متخلص به بیانی منشی و خطاط و از رجال دورهٔ تیموریان، وی در دربار سلطان حسین بایقرا سمت منشی داشت. تولد وی در ۸۶۵ و وفاتش در ۹۲۲ هـ . ق اتفاق افتاد.

سلطان علی کاتب مشهدی: خطاط، او را با القاب «قبلة الکتاب» «زبدة الکتاب»، «سلطان الحفاظین»؛ «کاتب السلطانی» خوانده‌اند. در ۸۶۵ هـ . به دعوت سلطان ابوسعید به هرات رفت، و پس از مرگ وی در دربار سلطان حسین بایقرا به کتابت مشغول شد و ۴۰ سال در خدمت وی بود و پس از وفات او به مشهد بازگشت و در ۸۵ سالگی وفات یافت. وی در خط نستعلیق استاد بود.

سام میرزا صفوی: پسر شاه اسمعیل و برادر شاه طهماسب وفات در ۹۴۰ هـ . ق، کتاب تحفهٔ سامی که تذکره شعرا می‌باشد از اوست.

سعدالدین تفتازانی: شرح صرف زنجانی و مطول از تألیفات وی می‌باشد، در خوارزم ساکن بود و در آنجا مختصر را تألیف نمود، او به دعوت تیمور به سمرقند رفت و مورد احترام وی بود تولد وی در ۷۲۲ و وفات وی در ۷۹۷ یا ۷۹۱ هـ . ق در سرخس می باشد.

شیخ ابوسعید ابی‌الخیر: صوفی و عارف بزرگ مشهور قرن چهارم و پنجم — متولد ۳۵۷ هـ . ق، متوفی ۴۴۰ هـ . ق.

شرف‌الدین علی یزدی: نویسنده و مورخ و مؤلف کتاب ظفرنامه، وفات وی در تفت یزد در ۸۵۸ هـ . ق اتفاق افتاده است.

شاه جهان: نام تنی چند از پادشاهان مغول هند (تیموریان).

صدرالدین قونیوی: وی در علوم ظاهری و باطنی و در فنون عقلی و نقلی دست داشت، ابن العربی مادر او را به زنی گرفت و او تربیت یافتهٔ مکتب وی می باشد.

عبدالرزاق سمرقندی: مورخ معروف متولد ۸۱۶ هـ . ق در هرات و وفات وی ۸۸۷ هـ . ق. مهمترین اثر وی کتاب مطلع السعدین و مجمع البحرین می‌باشد که در سوانح زمان سلطنت ابوسعید آخرین ایلخان مغول تا خاتمت پادشاهی وی می‌باشد.

علی غزنوی هجویری: عارف و صوفی معروف و مؤلف کتاب کشف المحجوب.

عبدالغفور لاری: از شاگردان جامی که حاشیه ای بر نفحات الانس وی نوشته است.

غیاث‌الدین جمشید کاشانی: ریاضیدان معروف متولد ۷۹۰ هـ . ق و وفات وی در ۸۳۲ هـ . ق. زیج خواجه نصیرالدین را کامل کرد و به نام زیج خاقانی آنرا به الغ بیگ

تقدیم کرد دیگر از آثار وی عبارتند از: زیج تسهیلات، سلم‌السماء، مفتاح الحساب، نزهة الحدائق، نوادر سمرقندی.

کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی: دانشمند و واعظ معروف که در زمان سلطان حسین بایقراء در هرات و نیشابور به وعظ و ارشاد اشتغال داشت و آیات قرآنی را با صوتی دلکش و شیرین می‌خواند از آثار اوست: اسرار قاسمی، الرسالة العلیه، انوار سهیلی، روضة‌الشهداء و مواهب علیه.

کمال‌الدین حسین هروی: خوشنویس و حافظ قرآن که مدتی را در نزد شاه طهماسب صفوی می‌زیسته است.

گوهرشاد خاتون: همسر شاهرخ میرزا است که آثاری نظیر مسجد جامع، خانقاه و مدرسه هرات و مسجد جامع مشهد از آثار به جا مانده وی می‌باشند.

مانی: بنیانگذار آیین مانوی. وی در ۲٤ سالگی ادعای پیامبری کرد، در بین‌النهرین به تبلیغ آیین خود پرداخت و به‌وسیله فیروز برادر شاپور به وی معرفی شد، وی ابتدا مورد توجه شاپور قرار گرفت ولی بعد به‌وسیلهٔ وی از ایران تبعید شد. مانی در این ایام کشورهای هند و تبت و چین را سیاحت کرد و پس از مرگ شاپور به ایران بازگشت و هرمز جانشین شاپور مقدم وی را گرامی داشته و به وی اجازه داد تا به تبلیغ آئین خود بپردازد، پس از هرمز، بهرام اوّل وی را دستگیر و مقتول ساخت.

میرسید شریف جرجانی: متولد ۷٤۰ هـ .ق در گرگان و وفات در ۸۱٦ هـ .ق در شیراز، در ۷۷۹ به‌وسیله تفتازانی به شاه شجاع معرفی شد و وی او را در شیراز مسئول تدریس در دارالشفاء نمود، پس از اینکه تیمور شیراز را فتح کرد، وی را با خود به سمرقند برد و در همانجا در ۷٦ سالگی درگذشت. از آثار او رسالهٔ «الکبری فی المنطق»، رساله‌ای در مراتب وجود، حاشیه بر شرح مطالع، شرح مواقف عضدالدین ایجی.

مولانا محمدشیرین مغربی: شاعر صوفی مسلک که در ۸۰۹ هـ .ق به نوشته اکثر تذکره‌ها در تبریز وفات یافته و دیوان اشعارش مکرر به چاپ رسیده است.

همای و همایون: داستانی عشقی که مثنوی آنرا خواجوی کرمانی در سال ۷۳۲ در بغداد سروده است.

همایون (شاه): از پادشاهان گورکانی هند.

اعلام اشخاص

ن

اقوام - ملل - طوایف و سلسله‌ها

اماکن
(شهرها، باغها، محلات، رودها و کشورها)

ی

نام کتب و رسائل

مکاتب



بابر، حکمران کابل، هنگامی که به منزل سلطان حسین بایقرا در هرات برای رسم احترام عمه بزرگوار خود حاضر شده بود. (ترسیم قرن ۱۶، موزهٔ بریتانیا)



شاه جهان، امپراطور معروف مغول تیموری، نوهٔ بابر، با ولیعهد خود داراشکوه



سلطان حسین بایقرا اثر بهزاد ۹۱۲ هـ.ق نقل از کتاب «نگاهی به نگارگری در ایران»



مرادآق قویونلو: هرات، منسوب به بهزاد ۸، ۹ هـ.ق نقل از کتاب «نگاهی به نگارگری در ایران»



این مینیاتور (کار بهزاد) مجلس علی شیر را به قراه زیر نشان می‌دهد: از چپ به راست، سنایی، فردوسی، سعدی، امیر خسرو دهلوی، نظامی، جامی، علی شیر نوایی، حسن دهلوی خاقانی و انوری



تصویر حضرت مولانا جامی



شاهزاده در عمارت کلاه فرنگی. خمسهٔ جامی، مکتب هرات منسوب به مقصود شاگرد بهزاد.
کتابخانهٔ سلطنتی ایران کتاب ایران، بازیل گری ـ آندره گودار



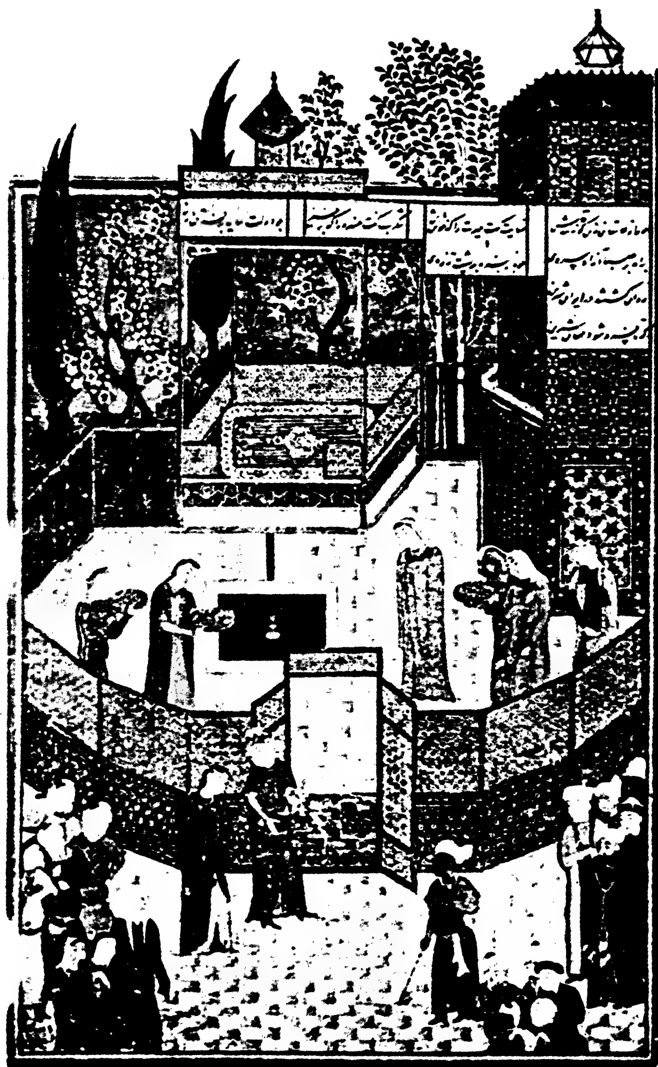
منظرهٔ محوطه باغ. خمسهٔ جامی، مینیاتور منسوب به قاسم علی مکتب هرات. کتابخانهٔ سلطنتی ایران
کتاب ایران، بازیل گری ـ آندره گودار



حیرت‌الابرار امیر علی شیرنوایی: احتمالاً قاسم علی ۸۹۰ هـ.ق.



حیرت‌الابرار امیر علی شیرنوایی: هرات احتمالاً اثر قاسم غلی، ۸۹۰ هـ.ق.



ملاقات شیرین با خسرو در قصر ارمینا، خمسهٔ امیر خسرو، ۱۴۸۵،
کتابخانهٔ چستر بیتی، دبلن، کار بهزاد



منظرهٔ مسجد و جدل فقیهان، مینیاتور بهزاد. نسخهٔ خطی بوستان سعدی مورخ ۱۴۸۸/۸۹۳.
قاهره کتابخانهٔ ملی مصر. نقل از پوپ، بررسی هنر ایران



لیلی و مجنون در مکتب ـ از خمسه نظامی ۱۳۹۰ ـ کار بهزاد



بزم سلطان حسین بایقرا. مینیاتور بهزاد، حدود سال ۱۳۸۰، مرقع گلشن، کتابخانهٔ سلطنتی ایران. بازیل گری ـ آندره گودار



یوسف و زلیخا، از بوستان سعدی، ۱۴۸۸ کار بهزاد، کتابخانهٔ قاهره

کمال الدین بہزاد مصور

اور اس کے
اساتذہ، تلامذہ و معاصرین

وسط ایشیائی دبستان
نقوۃ المحررین استاد گون (ع)
عمدۃ المصورین جہانگیر بخاری (ع)
پیر سید احمد تبریزی (ع)

احمد موسیٰ (د) جمعہ آقی
مولانا ولی اللہ (د)
سید روح اللہ میرک نقاش (د) (م)
استاد شمس الدین (د)
جنید بغدادی (د)
سلطان اویس (د)
مولانا سیمی
خواجہ عبدالحی (م)
سیاوش (د)
استاد منصور (م)
محمد ہراتی (ع)
محراب علی (ع)
ولی جان (ع)

کمال الدین بہزاد از ہرات (ع) (م) (د)
۸۴۴ - ۹۴۲ھ
شاہ مظفر ۲۲ سال کی عمر میں فوت ہوا (م)

ملا یوسف (م)
شیخ زادہ خراسانی (ع)
درویش محمد (م)
قاسم علی (م)
میر مصور از سلطانیہ (ع)
رستم علی (ع)
مظفر علی (ب)
صادقی بیگ (ب)
عبداللہ (ع)
حیدر دوغلات (م)
آقا جلال الدین میرک اصفہانی (ع) (د)
قاسم علی دوم یا چہرہ کشا (م) (د)
محب علی (ع)

مرزا علی (ع)
کمال تبریزی (م)
کاظم (ع)
محمد مومن خراسانی (ع)
محمود (ع)
سلطان محمد (ع) (م)
شاہ قلی (ع)
علی جان (ع)
خواجہ عبدالصمد شیرازی (ق)
میر زین العابدین (ع)
میر سید علی تبریزی (ع)
پسر میر مصور

دبستان ہند و ایران

پسران خواجہ عبدالصمد
بھگوتی
بہزاد (ق)
خواجہ شریف (ق)
فرخ بیگ (ق)
دسونتھ (ق)

استاد حسین قزوینی (ع)
محمدی بیگ (ع)
برج علی (ع)
مولانا محمد (ع)
محمد معین الدین خراسانی
رضا عباسی (ق)
معین (ق)
محمد شفیع عباسی (ق)

حوالہ جات

ع۔ مناقب ہنروران
د۔ تاریخ رشیدی
ب۔ عالم آرائے عباسی
ا۔ نفائس المآثر
د۔ سارڈ فلاطان و نقاشان قسطنطنیہ
ق۔ قدیم تصاویر
م۔ تذکرہ خطاطان و نقاشان

اورینٹل کالج میگزین فروری ۱۹۳۳ء و اگست ۱۹۳۳ء میں اقتباسات
تحفہ سامی، تاریخ رشیدی اور بابر نامہ متعلقہ نقاشان و خطاطان
از پروفیسر محمد شفیع صاحب بھی اس ضمن میں قابل ملاحظہ ہیں۔

جدول مؤلفہ
محمد عبداللہ چغتائی

فهرست کتابهای انتشارات هیرمند

۱- کمال الدین بهزاد	قمر آریان
۲- تاریخ موسیقی ایران	محمدحسین قریب
۳- کمال الملک	حسنعلی وزیری
٤- زیباشناسی درهنروطبیعت	علینقلی وزیری
۵- تاریخ عمومی هنرهای مصور جلد اول (پیش از اسلام) علینقلی وزیری	
٦- تاریخ عمومی هنرهای مصور جلد دوّم (بعد از اسلام) علینقلی وزیری	
۷- یادداشتهای سیاسی	حسن ارسنجانی
۸- حافظ نامه	عبدالرحیم خلخالی
۹- شعر وموسیقی در ایران	عباس اقبال خدیوجم و...
۱۰- فرهنگ کوچک الکترونیک انگلیسی به انگلیسی	
۱۱- فرهنگ علوم زیستی	انگلیسی به انگلیسی
۱۲- فرهنگ کامپیوتر	انگلیسی به انگلیسی
۱۳- فرهنگ علوم	انگلیسی به انگلیسی
١٤- فرهنگ اصطلاحات انگلیسی دانشگاه آکسفورد	
۱۵- فرهنگ کامپیوتر	دانشگاه آکسفورد
۱٦- دیوان حافظ	قاآنی و یغمای جندقی
۱۷- رسم المشق حمید	
۱۸- حافظ و موسیقی	حسینعلی ملاح
۱۹- رباعیات خیام	محمدعلی فروغی ـ قاسم غنی
۲۰- کمال الملک	فروغی، نوایی، .....
۲۱- آکسفورد المنتری	دانشگاه آکسفورد
- برق اتوموبیل	حمید باقرزاده



۲۲ـ فرهنگ کامپیوتر **انگلیسی-فارسی**

ترجمه: مینو میرزاصادقی

۲۳ـ گلچین شعر عرفانی

به انتخاب و ترجمه: بدرالسادات طباطبایی

٢٤ـ تاریخ هرات در عهد تیموریان

تألیف دکتر عبدالحکیم طبیبی

۲۵ـ عشق و خیانت الکساندر دوما ترجمه: غلامرضا بختیاری

چرا صوفی در حمام بود؟

مینیاتوری از هفت اورنگ جامی که به روی جلد مشاهده می‌کنید. منسوب به نقاشی، که احتمالاً نامش **قدیمی** است، می با شده

عبدالعلی رودباسی به حمام می رود و در رختکن حمام چشمش به خرقهٔ ژندهٔ صوفیی می افتد که در آنجا آویخته است. از این که یک صوفی به چنین مکانی آمده، در شگفت می شود و به تحقیق در مورد این مسأله می پردازد و درمی یابد آن صوفی دل در بند عشق جوانی دارد و به آنجا آمده است تا عشق خود را به وی ابراز دارد. اما متأسفانه جوان به وی بی اعتنایی می‌کند. عبدالعلی، که کنجکاویش افزونتر شده است به دنبال آنها از حمام بیرون می آید و می شنود که صوفی به جوان می‌گوید: «چرا با من چنین رفتار می‌کنی؟» جوان پاسخ می دهد: «اگر کاری برای من بکنی، با تو از در مهر درخواهم آمد.» صوفی می‌گوید: «چه کاری؟» جوان می‌گوید: «بمیر! (و صوفی می میرد).

چندی بعد، عبدالعلی جوان را می بیند که جامهٔ صوفیان در برکرده است. بار دیگر کنجکاو می‌گردد و از جوان سبب این کار را می پرسد. جوان پاسخ می‌دهد: «پس از مرگ صوفی، من به خانهٔ او رفتم و در آنجا وی را در خواب دیدم که مرا به خاطر دنیادوستی سرزنش می‌کرد. توبه کردم و به جامهٔ صوفیان درآمد.»

نقاش این مینیاتور از پیروان سلطان محمد است که آثار نقاشیش در فصلهای اول شاهنامهٔ هوتون .... به چشم می خورد. آثار این نقاش سرشار از شادی صمیمانه، طنز و فکاهی است.

Why Is That Sufi in the Hamam?

ATTRIBUTABLE TO PAINTER A, PERHAPS QADIMI

Abu'l 'Ali Rudbasi, a Sufi, was headed for the latrine of the hamam (public bath) when he sighted, hanging in the changing room, the ragged frock of another man of God. Wondering why a Sufi would visit such a place, he investigated and found that the Sufi had fallen in love with a certain youth and gone there to pay him court. Unhappily for the lover, the youth ignored him.

Still intrigued, Abu'l 'Ali folowed the pair when they left the hamam; and he overheard the Sufi asking the young man why he treated him so badly. "I will notice you if you will do me one favor," the youth replied. "What?" said the Sufi. "Die!" (He did.)

Later, Abu'l 'Ali met the same young man, who was dressed as a Sufi. Again he was intrigued, and he asked for an explanation. "After the Sufi's death," the youth told him, "I went to his house and had a vision in which the dead man berated me for worldliness. I repented and became a Sufi."

Painter A was a follower of Sultan-Muhammad whose work can be identified as early as the first phase of the Houghton *Shah-nama*. Always a hearty, comical painter, with a Rabelaisian sense of humor; his ribald spirit shines through here in one of his last pictures, in which he has otherwise adjusted his style to the prevailing manner. Significantly, his slightly coarse technique and view of life must not have appealed to Shah Tahmasp during the years of the *Khamsa*, for none of his miniatures is found in it.